

## بررسی تاریخ عاشورا

مؤلف: دکتر محمدابراهیم آیتی به کوشش مهدی انصاری

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## سخن نخست

بسیار جای تامل و شگفتی است که خاک و تاریخ و گذر زمانه و تغییر و تبدیل و تحول جهانی همه چیز را برهم می ریزد، و به فراموشی می سپارد، ویران می سازد، خرد می کند، ریزریز و قطعه قطعه می سازد، پودر و خاک و به نابودی می کشاند.

حتی تمدنهای بزرگ گذشته از ماد و عاد و ثمود، و سامانیان، هخامنشیان، فرعونیان، مغولان، و دیگران و دیگران حتی پس از تاریخ دین و دیانت، و سلسله های بزرگ گذشته بشریت و قدرتمندان پر زر و زور تاریخ که در برابر انبیاء و پیامبران ایستادند، کشتند و خونریزیها کردند و پایه های حکومت های دنیای خود را قوی ساختند، همه به خاک و موزه تبدیل شدند.

حتی این سنت تغییرناپذیر خداوند و آفرینش، گریبان سلسله های جور و ستم پس از تاریخ اسلام را نیز فرا گرفت و کاخ های تو در توی سبز رنگ امویان شام، و قصر گسترده معاویه و یزید و بنی امیه در دمشق و دیگر کاخهای سر به فلک کشیده و از سنگ تراشیده شده حکام واپسین امویان، و سپس عباسیان در بغداد، و مرو، خراسان، و بین النهرین و ماوراء النهر، حتی کاخهای شاهان ایرانی تبار هندوستان تا ایران و روم شرقی با آن همه کشور گشاییها و جمع آوری قدرت و ثروت و یاران و سربازان، همه با طوفانهای شن و خاک و باد و هوا و برف و باران رفته رفته درهم ریخت و جز تپه ای از جرم و جنایت و تاریخ سیاه، و مچاله شده چیزی باقی نگذارد.

این رسم تاریخ آفرینش و سنت دنیوی است، که همه روزی به دنیا آیند و میدانی فراخ و گسترده یابند تا در آن ظهور و بروزی به نیکی و یا زشتی، به بزرگی یا به پستی، به ایمان یا به گناه تن در دهند و سپس روی برتابند و از

جهان بروند، و با گذشت چند صبحی روزگار دیگران رسد و آیندگان به فراموشی سپرده شوند.

حتی آنان که در روزگار گرم و پرحرارت و آشوب کربلا به کشتن خانواده پیامبر ﷺ افتخار می کردند و پس از این حادثه نیز خانواده هایی در شام، با عناوین تازه ای همانند: بنو السراویل، و بنو السرج و بنو اسنان، و بنو المکبری، و بنو الطشتی، و بنو القضیبی، و بنو الدرجا و... معروف شدند.

اینان کسانی بودند که یا لباس امام شهیدان علیهم السلام را پس از شهادت ربودند و یا بر پیکر او اسب تاختند که برخی از تازندگان اسب، نعل اسب خود را به بهای بسیاری به مردم فروختند و مردم نادان و غافل از حقیقت اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله، نعل اسبان را بر سر در خانه خود می زدند، و بدان افتخار می کردند، و یا فرزندان کسی بودند که نیزه ای را که سر امام علیهم السلام بر آن بود حمل می کردند، یا فرزندان کسی بودند که پشت سر نیزه داری که سر مقدس امام علیهم السلام را حرکت می داد تکبیر می گفت، و دیگران و اشباه و نظایر این قشر مردمان به ظاهر بشر و در باطن از حیوان پست تر نیز به حکم وضعی عملی و رفتاری دنیوی خود نابود شدند و اثری از ایشان باقی نماند.

حتی گور معاویه و یزید و فرزندانشان و امویان که بعدها به حکم همان رفتار ستمگرانه خود گرفتار آتش غضب عباسیان شدند و سوختند، و دیگر گورهای ایشان در مدینه و مکه و شام و خراسان و کاشان و ری و ماوراء النهر و بین النهرین و کوفه و بغداد نیز به خاک تبدیل شد و پس از ایشان نیز عباسیان به همان بدعاقبتی گرفتار آمدند تا ریشه کن شدند.

اما جای بسی شگفتی است، که مرقد آدم ابوالبشر، و نوح پیامبر و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام و بسیاری دیگر از همان سلسله صالحان و

پاکان و بارگاه ملایک پاسبان خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و بقیع با تمام ویرانه و سنگ دور تا امروز و تمام دشمنیها، و سرکوبها و ویران کردنها بر جای مانده و همچون مناره هایی بلند، صلا و صدا بر تاریخ و همه زمان ها دارد که **ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه** ... به خواست و اراده خداوند جاودانه مانده اند.

همه خاک شوند اما اینان چشمه آب حیاتند، حیاتی ابدی و جاودانه، زوال برایشان و بر بدن های ایشان راه ندارد، هر چند زیر سم اسبان لگدکوب شدند، اما برای همیشه همچون شمع، فروزان و نور می بخشند و بشریت را از جهل و نادانی به راه راست و خداوند هدایت می کنند.

آری، حسین بن علی علیه السلام سید الشهداء برای همیشه زنده است، چون برای خدا بر خواست و کاری آسمانی انجام داد و چون از همه ارزش های خود گذشت، خداوند نیز به او آب حیات چشانید و بقای دیانت در جهان را بر محور شهادت او قرار داد.

حتی بقای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که فرمود: و انا من حسین و ظهور منجی بشریت، نجات جهان از ستم و ظلم نیز در نسل حسین علیه السلام قرار داد که از خون شهادت برخاسته باشد و با ظهورش نهضتی حسینی کند و جهانی را از ستم اندیشی و ظلم بزرگ و کوچک نجات بخشد.

از اینروی درباره سید الشهداء هر چه زمان می گذرد زنده تر جلوه می کند و کتاب و نوشته و سخنرانی و تحقیق و بررسی جدید می طلبد. به خصوص زمانه و موقعیت و ایران اسلامی و آشوبهای فکری و اندیشه های موج کنونی و بحث و مباحثه های جهانی شدنی تفکر و اقتصاد و سیاست و دیانت و تحولات شگرف و روز به روز قرائتهای جدید دینی و غیر آن و جمع دیانت با سیاست یا

تفریق آن از یکدیگر و تاسیس حکومت‌های دنیا پسند و یا مردم سالاری، و یا دین سالاری و حتی تفکرات اباحه گری و تساهل و تسامح در همه چیز حتی در ارزشها و خلاصه سردرگمی امروزین انسان به اصطلاح متمدن قرن بیست و یکم می طلبد که راه جاودانگی را به خوبی مطالعه کنیم تا از حیرت و سردرگمی بیچاره کننده امروز جهان بدر آییم.

آری، راه حسین علیه السلام را دگری است، با همه راهها متفاوت است، راه جاودانگی است، نزدیکترین راه به حقیقت و خداوند است، نه راه انقلاب و نه کوششی برای بدست آوردن قدرت بلکه راهی برای بازگشت به خود است، همان خودی که دانش از رب العالمین است و فطرتش خداجوی و حقیقت طلب...

و امام علیه السلام در زمانه ای که همه به دنبال ساخت و ساز دنیای خود بودند، او برای دنیای پاک و دینی و ارزشهای آسمانی برخاست، و چهره زمانه حکام خونخوار اموی شام و مدینه را دگرگون ساخت و مردم خواب رفته به شکم و شهوت خود چسبیده را صلا در داد که ای مردمان انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی محمد صلی الله علیه و آله ارید ان امر بالمعروف و انهی المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی... .

او به دنبال اصلاح مردم از فساد سیاست حکومت‌های اموی بود، و تاجان در بدن داشت در راه دین اصلاح امت پایداری کرد و با عزت و افتخار به شهادت رسید. شهید راه عدالتخواهی، شهید راه نهی از منکر و امر به معروف و شهید راه تشیع راستین و اسلام ناب اسلامی واقعی که پس از ارتحال پیامبر همه ارکان آن، چه در احکام فقهی، سیاسی، اخلاقی، رفتاری، اقتصادی و... برهم ریخت و رفته رفته چیزی جز برگرفته از اسلام باقی نمانده بود، و در واقع باید گفت

حادثه کربلا از روز سقیفه آغاز شد، آنها که به نام شورای دینی مردم سالاری، و آزادی انتخاب بر خلاف صریح فرمان خدا و پیامبر برای کسی که هیچ گونه شایستگی اداره امور اجتماع نداشت بیعت گرفتند و پس از مدتی توسط گروه خلیفه دوم انتخاب او را اشتباهی بزرگ خواندند و به دستور وی به قتل رساندند و سیاست بدون انتخابات به حزب منافقین قدرتمندتر و فرصت طلب تر از اولی رسید و در طول 12 سال با ظاهری از فتوحات و کشور گشاییها که نه به فرمان قرآن بود و نه خواست رسول الله ﷺ که قرآن پیامبر را **انا ارسلناک شاهدا و بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا** خوانده و نه فاتحا للبلدان یادنه اما محبوبیت و مطلوبیت گسترش قدرت و تثبیت سیاست و اداره اجتماع بیش از واقعیت گرایی و حقیقت جویی و تربیت اجتماع و رهپویی از رسالت مورد توجه بود، همین دو پایه کژ سبب انحراف دیدگاههای سیاسی و تحریف از شریعت و رفتار پیامبر اسلام ﷺ گردید و حتی بر خلاف مبنای شعارهای تو خالی شورایی، خلیفه سوم که از سر سلسله گان دشمنان سرسخت رسالت و دیانت و از ثروتمندان به نام مشرکان بود، بدون هیچ گونه رای گیری قدرت را به دست گرفت و سالیان بسیار ناگواری را برای امت اسلامی ایجاد کرد، ناشایستگان فراوانی را به امارتهای فراوانی گمارد.

جامعه اسلامی که می رفت با حکم زکات و خمس رفتار و مواسات همگانی شود، با سیاست های ناروای اقتصادی عثمان، همه تدبیرهای رسالت بر هم ریخت، و تجمل پرستی و دنیاطلبی و افزون خواهی از دارالاماره به همه زوایای اجتماع اسلامی اثر گذارد، و مسلمانانی که در ایام رسول الله ﷺ برای بقای دین و شناخت آن و حفظ قرآن و حراست از حریم اسلام فداکارها می کردند، در ایام خلیفه سوم در راه دنیاطلبی و گسترش تجملات زندگی و افزایش ثروت

همه چیز را زیر پا گذاردند، هر چند گروه‌های فراوانی از مردم معتقد به اندیشه های دینی لب به اعتراض گشودند و کسانی هم چون ابوذر انتقادهای صریح به خلیفه می داشتند، اما جز تبعید و زندان و شلاق نتیجه ای نمی دیدند. حتی امیر مومنان را نیز دو سه بار تقاضای خروج از مدینه کرد، و خلیفه حضور شخصیتی او را سبب اعتراضهای مردمی گمان می کرد، اما هر چند اعتراضها رفته رفته سبب ناآرامیهای فراوان و قتل عثمان گردید، اما نتوانست امیر مومنان علیه السلام را که جانشین حقیقی و وارث واقعی رسالت بود، پس از بیست و پنج سال سکوت مرگبار و خسته کننده به اجرای دوباره احکام اسلامی چنانکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جریان داشت موفق بدارد، زیرا ریشه های اندیشه ها و رفتارها و ارزشهای باورهای دینی از حقیقت به قدری منحرف شده بود که راست کردن آنها به این زودی ها ممکن نمی شد.

از همه انحرافها گذشته، انتصاب ولایت ناشایست در نقاط دور و نزدیک کشور بزرگ اسلامی مشکلات فراوانی را ایجاد کرد که تبدیل برخی از ایشان بدون دردسر نبود، به ویژه انتصاب معاویه که از زمان خلیفه دوم انجام شد و در زمان عثمان نیز مورد تایید بود، توانست رفته رفته یکی از معضلات نظام اسلامی و حکومت علی علیه السلام شود و سبب جنگها و اختلاف ها و خونریزی های واپسین گردد.

در واقع معاویه توانست با قبول امارت شام که نقطه دوردستی از مرکز اسلامی مدینه بود، زمینه های دوری مردم شام را از اسلام ناب و اهل بیت علیهم السلام ایجاد و برای آینده خود و بنی امیه قوی ترین پایگاه و آماده ترین مردم دور از تعهد دینی لازم را در اختیار داشته باشد، بهم ریختگی جامعه اسلامی پس از اختلاف معاویه با امیر مومنان علیه السلام و نتایج ناگوار حکمیت ابو موسی

اشعری سبب سرخوردگی مردم از جنگ و خلافت و سیاست و وحدت گردید. و زمینه بسیار مساعدی برای شهادت امیر مومنان و حتی امام مجتبی علیه السلام و به قدرت رسیدن معاویه و خاندان او و مطرح شدن ولایتعهدی یزید گردید.

این عوامل و علت های بسیار دیگر، عامل مهمی در قیام سید الشهداء علیه السلام و بروز حادثه کربلا گردید و حتی کار به جایی رسید که اگر امام علیه السلام چنین اقدام عظیمی را انجام نمی داد، همه آثار اسلام و تلاشهای 23 ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نابود و اثری از قرآن و اسلام باقی نمی ماند.

چنین سیاست بی سابقه ای که در انتخاب خلیفه مطرح شده بود، و معاویه بر خلاف قرارداد با امام مجتبی علیه السلام در واگذاری موضوع خلافت به مردم، برای یزید بیعت گرفت، افزون بر آن به کارگزاران خود در ولایات بخشنامه ای در قلع و قمع شیعیان اهل بیت علیهم السلام بدین مضمون فرستاد که اسقطوا عطاءه و رزقه <sup>(1)</sup>. مراقبت کنید هر کسی (در کارمندان دولت لشکری و کشوری) ثابت شد که از شیعیان علی و از دوستداران اهل بیت است، عطایش را قطع و حقوق او را توقیف کنید. همچنین در بخشنامه دیگری می نویسد **من اتهمتوه بموالاه هولاء القوم فنکلوا به و اهدموا داره** <sup>(2)</sup> هر که را احتمال دارید که از هواداران اهل بیت است، او را تحت فشار و شکنجه قرار دهید و خانه اش را خراب کنید.

پس از این بخشنامه ها و امثال آن، چنان موقعیتی پیدا شده بود که به نوشته ابن ابی الحدید، شیعیان به خانه اقوام و دوستان خود پناه می بردند و از غلام و کنیز آنان نیز بیمناک بودند که مبادا افشا کنند، زیرا هر کس با هر که دشمنی داشت، او را به عنوان از دوستان اهل بیت علیهم السلام گزارش می کرد، و مردم را به تهمت و گمان می گرفتند و شکنجه ها می دادند و بی خانمان می ساختند.



این رفتار در عراق و حکومت زیاد بن سمیه از هر جای دیگری سخت تر اجرا می شد، و در تمام ممالک اسلامی، در خطبه های نماز جمعه و اوقات دیگر امیر مومنان علیه السلام با تمام گذشته درخشان و افتخاراتی که در اسلام داشت، باید لعن و نفرین می شد و معاویه و یزید تجلیل و احترام و بزرگواری شناخته می شدند. معاویه در بخشنامه ای اختصاصی به فرماندار عراق نوشت، هر که شیعه شناخته شد، شهادتش در هیچ موردی پذیرفته نیست و پناه دادگان آنها را هم نباید محترم شمرد.

تنها تاسف این نبود که مردمان بی اطلاع تازه مسلمان که اکثریت جامعه آن روز را تشکیل می دادند، در اثر تبلیغات شوم معاویه و یارانانش، امیر مومنان علیه السلام را دشنام دهند و اظهار براءت کنند، بلکه تاسف بزرگتر آن بود که مردم معاویه را که در سال فتح مکه و با ترس و اکراه همراه پدرش ایوسفیان مسلمان شده بود، درست نمی شناختند و او را صحابی بزرگ رسول خدا می دانستند و کاتب وحی می شمردند و چنین عقیده ای درباره معاویه تازگی نداشت، حتی در زمان خلافت امیر مومنان علیه السلام و سالهای 37 هجری به بعد، مقدس های نادان و کسانی که زیانشان از هر چیز برای اسلام بیشتر است، معاویه را بزرگ می شمردند و به عنوان یک مسلمان واقعی و خداپرست او را به شمار می آوردند و برخی از ایشان در نفاق او تردید می کردند، از این رو به مبارزه با او تن در نمی دادند و در صفین از جنگ با او امتناع می ورزیدند و همچنان سبب شدند که امام مجتبی علیه السلام وادار به قبول قرار آتش بس شود. با اینکه معاویه چه بسیار که از اصحاب رسول خدا را به قتل نرسانید و چه بسیار افرادی که دست و پایشان را قطع و میل سرخ شده در آتش به دیدگانشان فرو می بردند و یا زنده به گورشان می کردند که معروفترین آنها حجر بن عدی و رشید هجری و یارانانش

بودند که به دستور معاویه سرهایشان را جدا ساخت و در منظر عمومی قرار داد. اما تبلیغات گسترده معاویه و کارگزاران او در شام و سراسر کشور اسلامی، واقعیت را بر مردم مشتبه ساخت و بسیاری باور کرده بودند که خون عثمان بنا حق ریخته شده و شیعیان مستحق این عقوبت ها می باشند.

از طرف دیگر خوارج هم که با معاویه و امیر المومنین علیه السلام هر دو دشمنی داشتند، درباره معاویه که به سختی برخورد می کرد، از ترس سکوت می کردند ولی به امیر مومنان علیه السلام با صراحت لهجه دشنام می دادند و او را کافر می خواندند و این خود کمک شایانی به قدرت معاویه و یارانش می کرد و مبعوضیت فراوانی برای علی علیه السلام و شیعیان او فراهم می ساخت، حتی روز عاشورا را که سید الشهداء علیه السلام سبب کوفه آمدن خود را بیان داشت، و علت اجتماع به قتل خود را از شامیان و کوفیان پرسید گفتند: بغضا منا لا بیک چون پدرت را دشمن داریم.

به وضوح می رساند که امارت معاویه در یکی از دورترین نقاط کشور اسلامی، نه فقط سبب گردید که اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته نشود، که اهل بیت علیهم السلام نیز به نام دشمنان اسلام و بنی امیه صحابه و از بزرگان مسلمانان شمرده شوند، و چهره کریه و زشت و شرک آمیز آنان تا دهها سال و تا بیش از فاجعه کربلا، و برای بسیاری از غافلان و ناآگاهان تا سده های بعد پوشیده ماند و حتی تا امروز که وهابیت وارث همان خونخوارگی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان اوست، چهره های این دشمنان قسم خورده اسلام و پیامبر را که امام صادق علیه السلام فرمود: **اللهم اللعن بنی امیه قاطبه** به عنوان خدمتگذاران اسلام معنی می کنند.

و در این ایام که در پی انتشار این کتاب و نوشتن این مقدمه می باشم، روزنامه های کشورهای اسلامی در پی گزارشی از ترکیه نوشتند پس از سالیانی دراز که شیعیان و امیر مومنان علیه السلام در آن کشور از اتهام برخوردار بودند و حتی برای دشمنی با اهل بیت خود را عثمانی می نامیدند، برای جلب علویان ترکیه، وزارت اوقاف و امور دینی برای اولین بار به ائمه جماعات مساجد طی بخشنامه ای دستور داد که در ایام شهادت امیر مومنان علیه السلام در مورد شخصیت و ایمان و حکومت آن امام سخن بگویند.

به نوشته نصر بن مزاحم در کتاب خود از اسماء بن حکم فزاری نقل می کند که در صفین کنار مجموعه عمار بن یاسر نزدیک ظهر بودیم، مردی صف ها را می شکافت و به ما نزدیک می شد، و پرسید کدام یک از شما عمار یاسر است، و چون عمار خود را به او معرفی کرد گفت من با کمال بینش و اعتقاد به حقانیت خود برای جنگ با معاویه که او و پیروانش را در گمراهی می دانم حرکت کردم، اما در اینجا مودن ما در اذان نماز **اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله** می گوید و منادی آن گروه نیز مانند ما ندا می دهد، ما به نماز و دعا و قرآن و پیامبر معتقدیم، اینان نیز چنین اند، و تردید مرا فرا گرفته چون با امام علیه السلام مراجعه کردم فرمود، با تو ملاقات کنم. عمار یاسر گفت آیا صاحب آن پرچم سیاه که در برابر ما هستند می شناسی؟ او عمروعاص است، من که عمار یاسرم با همان پرچم سه مرحله در بدر و حنین و احد به همراهی رسول خدا جنگیده ایم و این مرتبه چهارم است که از آن سه مرتبه بهتر نیست بلکه بدتر شده. پس گفت تو یا پدرت آن جنگ ها را دیده اید؟ گفت: نه، عمار گفت: بدان که مراکز پرچم ما همان مراکز پرچم رسول خداست در روز بدر و احد و حنین و پرچم اینان نیز جای پرچم مشرکین است. <sup>(3)</sup>

بنابراین نه فقط امام حسین علیه السلام که هر کسی دیگر نیز چنان شخصیتی و یا احساس مسئولیت در برابر خدا و اسلام و مردم همچون او داشت، نمی توانست ساکت بنشیند و نظاره گر حوادث شومی باشد که بر سر اسلام و مسلمانان می آید. و از آنجا که امام علیه السلام حدیثی را از پیامبر نقل می کرد که فرمود: **ذا ظهرت البدع و لعن آخر هذه الامه اولها فمن كان عنده علم فیلنشره فان کاتم العلم یومئذ کاتم ما انزل الله علی محمد** <sup>(4)</sup> و وظیفه خود می دانست که از طرف خدا به حفظ دین و امت اسلام از خطر سقوط حراست کند، از این رو در مدت ده سال پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام آرام نبود و تا آنجا که می توانست ساکت نمی نشست و در این روزگار با معاویه نامه هایی رد و بدل می شد و اعتراض های فراوانی به معاویه می داشت و حتی مالی که از راه مدینه از یمن به شام برای معاویه برده می شد، به فرمان سید الشهداء، مصادره و بین بنی هاشم تقسیم کرد. <sup>(5)</sup>

به وضوح می رساند که امام علیه السلام در پی حرکتی سیاسی، دینی و انقلابی در عمق جان خفته جامعه اسلامی بود و گرنه چنین رفتاری را لازم نمی دید و در پاسخ نامه گله آمیز معاویه نوشت، من ترک نبرد و مبارزه با تو را گناه و خود را در سکوت و عدم قیام بر علیه تو مسئول خداوند می دانم.

بی تردید امام علیه السلام ضمن احساس مسئولیت در برابر طاغیه ای همچون معاویه و یزید و بهم ریختگی اوضاع کشور اسلامی، در خروج خود برای ایجاد اصلاح دینی و بازگرداندن و یا هشیار سازی مردم به وظایف اسلامی و دوری از سیاستهای بنی امیه ماموریت الهی داشت، این وظیفه سنگین بر عهده امام حسین علیه السلام و دیگر امامان معصوم دین علیه السلام از روایات بسیاری همچون صحیفه ای که در کافی از حمران بن اعین شیبانی آمده که از امام باقر علیه السلام در مورد

آنچه در زندگی امیر مومنان علیه السلام و حسین علیه السلام از خروج و جهاد فی سبیل الله واقع شد و آنچه از کشته شدن به دست خونخواران و شکستهایی که پیش آمد تا بالاخره کشته و مغلوب گشتند می پرسد؟ و امام می فرماید آنچه شد البته خداوند متعال برای ایشان مقدر کرده بود و آن را حکم و حتمی ساخته بود و سپس اجرا کرد و قیام امامان، **فیتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله** با سابقه علم و فرمانی بود که از رسول خدا به آنها رسیده بود و هر امامی هم که سکوت کرد از روی علم و دستور بود. <sup>(6)</sup> روشن و آشکار است.

بنابراین بسیاری از تردیدهای پس از این، و یا مقایسه حرکت دینی و جهادی امام را با حرکتهای سیاسی مادی و آدمیان مقایسه ای ناهمگون و ناشایسته است، چنان که برخی از نویسندگان به نام نیز گرفتار این شبهه ذهنی و برداشتهای نابرابر غیر صحیح شده اند. و امام صادق علیه السلام صریحا فرمود: امام حسین می دانست او را به قتل می رسانند زیرا فرمود: **ای امام لا یعلم ما یصیبه والی ما یصبر فلیس ذلک بحجه و انهم یعلمون حتی یموتون و کان باختيار منهم** <sup>(7)</sup> هر امامی که نداند چه به او می رسد و کارش به کجا می انجامد او حجت نخواهد بود، همچنین می دانند چه وقت و کجا از دنیا می روند و به اختیار ایشان است.

بهرگونه امام حسین علیه السلام نیک می دانست آل ابوسفیان با اساس اسلام و بقاء رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف است و برای خاموش کردن نور و اسلام آنچه توانستند تلاش کردند، یک نمونه این واقعیت را مسعودی در مروج الذهب از زبان مطرف بن مغیره آورده که می گوید با پدرم در شام مهمان معاویه بودیم، و پدرم زیاده تردد می کرد و معاویه را ثنا می گفت، شبی پدرم که از دربار معاویه باز می گشت زیاده اندوهگین و ناراحت بود، سبب آن را پرسیدم، گفت معاویه

بسیار بد و بلکه پلیدترین مردم روزگار است، گفتم چه پیش آمده؟ گفت به او معاویه پیشنهاد کردم حال که به خواسته های خود رسیدی و خلافت را صاحب شدی، بهتر است که با مردم به عدالت رفتار کنی و با بنی هاشم بدرفتاری نداشته باشی، معاویه گفت: هیئات هیئات، ابوبکر خلافت کرد و بیش از این نشد که مرد و نام او از بین رفت و نیز عمر و عثمان همچنین بودند، ولی پیامبر، هر روزه پنج نوبت به نام او در دنیای اسلام فریاد می زنند، دیگر چه چیز باقی می ماند، نه به خدا سوگند جز آن که نام محمد دفن شود و اسم او از بین برود. (8)

بر اساس همین اندیشه غیر اسلامی، معاویه این شیطان بنی امیه، برای به بازی گرفتن خلافت و مردم بیش از خلفای غاصب گذشته، فرزند خود یزید که نه فقط از هیچ وجه شایستگی و لیاقت و برازندگی برای خلافت برخوردار نبود، که به زشتترین رفتار و صفات آلوده و از معلمی غیر مسلمان برخوردار بود، به عنوان امیر آینده مسلمانان معرفی می کند، و اعلان ولایتعهدی یزید آشوبی در بلاد اسلامی برپا کرد و آنها که از ارزشی دینی و اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند، صریحا با این موضوع مخالفت کردند، حتی در سفر معاویه به مدینه، یکی از معترضان پر سر و صدا، عایشه همسر رسول خدا ﷺ بود که صریحا تنظیم ولایتعهدی، آنهم برای یزید را بزرگترین ناشایستگی برای اسلام و مسلمین خواند و مردم مدینه گفتند **نبايع من يلعب بالقرود و الكلاب و يشرب الخمر و يظهر الفرق ما حجتنا عند الله** با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و فاسق و بلکه متظاهر به گناه است بیعت کنیم، چه حجتی نزد خدا خواهیم داشت. و کسانی که از مدینه برای دیدن رفتار و کردار یزید به شام رفته بودند و در بازگشت گفتند **قدمنا من عند رجل ليس له دين، يشرب الخمر و يعزف بالطناير و يلعب بالكلاب** ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد، و شراب می

خورد و ساز می نوازد و سگ باز است. همچنین عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه می گفت **ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاه** یزید مردی است که مادر و خواهر و دختر خود را به نکاح می گیرد و شراب می خورد و نماز نمی خواند، و یا یعقوبی و دیگران از تاریخ نویسان شرکت یزید را در فتح بلاد روم و عیاشیهای او را با معشوقه اش در دیر مران و مبتلا شدن لشکریان به بیماری تب و آبله و بی تفاوت بودن او در اشعار عاشقانه اش یاد کرده اند که گوید: مرا چه باک که تمام لشکر اسلام از مرض آبله و تب مردند در حالی که معشوق من در بر من است.

می توان به صراحت گفت هیچ یک از اصحاب رسول خدا و یا تابعین و مسلمانانی که فضای زمان رسول خدا ﷺ و حتی دوران حکومتهای سیاسی پس از پیامبر را دیده بودند حاضر به بیعت با یزید نشدند، از این رو پس از مرگ معاویه، برای بیعت مردم مدینه به امام حسین علیه السلام و عبدالله زبیر و عبدالله عمر فشار آوردند که با تایید ایشان دیگران نیز پیروی کنند.

از همین نقطه جرقه خروج سید الشهداء که منتظر مرگ معاویه و فرصت مناسب بود زده شد و با این خروج بی سابقه، امام علیه السلام خواست مردم تمام بلاد اسلامی بدانند که با سرکار آمدن یزید، اسلام از بین خواهد رفت و اثری از آن باقی نخواهد ماند چنان که مسلمانان دوره حکومت سه ساله یزید را عملاً تجربه کردند و به عیان سه حادثه بزرگ را در این دوره تاریک و سیاه و ظلمانی دیدند، که نخستین آن شهادت سید الشهداء علیه السلام در فاجعه روز عاشورای سال 61 هجری است، و دومین حادثه بی نظیر و ننگ آور صفحات تاریخ حکومت بنی امیه، یورش لشکر شام به مدینه و غارت آن و اباحه و تجاوز به زنان و دختران در مدت سه روز، حتی در حرم رسول خدا ﷺ که نتایج آن بنا به

نوشته مورخان ولادت هزار مولود نامشروع در پایان سال 62 هجری در مدینه بود، و سومین حرکت ضد اسلامی حکومت یزید، هجوم لشکریان شام به فرماندهی حصین بن نمیر به مکه و مسجد الحرام به بهانه قتل عبدالله زبیر و آتش زدن مسجد و کعبه توسط منجیق های لشکریان شام می باشد.

بی تردید امام عَلَيْهِ السَّلَام می خواست با این حرکت ابهت و قدرت و شوکت دولت بنی امیه را که با قتل و غارت و کشتار و زندان، مسلمانان را اکراه به پذیرفته شدن کرده بودند درهم بشکند و طرحی نجات بخش برای آزادگان از ظلم و جور در سراسر جهان بشریت باشد و با این حرکت خونین، نارضایتی کامل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان پاک او را از رفتارهای نابخردانه و ناشایست و غیر اسلامی خلیفگان پس از ارتحال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تا ظهور حضرت ولی عصر ارواح العالمین لثراب المقدمه الفداء نشان داده باشد.

مجموعه ارزشمندی که در پیش دارید، حاوی هفده سخنرانی استاد گرانقدر و دانشمند پرمایه و فضیلت دانشگاه و حوزه علمیه، فقید سعید مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی رحمه الله علیه می باشد که در سال های 1342 و 1343 شمسی ایراد شده است.

حجه الاسلام والمسلمین مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی در سال 1333 قمری در شهر بیرجند تولد یافت و تا سال 1317 شمسی در بیرجند مقدمات علوم حوزوی را فرا گرفت، در هجده سالگی برای ادامه تحصیل به مشهد مقدس رفت و در مدرسه باقریه علوم حوزوی و اسلامی را نزد اساتیدی همچون مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و آقا شیخ مجتبی قزوینی و آیه الله سبزواری و ادیب نیشابوری آموخت و در حوزه علمی مرحوم آقا میرزا مهدی



اصفهانی با حکمت و فلسفه قدیم آشنا شد و در ایام تعطیلی حوزه مشهد، درس های ریاضیات و هیئت و تفسیر و حدیث و امثال آنها را فرا گرفت.

و از سال 1320 تا سال 1329 شمسی در همان دیار به وعظ و تدریس پرداخت. سپس به تهران آمد و از سال 1334 در دانشکده الهیات به تحصیل پرداخت و در سال 1340 از رشته معقول دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران به اخذ درجه دکترا نایل آمد و رفته رفته با محیط ادبی و علمی تهران آشنایی یافت. و امید اهل دانش و تحقیق به این بود که آن وجود گرانقدر سالهای دراز بماند و با نشر آثار ممتع و علمی، جامعه اسلامی و ایرانی را از ثمره تحقیقات و مطالعات خود مستفیض سازد، اما مرگی زودرس بر او روی آورد و دانش اندوزان آثار خود و دانش جویان مجلس درس را محروم ساخت، و متأسفانه در نیمه مهرماه موافق با 3 جمادی الثانی 1384 هجری قمری در سانحه تصادف اتومبیل، قلب این استاد عالیقدر آسیب دید و به رحمت ایزدی پیوست و جامعه علمی حوزه و دانشگاه را به اندوه خود مبتلا ساخت. خداوند او را در اعلیٰ علیین و در کنار انبیاء و اولیاء خویش جایگاه بخشد.

به نوشته دانشمند محترم جناب آقای علی اکبر غفاری، مرحوم دکتر آیتی، حجت و آیتی برای دیگران بود از ابتداء عمر تا روزی که از دنیا رفت، همیشه همچون سربازی وظیفه شناس و فداکار و از خود گذشته در جبهه مسئولیتش، انجام وظیفه می کرد، مردی دانشمند، با تقوی، دور از هوی، پر اطلاع، متبحر و با حقیقت بود، و سعه علم و میزان تبحرش از آثار پر قیمت او آشکار است همه عمر با کمال اخلاص مشغول خدمت به دین و علم بود و از جمله کسانی بود که می توان او از مشمول آیه مبارکه **الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله دانست.**

آقای ایرج افشار محقق عالیقدر در مقاله ای تحت عنوان وفات دکتر محمد ابراهیم آیتی در مجله راهنمای کتاب می نویسد:

دکتر محمد ابراهیم آیتی نمونه ای کامل از مردان راه خدا و برگزیده ای از مردم پرهیزگار روزگار ما بود، آیتی، انسانی وارسته و سلیم النفس، بسیار صبور و سلیم کم گوی و گزیده گوی، به حقیقت از دوران با کمال راستین در عهدی بود که از این خصایص و صفات نمونه های بسیار دیده نمی شود.

در تحقیق و تجسس علمی مردی دقیق و جویا بود، مزیت او در کارهای علمی برین بود که علم قدیم را با روش جدید، آن چنان که پسند طباع ابناء روزگار باشد جمع داشت و نیک دریافته بود که جامعه علمی کنونی چه حاجت و نیازی دارد و چگونه باید در عرضه کردن مسائل قدیم قدم برداشت. نمونه کامل اثر او که بدین شیوه تدریس شده رساله اجتهادی دکترای او را به نام مقولات، (مباحثی از منطق) باید نام برد که با توجه به اصول بجا گفتن و به اندازه گفتن و به زبان روشن گفتن و مبتنی بر ماخذ قدیم و کتب اروپایی تدوین کرده و افسوس که به روزگار نماند تا حسن اثر چنین اثر عالمانه ای را به چشم خویش بنگرد.

در طول سالهای پرتلاش علمی خود به تالیف و تحقیق و ترجمه کتابهای ارزشمندی دست یافت که تا امروز از جایگاه بلندی برخوردار است.

1. سرمایه سخن، تهران، اداره اوقاف، 1339.

2. فهرست ابواب و فصول اسفار، یادنامه ملاصدرا، 1340.

3. آئینه اسلام، ترجمه، شرکت انتشار، 1339.

4. افکار جاوید محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر اسلام، ترجمه از انگلیسی، 1335،

محمدی.

5. آندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، دانشگاه تهران، 1341.
6. گفتار عاشورا، (با همکاری جمعی از نویسندگان)، تهران، شرکت انتشار، 1341.
7. تاریخ یعقوبی، ترجمه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1342.
8. البلدان؛ یعقوبی، ترجمه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343.
- 9- جهان در قرن بیستم، ترجمه از انگلیسی، تهران، شرکت انتشار، 1342.
10. تصحیح تفسیر شریف لاهیجی (ج 3 و 4) تهران، اداره کل اوقاف، 1340.
11. تصحیح و تنقیح مثنوی، مقامات الابرار، تهران، 1337.
12. مرجعیت و روحانیت، (با همکاری چند تن)، تهران، شرکت انتشار، 1341.
13. گفتار ماه، (با همکاری آیه الله طالقانی و استاد مطهری، و دکتر بهستی و دیگران) در انجمن ماهانه دینی از مهرماه 39 تا اسفند 1341، کتابخانه صدوق.
14. تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، دانشگاه تهران، چاپ سوم، 1361.
15. شهدای اسلام، عربی: غیرچاپی.
16. خطبه های رسول اکرم ﷺ، عربی، غیرچاپی.
17. بررسی تاریخ عاشورا، که به کوشش و با مقدمه تحقیقی دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری در سال 1347 شمسی انتشار یافته است.
- این جانب که سالها موضوع کربلا و قیام سید الشهداء علیهم السلام را از دیدگاههای متفاوت مورد تحقیق و بررسی قرار می دادم و نظریات مختلفی را مطالعه کردم، و می توانست مرا از عمق حادثه عاشورا و ریشه ها و علت های پیشین یا تاثیرات

واپسین آن بر جامعه اسلامی و تشکیلات خلافت، بریده گی امت از شریعت، سیاسی شدن حکومت اسلامی و بسیاری از تحلیل های دیگر آگاهی بخشد.

از این رو به مطالعه این موضوع مهم تاریخی، اسلامی، دینی، سیاسی، اجتماعی از سال ها پیش پرداختم، و از بیشتر نویسندگان، عرب، ایرانی، مستشرقین، شیعه و سنی، کتابهای تاریخی و امثال آنها بهره های فراوان بردم، در این میان یکی از مجموعه های ارزشمند و مفید و تاریخی، تحلیلی، اخلاقی را که برای همگان مفید یافتیم، و خواندن آن را برای جوانان و شیفتگان خاندان عصمت و طهارت سفارش می کنم. همین کتاب پر قیمت و پر ارزش بررسی تاریخ عاشورا می باشد. از این رو با الهام از روح بلند آن استاد گرانقدر که همیشه مورد تکریم و احترام و تقدیر و طلب رضوان و رحمت بر او بوده ام، به تنظیم موضوعهای محتویات کتاب و فهرست سازی و ویراستاری متن و استخراج منابع آیات و احادیث آن در حد توان پرداختم، البته به گونه ای که کتاب از حالت سخنرانی، به روش گفتار متنی و نوشتاری با حفظ فراز و نشیب سخنرانی آن مرحوم حفظ شده باشد.

در پایان ضمن تقدیر و تشکر از موسسه انتشاراتی امام عصر، این کتاب نفیس را به ساحت مقدس سید الشهداء علیهم السلام و به جانبازان در راه او و شیفتگان عاشورایش تقدیم می کنم، امیدوارم که خداوند متعال روح پرفتوح استاد مرحوم را از بهره انتشار این مجموعه به پاداش جزیل و ما را از ثواب خویش محروم نفرماید.

مهدی انصاری

سال افتخار و عزت حسینی

روز وحدت حوزه و دانشگاه

زمستان 1381

## بخش اول

بسم الله الرحمن الرحيم

### پرافتخارترین فصل تاریخ اسلام

تاریخ نهضت و قیام مقدس ابا عبدالله الحسین علیه السلام یکی از پرافتخارترین فصول تاریخ اسلام است، و حوادث مهم این دوره کمتر از یکسال که از نظر کمیت بسیار کوتاه و از نظر کیفیت بسیار پراثر و جاوید و زوال ناپذیر است باید مورد توجه دقیق و مطالعه قرار گیرد.

در هر یک از فصول تاریخ اسلام و غیر اسلام کم و بیش تحریف هایی روی داده و می دهد، این تحریف ها سیمای حوادث تاریخی را عوض می کند و کار تحقیق محققان آینده را دشوار می سازد و غالباً به وسیله طرفداران تندرو و یا مخالفان کینه توز در حریم تاریخ روی می دهد. کدام صفحه تاریخ را می توان یافت که گرفتار بلای تحریف نشده باشد؟ و دستی خیانت کار سیمای واقعی آن را دگرگون نساخته باشد؟

در تاریخ نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می توان گفت که دشمنان کینه توز راهی به تحریف این فصل از تاریخ نیافته اند و این قیام به قدری صریح و روشن و مقدس و غیر قابل انتقاد بود، که حتی دشمنان پدرش امیر مومنان و برادرش امام حسن علیه السلام در مقابل او سر تعظیم فرود آورده اند و نهضت وی را با جان و دل ستوده اند.

### زمینه قیام

البته زمینه این قیام و وضع حکومت اسلامی آن را روز، به روش و عظمت و ادراک لزوم این قیام کمک کرده و به هر جهت هر کس برای ترمیم این فصل از

تاریخ اسلام قلم به دست گرفته جز از عظمت و بزرگی و شجاعت و صراحت و مردانگی و حریت و آزادمندی رهبران قیام چیزی نوشته است، اما با کمال تاسف از ناحیه طرفداران جاهل یا دوستان تندرو و مطالبی بی اساس و افسانه هایی عامیانه و دروغ هایی گمراه کننده وارد نوشته ها و گفتارهای مربوط به این قسمت شده است، و یکی از بزرگترین خدمات به ساحت مقدس سالار شهیدان پاک و منزّه داشتن کربلا از هرگونه دروغ و افسانه و مطلب بی اساس است و این کاری نیست که انجام آن را بتوان از عامه مردم خواست یا از مردمان کم سواد انتظار داشت، چه آنها بگویند که این مصیبت را به بار آورده اند و کاری بر خلاف هدف مقدس رهبر این انقلاب انجام می دهند و گمان می کنند که می توان حق را به وسیله باطل، و راست را به وسیله دروغ، و امانت را به وسیله خیانت، و تقوی را به وسیله بی تقوایی و بی احتیاطی ترویج کرد.

تاریخ قیام امام حسین علیه السلام را از هرگونه مطالب ضعیف و نامعقول و بی ماخذ برکنار داشتن و به آنچه نویسندگان دو قرن سوم و چهارم هجری نوشته اند اکتفا کردن جز از عهده دانشمندان آگاه و با تقوی ساخته نیست و بر آنها است که با زبان و قلم، واقعیت ها را بگویند و ترویج کنند و از دروغ ها و افسانه ها در نوشته ها و گفته های خود پرهیز داشته باشند، باشد که روزی این فصل بسیار مقدس و روشن و صریح تاریخ اسلام چنانکه شایسته رهبر بزرگوار معصوم آن است بر اساس حق و راستی و امانت در نقل، گفته و نوشته شود، و در آن صورت است که بیش از پیش ارزش این قیام عظیم و عظمت و بزرگواری پرچمدار آن ظهور خواهد کرد، و حتی سیمای مجالس سوگواری با جهانی از عظمت و بزرگی و فداکاری و اخلاص و جهاد و پایداری و استقامت و جوانمردی جلوه گر خواهد شد.

## مرگ معاویه

در حدود پنجاه سال پس از وفات رسول خدا ﷺ و بیست سال بعد از شهادت امیر المومنین علیؑ و ده سال بعد از شهادت امام حسن علیؑ در نیمه ماه رجب سال شصت هجری، معاویه بن ابی سفیان از دنیا رفت.

معاویه در حدود 42 سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود، در حدود پنج سال از طرف خلیفه دوم، و در حدود دوازده سال از طرف خلیفه سوم، امیر شام بود، کمتر از پنج سال نیز او در روزگار خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیؑ، و در حدود شش ماه در ایام خلافت امام حسن علیؑ حکومت شام را به دست داشت، و با امیر مومنان علیؑ و امام مجتبی علیؑ در جنگ و ستیز بود، چیزی کمتر از بیست سال هم پس از شهادت امام حسن علیؑ خلافت اسلامی را بر عهده داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش یزید از مردم مسلمان بیعت گرفت.

معاویه سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی امیه است که از سال 41 تا سال 132 هجری مدت هزار ماه حکومت اسلامی را به دست داشتند.

معاویه در زمان خلافت خود کاملاً بر اوضاع مسلط بود و می توانست بر خلاف صریح قراردادی که با امام حسن علیؑ بسته بود عمل کند، مثلاً در قرار صلحی که میان آنها بسته شد شرط شده بود که شیعیان امیر المومنین را آزار ندهد و آنها را نکشد و همگی در امان باشند و حتی نام حجر بن عدی کندی که از اصحاب رسول خدا ﷺ و شیعیان علی علیؑ بود بخصوص قید شده بود. اما چنان که مورخان اسلامی همگی نوشته اند، معاویه حجر بن عدی و شش نفر از یاران وی را به شهادت رساند و یکی از آنها را زیاد بن ابیه، نماینده معاویه در



عراق زنده به گور کرد و این مرد بزرگوار عبدالرحمن بن حنان غزی بود قدرت و استیلای معاویه به جایی رسیده بود که هر چه می خواست انجام می داد و کسی نبود که چون و چرا کند.

علی بن حسین مسعودی از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم در کتاب مروج الذهب می نویسد که مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفین سوار بر شتر به دمشق آمد. مردی از مردم شام وی آویخت و گفت این شتر (ماده) که بر آن سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است، نزاعشان بالا گرفت و هر دو نزد معاویه رفتند. مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که شتر از آن او است، یعنی گواهی دادند که این شتر ماده از مرد شامی است، معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر شاهد حکم داد که شتر ماده از آن مرد دمشقی است و عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد، مرد عراقی گفت : خدا خیرت بدهد این شتر ناقه نیست، جمل است یعنی ماده نیست، نر است.

معاویه گفت حکمی داده ام و برگشت ندارد بعدها که مردم متفرق شدند، مرد کوفی را خواست و به او گفت : شترت چه قدر قیمت داشت ؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر نیز با او همراهی کرد و به او گفت : برای علی خبر ببر که من برای جنگ با وی صد هزار مرد دارم که شتر نر و ماده را فرق نمی گذارند.

مسعودی بعد از این داستان می نویسد اطاعت مردم از معاویه و نفوذ امرش به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه ای ندای نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است نماز جمعه چرا؟

## شهادت عمار یاسر

سپس مسعودی به نکته ای اشاره دارد که شرح آن را از کتاب **النصایح الکافیة لمن یتولی معاویة** نقل می کنم. عمار یاسر در جنگ صفین به دست اصحاب معاویة کشته شد و چون رسول خدا بر حسب روایت بخاری در کتاب خود و دیگران در موقع ساختن مسجد مدینه که عمار بیش از دیگران کار می کرد و به او نگریست و گفت: **عمار! تقتله الفسه الباغیه، یدعوهم الی الجنه و یدعونه الی النار** <sup>(9)</sup> افسوس بر عمار که گروه بیدادگر او را می کشند، در حالی که آنان را به سوی بهشت دعوت می کند و آنها او را به دوزخ می خوانند. شهادت عمار حق را روشن ساخت و مسلم شد که گروه بیدادگر معاویة و یاران او هستند، معاویة برای رها شدن از این مشکل گفت ما عمار را نکشته ایم کسی که او را به جنگ آورده یعنی علی کشنده اوست، گفتار معاویة را به علی ع خبر دادند، فرمود: بنابراین کشنده حمزه سید الشهداء هم رسول خدا بود که او را به جنگ با مشرکین بیرون برد.

## سخن یاوه معاویة

همچنین معاویة به اطمینان اینکه هر چه بگوید، اگر چه منطقی نباشد اصحاب او می پذیرند گفت: صحیح است کشنده عمار ماییم اما باغیة در کلام رسول خدا به معنی بیدادگر و ستم گر نیست، بلکه به معنی طلب کننده و جوینده است و ماییم که به خونخواهی عثمان برخاسته ایم و خون او را می طلبیم پس معنی کلام رسول خدا این است که عمار را گروهی می کشند که به خونخواهی عثمان برخاسته اند و این عیبی ندارد.

این سخن معاویه هم یاوه بود و ذیل حدیث جواب او را می دهد چه رسول خدا گفت: کشندگان عمار کسانی هستند که عمار را به دوزخ دعوت می کنند و عمار آنها را به بهشت می خواند.

اما کار قدرت و استیلای معاویه از آن گذشته بود که کسی بتواند با حرف و حساب پیروان او را قانع کند، نمی خواهیم تاریخ حکومت معاویه را بررسی کنیم و این مختصر برای توجه داشتن به اوضاع اجتماعی و مذهبی آن روز کافی به نظر می رسد و اگر کسی بخواهد به دوران حکومت معاویه نیک آشنا شود و از صدها کتاب و دفتر بی نیاز گردد می تواند به کتاب النصایح الکافیة لمن یتولی معاویه بنگرد و آن را از آغاز تا به انجام بخواند و آنگاه انصاف بدهد.

#### مرگ معاویه و ولایتعهدی یزید

هنگامی که یزید به خلافت رسید امیر فرماندار مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان، و امیر مکه عمرو بن سعید بن عاص، و امیر کوفه نعمان بن بشیر، و امیر بصره عبیدالله ابن زیاد بود.

یزید پیش از همه کار بر آن شد که از حسین بن علی علیه السلام، و عبدالله بن زبیر، و عبدالله بن عمر که در زمان معاویه ولایت عهدی او را نپذیرفته و بیعت نکردند بیعت بگیرد، پس به حاکم مدینه ولید بن عتبه نامه ای نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از این سه نفر بیعت بگیرد و هیچ عذری را از ایشان نپذیرد، ولید برای این امر مروان بن حکم را نزد خویش خواست و کدورتی را که سابقا پیش آمده بود نادیده گرفت و او را در کیفیت بیعت گرفتن از این سه نفر دعوت کرد، مروان گفت هم اکنون ایشان را احضار کن و از آنان بخواه تا بیعت کنند و در اطاعت یزید درآیند، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه پیش از آنکه از مرگ معاویه آگاه شوند گردنشان را بزن، چه اگر از مرگ معاویه خبر یافتند هر کدام مدعی

خلافت شوند و نافرمانی کنند مگر عبدالله بن عمر که از ناحیه وی نباید نگرانی داشت و او مرد قیام و مخالفت نیست.

ولید عبدالله بن عمرو بن عثمان را نزد امام حسین و عبدالله بن زبیر فرستاد و هر دو را در مسجد یافت و پیام ولید را ابلاغ کرد، گفتند تو باز گرد هم اکنون نزد ولید خواهیم آمد، امام به عبدالله گفت گمانم، معاویه مرده است و این فرستادن بی موقع برای آن است که با یزید بیعت کنیم، امام علیه السلام جماعتی از کسان خود را فراخواند و فرمود تا مسلح شوند، به آنان گفت ولید مرا در این وقت خواسته است و گمان می کنم امری پیشنهاد کند که انجام ندهم و در آن صورت بر وی اعتماد ندارم شما همراه من باشید و چون بر وی درآمد بر در خانه باشید و هرگاه صدای من بلند شد درآیید تا شر او را از من دفع کنید.

#### دیدار مروان با امام

امام نزد ولید رفت و مروان را هم آنجا دید ولید خبر مرگ معاویه را به امام داد و آن گاه فرمان یزید را ابلاغ کرد امام فرمود: لابد به بیعت محرمانه من قانع نخواهی شد و می خواهی که آشکارا در حضور مردم بیعت کنم؟ گفت آری فرمود: بنابراین تا بامداد فردا صبر کن تا تصمیم خود را در این باره بگیرم، گفت بفرمایید بروید و فردا همراه ما جمعیت مردم برای بیعت بیابید، مروان گفت: به خدا قسم که اگر حسین بن علی از اینجا برود و بیعت نکند دیگر بر وی دست نخواهی یافت مگر آن که خونریزی میان شما بسیار شود، او را نگهدار و مگذار برود تا بیعت کند وگرنه وی را گردن بزن. امام علیه السلام با شنیدن گفتار مروان از جای برخاست و گفت: ای بد مادر تو مرا می کشی یا ولید؟ هان به خدا قسم دروغ گفتی و گنهکار شدی پس راه خویش را در پیش گرفت و همراه کسان خود به منزل خویش رفت، مروان به ولید گفت اکنون که حرف

مرا نشنیدی به خدا قسم دیگر بر وی دست نخواهی یافت، ولید گفت: چه می گویی مروان کاری به من پیشنهاد می کنی، که دین مرا تباہ می کند، به خدا قسم دوست ندارم که مال دنیا و مکنت دنیا تا جایی که خورشید بر آن می تابد و در آن غروب می کند از آن من باشد و من حسین بن علی را کشته باشم، سبحان الله اگر حسین بن علی گفت با یزید بیعت نمی کنم او را بکشم؟ به خدا سوگند گمانم آن است که هر کس خون حسین بن علی در گردن او باشد روز قیامت نزد خدا بدبخت و بیچاره خواهد بود.

مروان که سخنان ولید را نپسندید به وی گفت اگر چنین یقین داری خوب کاری کردی.

### خروج امام از مدینه

فردای آن روز که شنبه 28 ماه رجب بود ولید دیگر بار نزد امام فرستاد تا برای بیعت حاضر شود، امام در جواب فرستاده، وی گفت امشب هم بماند تا فردا تصمیم خود را بگیریم و همان شب یکشنبه 29 ماه رجب سال شصت هجری با همسران و برادران و برادرزادگان و بیشتر افراد خانواده خویش از مدینه بیرون رفت و شاهره مکه را در پیش گرفت و داستان موسی بن عمران را یادآوری می کرد.

نخرج منهما خالفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین<sup>(10)</sup> هنگامی که به امام گفته شد کاش شما هم مانند ابن زبیر از بی راهه می رفتید تا بر شما دست نمی یافتند، فرمود: به خدا قسم من از بیراهه نخواهم رفت تا هر چه خدا بخواهد پیش آید، از ماه شعبان سه روز گذشت و شب جمعه امام علیه السلام وارد مکه شد و به یاد قصه موسی پیامبر می فرمود: **و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل<sup>(11)</sup>**.

حاجیان در مکه نزد امام علیه السلام رفت و آمد می کردند و حتی ابن زبیر که نیک می دانست با بودن فرزند پیغمبر کسی با او بیعت نخواهد کرد و مقام امام از هر جهت از وی بالاتر است همه روزه خدمت امام شرفیاب می شد.

### عراقیان و مرگ معاویه

مرگ معاویه در عراق انتشار یافت و دانستند که حسین بن علی و عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید امتناع ورزیده و به مکه رفته اند.

بزرگان شیعه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند و خدا را بر مرگ معاویه سپاس گفتند، سلیمان بن سرد گفت معاویه از دنیا رفته است و حسین بن علی هم از بیعت با یزید امتناع ورزیده و رهسپار مکه گشته است، شما که شیعیان او و پیروان پدرش امیر مومنان علیه السلام هستید اگر می دانید که برای یاری او و نبرد با دشمنش آمادگی دارید و می توانید در راه وی از جان خویش بگذرید آمادگی خود را ضمن نامه ای به وی اعلام دارید و اگر می ترسید که سستی کنید و دست از یاری وی بازدارید، پس او را فریب ندهید و بی جهت دم از فداکاری و جانبازی نزنید.

سلیمان ابن سرد در این گفتار خویش توجه داشت که مردم تا پای فداکاری و از خود گذشتگی به میان نیامده حق و باطل را نیک می شناسند و در تشخیص این از آن اشتباه نمی کنند، و درست می فهمند که راستگو کیست و دروغگو کدام است ؟ و حق کجا و باطل کجاست ؟ و دانا کیست و نادان چه کسی ؟ و رهبر کیست و راهزن کدام است ؟ و دانا کیست و نادان چه کسی ؟ و رهبر کیست و راهزن کدام است ؟ اما این تشخیص صحیح مردم تا جایی حکمفرما است که پای نفع و ضرر به میان نیامده و در یاری اهل حق و نبرد باطل زیانی به آنان نمی رسد، اما هنگامی که مقدمات آزمایش فراهم گشت و

حق و باطل روبروی هم ایستادند و بیشتر مردم راه باطل را در پیش گرفتند و جز فداکاری و از خود گذشتگی و یاری حق امکان پذیر نبود، از این مرحله، تشخیص مردم عوض می شود و از حق دست می کشند و طرفدار باطل می شوند.

### احساسات تغییر پذیرند

سلیمان بن سرد نیک می دانست که احساسات امروز مردم را نمی توان ملاک اطمینان گرفت، بسا همین مردم فردا که حسین بن علی علیه السلام قیام کرد و تمام قدرت بنی امیه برای کشتن او به کار افتاد و راه یآوری او دشوار و خطرناک شد، روی از وی بتابند و از نامه های خویشتن فراموش کنند و درهای خانه های خود را ببندند، بلکه در صف مخالفان و دشمنان وی ظاهر شوند، و کشتن وی را وظیفه شرعی خود بدانند و برای رضای خدا و خشنودی خاطر رسول اکرم یاران وی را از دم تیغ بگذرانند، و پس از کشتن رادمردان دین، رو به قبله بایستند و چنانکه گویی هیچ گناهی مرتکب نشده اند، فریاد برآورند **الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله**، برای همین بود که با بزرگان شیعه اتمام حجت کرد و گفت هم اکنون عاقبت کار را بسنجید و خود را با وضعی که قطعا پیش خواهد آمد بیازمایید و ببینید، آیا می توانید با اطمینان کامل و تصمیم قطعی او را به یاری خود امیدوار سازید و به سوی عراق دعوت کنید، یا امروز با احساسات تحریک شده نامه ها می نویسید و پیمان ها می بندید و سوگندها می خورید و فرزند رسول خدا را از حرم خدا بر زمین عراق می کشانید و آنگاه که دشمن پیرامون وی را گرفت و او را تحت فشار قرار داد تا یا بیعت کند و یا تن به مرگ و شهادت دهد، دست از یاری وی بازمی دارید و عهد و پیمان خویش را از یاد می برید؟ بزرگان شیعه در پاسخ سلیمان

خزاعی، همصدا گفتند ما همگی برای جهاد و فداکاری آماده ایم و در راه امام خود از جان می گذریم، سلیمان گفت اگر چنین است پس به حضور امام نامه دعوت بنویسید و نامه ای بدین شرح نوشتند:

### نامه کوفیان به امام علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم این نامه را سلیمان بن سرد، و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد بجللی، و حبیب بن مظهر، و دیگر شیعیان مسلمان و با ایمان حسین بن علی علیه السلام که ساکن کوفه اند به حسین بن علی علیه السلام می نویسند سلام بر تو باد در ستایش خدایی که جز او خدایی نیست با تو همزبانیم، ستایش خدایی راست که دشمن بیدادگر کینه توز تو را درهم شکست، همان کسی که بر این امت چیره گشت و بناحق زمام امر حکومتش را به دست گرفت، و بیت المال امت را غصب کرد و بدون رضای مسلمانان بر آنان حکومت یافت سپس مردان نیک امت را کشت، و بدکاران آنها را باقی گذاشت و مال خدا را به دست بیدادگران و توانگران سپرد، خدایش از رحمت خویش بدور دارد، چنانکه قوم ثمود را به دور داشت.

اکنون ما مردم عراق را پیشوا و امامی نیست، پس به سوی ما بیا، شاید خدای متعال ما را به وسیله تو، بر حق فراهم سازد، ما نه در جمعه و نه در نماز عید با نعمان بن بشیر کاری نداریم، و او در قصر دارالاماره تنهاست و اگر خبر یابیم که به سوی ما رهسپار شده ای بیرونش می کنیم و به خواست خدا تا شام تعقیبش خواهیم کرد .

این نامه را بوسیله عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وال فرستادند و از آنها خواستند تا بشتاب رهسپار مکه شوند، و آن دو در دهم ماه رمضان سال 60 در مکه خدمت امام رسیدند و نامه را تقدیم داشتند.



مردم کوفه در روز بعد در حدود صد و پنجاه نامه فرستادند که هر نامه ای از یک نفر یا دو و یا چهار نفر بود و اکثر نامه ها را قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله بن شداد ارحبی و عماره بن عبدالله سلولی از کوفه به مکه آوردند، دو روز دیگر گذشت و شیعیان کوفه با هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی نامه ای به این مضمون به حضور امام تقدیم داشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم نامه ای است برای حسین بن علی علیه السلام از شیعیان مسلمان و با ایمانش، زود باش و شتاب کن که مردم به انتظار شما و هیچ نظری به جز شما ندارند، شتاب کن شتاب کن باز هم شتاب فرما شتاب فرما والسلام. سپس شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروه بن قیس و عمرو بن حجاج ربیدی و محمد بن عمرو تیمی نامه ای به این مضمون نوشتند:

ای فرزند پیامبر! باغ و بیابان سبز و خرم و میوه ها رسیده است هرگاه می خواهی رهسپار شو که سپاهیان عراق پذیرش مقدمت را آماده اند والسلام . نامه های مردم کوفه نزد امام روی هم آمد و فرستادگان عراق در مکه فراهم شدند، امام علیه السلام در پاسخ نامه های کوفیان چنین نوشت :

### پاسخ امام به کوفیان

بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به مومنان و مسلمانان عراق هانی و سعید آخرین فرستادگان شما نامه های شما را رساندند، آنچه را نوشته بودید خوانده و در آن تامل کردم، نوشته اید که ما را امامی نیست به سوی ما رهسپار شو، باشد که خدای متعال ما را به وسیله تو بر حق و هدایت فراهم سازد، اکنون برادرم و عموزاده ام و محل وثوق و اعتماد از خاندانم مسلم بن عقیل را نزد شما می فرستم تا اگر بنویسد که اشراف شما و خردمندان و بزرگان شما بر آنچه

فرستادگان شما می گویند و در نامه های شما خوانده ام هم داستانتان به زودی نزد شما رهسپار گردم.

به جان خودم سوگند که امام و پیشوا نیست مگر آن کسی که مطابق قرآن حکم کند و میران عدل را به پا دارد و دین حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد والسلام.

امام علیه السلام این نامه را با هانی و سعید فرستاد و آن گاه مسلم بن عقیل را فرمود تا به همراهی قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبدالله سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی رهسپار عراق شود و او را فرمود تا راه تقوی را در پیش گیرد و امر خویش را پوشیده دارد و نرمی و مدارا را از دست ندهد و اگر مردم را در این قیام و نهضت همداستان ببیند بیدرنگ امام را آگاه سازد.

مسلم بن عقیل علیه السلام از راه مدینه به کوفه رفت و در خانه مختار بن ابی عبید تقفی منزل گزید و شیعیان که شاید گمان می کردند کار به همین آسانی به انجام می رسد و بی دردرس حسین بن علی علیه السلام بر یزید پیروز می شود و عدل و تقوی جای بیداد و گناه او را می گیرد و درس های 42 ساله معاویه را مردم با سادگی فراموش می کنند، نزد مسلم رفت و آمد می کردند و چون نامه امام بر آنها خوانده می شد با یک دنیا خلوص اشک شوق می ریختند و دست بیعت به نایب خاص امام علیه السلام می دادند بنا به گفته شیخ مقید رحمه الله تا هجده هزار، و به گفته طبری دوازده هزار نفر با وی بیعت کردند.

### ابن زیاد و حکومت عراقین

از طرف دیگر یزید خبر یافت که مسلم به کوفه آمده و شیعیان با وی بیعت کردند و نعمان بن بشیر در کار تعقیب وی ضعف و سستی نشان می دهد، عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود، حکومت عراقین داد، یعنی او را حاکم کوفه و

بصره کرد و انجام این مهم را هم در عهده وی نهاد و در پیامی به او نوشت که باید به کوفه رود و مسلم را تعقیب و او را اسیر کند یا بقتل برساند و با تبعید کند، عیب‌الله بی درنگ رهسپار کوفه شد و در همان روز اول ورود به شهر کوفه سخنرانی کرد و از مهربانی و سختگیری یزید سخن گفت و روسای اصناف و قبایل را خواست و کار را بر آنان سخت و دشوار گرفت و مردم کوفه رسیدند به آنجایی که همیشه در آنجا از شماره طرفداران حق کاسته می‌شود و بر عده پیروان باطل افزوده می‌گردد، بگفته قرآن **الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یتنون و لقد فتننا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین** (12).

آیا مردم گمان کرده اند که تنها با اظهار ایمان بی آنکه مورد آزمایش قرار گیرند رها می‌شوند، ما کسانی را هم که پیش از ایشان بوده اند امتحان کرده ایم باید خدا راستگویان را بداند و باید دروغگویان را هم بشناسد، رازدار راستگویان کسانی هستند که روز امتحان هم بر آنچه گفته اند و تشخیص داده اند استوار باشند و ترس و آرزو آنان را از حقی که شناخته بودند باز ندارد و در ردیف طرفداران باطل قرار ندهد و مراد از دروغگویان کسانی هستند که هر چند پیش از گرفتاری به مشکلات امتحان خدایی واقعا راست می‌گفته اند و حق و باطل را نیک تشخیص داده بودند و خود را طرفدار حق و دشمن باطل می‌پنداشتند و راستی نیت آنان استقامت در راه تایید حق بوده و علاقمند بودند که تا روز آخر و در هر شرایطی در سایه حق و طرفداران حق باشند هر چه پیش آید دست از یاری حق برندارند و تا پای جان از حریم حق دفاع کنند و نویدهای باطل آنان را از راه بیرون نبرد، و جلوه فریبنده دنیا دلشان را نرباید.

## آدمی با شرایط تغییر می کند

اما روزی که شرایط و اوضاع تغییر کرد و از طرفی سختیهای راه ثبات و استقامت پیش آمد و از طرفی دیگر سیمای باطل با نوید و امید خود را نشان داد در این موقعیت جهاد است و فداکاری و جان بازی و آن جا نعمت و قدرت و زندگی و لذت و شهوت در چنین شرایطی، وضع روحی آنان تغییر می کند جای مردانگی را ترس و بددلی، و جای ایمان را شک و تردید و جای اخلاص را شرک و نفاق می گیرد.

مراد از دروغگویان تنها آنان نیستند که حتی پیش از روز امتحان هم قصد طرفداری حق و قیام در مقابل باطل را نداشته اند هم اینان دروغگویانند و هم آنان که امتحان خدایی وضع آنها را دگرگون می کند، و سیمای حق و باطل را نه چنانکه می دیده اند می بینند و تشخیص امروزشان یعنی پس از رسیدن امتحان غیر از تشخیص دیروزشان می شود.

## کوفیان و امتحان بزرگ

مردم کوفه، یعنی آنان که پس از خبر یافتن از مرگ معاویه در خانه سلیمان ابن سرد خزاعی جمع شدند و سخنرانی کردند و وضع موجود مسلمانان را مورد بررسی قرار دادند و از همانجا به حضور امام دعوتنامه نوشتند و همچنین مردمی که پس از آمدن مسلم به کوفه نزد وی رفت و آمد می کردند و با وی به عنوان نایب خاص امام زمان خود بیعت می کردند، واقعا در مقام دروغ گفتن و فریب دادن امام خویش نبودند و نمی خواستند مقدمات شهادت او و اسارت خاندانش را فراهم سازند، راستی که حسن نیت داشتند و خلافت کسی مثل یزید را آنهم پنجاه سال پس از وفات رسول خدا ﷺ برای عالم اسلام شرم آور و ناروا می دانستند و کسی را در میان تمام مسلمانان لایق تر و شایسته تر از

فرزند رسول خدا حسین بن علی علیه السلام نمی شناختند و گمان می کردند که برای یاری وی تا در هر وضعیتی ایستاده اند و در هر موقعیتی چنان خواهند بود که امروز هستند و هر مشکل و محنتی را که در این راه پیش آید برای بزرگی هدف و ارزش مقصود تحمل خواهند کرد اما همینان دروغگو درآمدند و آنچه را درباره خویش گمان می کردند از یاد بردند.

روزی که نعمان بن بشیر انصاری با ملایمت و نرمی و مدارا شهر کوفه را اداره می کرد، شیعیان پرجوش و خروش بودند و همه جا و در هر مجلس دم از یاری امام حسین علیه السلام می زدند و می نوشتند که ما نعمان بن بشیر را تا دروازه شام بدرقه خواهیم کرد، اما روزی که عبیدالله بن زیاد حکومت کوفه را به دست گرفت با سابقه ای که مردم از پدرش زیاد و نیز از خودش داشتند فکر مردم مردم عوض شد، روحیه مردم تغییر کرد، قصد قربت مردم در جهت دیگر به راه افتاد، اگر آن روز همه اش آیات جهاد قرآن در نظرشان جلوه گر بود، امروز دیگر دم از **و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه**<sup>(13)</sup> می زدند و هر چه ابن زیاد بیشتر بر اوضاع کوفه مسلط می شد و مسلم و یارانش بیشتر در خطر قرار می گرفتند و مسلط شدن مسلم بر اوضاع کوفه بعیدتر به نظر می رسید و وضع روحی و دینی مردم در جهت مخالف آنچه پیش از این تشخیص داده بودند پیش می رفت تا آنجا که سیمای شهر کوفه به کلی تغییر کرد، و مردمی که واقعا علاقه مند بودند که امام حسین علیه السلام بر سر کار آید و بنی امیه از حکومت اسلامی برکنار شوند چنان تغییر قیافه دادند که مسلم ابن عقیل هم با اینکه پنهان بود و کمتر در میان مردم رفت و آمد داشت، شهر و مردم را در قیافه دیگری دید و ناچار از محلی که بود یعنی خانه مختار بن ابی عبید تقفی به خانه مردی معروف و مهم با قدرت یعنی هانی بن عروه مرادی رفت و آنجا منزل گزید و شیعیان با

کمال احتیاط و پنهان و بی سر و صدا نزد وی رفت و آمد می کردند، اما در این موقع وضع کوفه نشان می داد که نامه ها دروغ بوده است و وعده های مردم به امام حسین علیه السلام از امروز به بعد نمی تواند منشا اثر و مایه امیدواری باشد. <sup>(14)</sup>

### در جستجوی مسلم

ابن زیاد به وسیله غلام خود معقل جای مسلم را شناخت بدین طریق که سه هزار درهم به او داد و گفت چند روزی با دوستان و یاران مسلم رفت و آمد کن و خود را یکی از آنان نشان ده و این پول را هم بده و بگو من طرفدار پیشرفت شما هستم. این پول را هم در راه تهیه وسایل جنگ مصرف کنید و از این راه اعتماد آنان را جلب کن، تا بدین وسیله جای مسلم را بشناسی و او را پیدا کنی و نزد وی بروی، معقل دستور ابن زیاد را به کار برد و اول بار در مسجد کوفه با مسلم بن عوسجه اسدی که یکی از بزرگان شیعه بود و روز عاشورا هم به شهادت رسید طرح آشنایی ریخت، چه از مردم می شنید که می گفتند مسلم هم برای امام حسین علیه السلام بیعت می گیرد، معقل که برای پیشرفت مقصود خود از گفتن هر دروغی و انجام هر خیانتی باک نداشت، به مسلم بن عوسجه گفت من مردی از اهل شام هستم و خدا نعمت دوستی اهل بیت پیغمبر و دوستانشان را به من ارزانی داشته است و ضمن این سخنان می گریست، سپس گفت سه هزار درهم پول هم دارم و می خواهم با این مردی که می گویند از حجاز به کوفه آمده است تا از مردم برای پسر پیغمبر بیعت بگیرد بدهم و او را بدینوسیله زیارت کنم، اما با کمال تاسف دستم به دامن وی نمی رسد، و کسی را نیافتم که مرا هدایت کند و به این سعادت برساند و از همه در جستجو بودم تا اکنون به من گفتند که شما با خاندان عصمت و طهارت نبوی علیه السلام آشنایی دارید و اکنون دست به دامن شما میم که این پول ناقابل را از من بگیری و مرا نزد مسلم بن

عقیل ببری، چه من برادر مسلمان تو و محل اعتقاد و اگر بخواهی هم اکنون و پیش از رسیدن خدمت مسلم بیعت می کنم.

### ملاقات با مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه گفت از دیدن و آشنایی با تو که شاید به یاری اهل بیت موفق باشی خوشحال شدم، اما از این که پیش از انجام کار و رسیدن به مقصود مردم مرا با این سمت شناخته اند نگرانم و از این جبار بیدادگر یعنی ابن زیاد بیم دارم، معقل گفت ان شاء الله که خیر است از من بیعت بگیر، مسلم از وی بیعت گرفت و با وی عهد و میثاق بست که خیرخواهی کند و این امر را نهفته دارد و او هم هرچه مسلم می خواست از عهد و پیمان و قسم همه را بی دریغ و شاید پیش از آنچه مسلم می خواست گفت و او را مطمئن ساخت، و پس از چند روز که به خانه مسلم بن عقیل بار یافت و آنجا هم دوباره بیعت کرد و ابو ثمامه صائدی همدانی از بزرگان شیعه و شهدای کربلا که قسمتهای مالی و خرید اسلحه و تهیه مهمات به عهده وی بود دستور یافت که سه هزار درهم را از وی دریافت کند.

### جاسوس ابن زیاد

معقل پیش از همه مردم به خدمت حضرت مسلم می رسید و بعد از همه می رفت و به همه کار واقف می شد و مرتب به ابن زیاد گزارش می داد، ابن زیاد می دانست که باید اول هانی را دستگیر کند و سپس برای دستگیری مسلم دست به کار شود، هانی هم از بیم ابن زیاد به بهانه بیماری در خانه نشست و بدارالاماره نمی رفت تا آنکه محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی به امر ابن زیاد نزد وی رفتند و از راه مصلحت اندیشی او را سوار کرده با خود پیش ابن زیاد بردند و دیگر با گرفتاری هائی کار کوفه یکسره شد

و جریان اوضاع به نفع ابن زیاد برگشت هر چند هانی از بودن مسلم در خانه خویش اظهار بی اطلاعی کرد.

### ابن زیاد در خانه هانی

آمدن معقل به مجلس پرده را از روی کار برداشت و هانی ناچار واقع را به ابن زیاد گزارش داد و گفت: من مسلم را به خانه خویش نیاورده ام او خود آمد، و از من خواست که او را پذیرایی کنم پس حیا کردم که او را رد کنم و او را در خانه خویش پذیرفتم و پذیرایی کردم و آنچه از جریان کار وی گزارش داده اند همه راست است، اکنون می توانم با تو عهد و پیمان بندم که از ناحیه من بدی به تو نخواهد رسید و کار به کار او نخواهم داشت، و یا آنکه بروم و عذر او را بخواهم تا از خانه من بهر جا که می خواهد برود، ابن زیاد هیچ یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفت و گفت به خدا قسم که باید او را تحویل دهی، هانی گفت به خدا قسم که او را تسلیم نمی کنم، هانی تن نداد که مهمان خود را تسلیم کند و ابن زیاد با چوبی که به دست داشت سر و روی و بینی او را درهم شکست و او را توقیف کرد، و آنگاه به مسجد رفت و بر منبر بر آمد و ضمن سخنرانی کوتاهی مردم را بیش از پیش تهدید کرد، اما هنوز از منبر فرود نیامده بود که تماشاگران به مسجد ریختند و گفتند مسلم بن عقیل آمد.

### فرار عبیدالله بن زیاد

عبیدالله با شتاب وارد قصر شد و درها را بست. عجب است که دوازده یا هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند، اما هنگامی که مسلم از جریان کار هانی خبر یافت و اصحاب خود را فراخواند و خروج کرد بیش از چهار هزار نفر فراهم نگشتند و عجیب تر آنکه در این موقع که مسلم با چهار هزار نفر مسلح بیرون آمد، ابن زیاد درهای قصر را بسته بود و بیش از پنجاه نفر همراه



نبودند، سی نفر پاسبان و بیست نفر از اشراف مردم و خانواده خودش و مردم پیرامون قصر را گرفته بودند و به ابن زیاد و پدرش بد می گفتند.

اما این وضع در ظاهر مساعد تا اول شب چنان نامساعد گشت که مسلم بن عقیل نماز مغرب را در شب نهم ذی حجه در مسجد کوفه با سی نفر خواند و چون از مسجد بیرون رفت جز ده نفر همراه وی نمانده بود، و هنگامی که به خارج مسجد رسید یک نفر هم همراه وی نبود که او را راهنمایی کند **فلیعلمن** **الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین** <sup>(15)</sup> و دلیل دروغ بودن آن همه دعاوی و نامه نگاری و جان نثاری همین بس که چهار هزار نفر مسلح نتوانستند ابن زیاد را که بیش از پنجاه نفر همراه نداشت از میان برندارند و بر اوضاع شهر مسلط شوند و یک دروغ که به وسیله طرفداران ابن زیاد انتشار یافت که لشکرهای شام می رسند همه را متفرق ساخت.

### تغییر اوضاع اجتماعی کوفه

کوفه چنان قیافه خطرناکی به خود گرفت که حتی نیکان و بزرگان شیعه از قبیل سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد پیدا نبودند و سرداری که دیروز فرمانروای دوازده هزار نفر بود بعد از نماز مغرب در میان کوچه های کوفه سرگردان و حیران و نگران می گشت و راه به جایی نمی برد، عبارت طبری که شیخ مفید هم تقریباً آن را در ارشاد نقل می کند این است: **ثم خرج من الباب و اذا لیس معه انسان و التفت فاذا هو لا یحس احدا یدله علی الطریق، و لا یدله علی منزل، و لا یواسیه، بنفسه ان عرض له عدو، فمضی علی وجهه متلدا فی ازقه الکوفه لا یدری این یذهب** <sup>(16)</sup>

یعنی مسلم بن عقیل از در مسجد بیرون رفت و ناگاه خود را تنها دید و چون به اطراف خویش نگرست احدی را ندید که راه را به روی نشان دهد یا او را

به منزلی هدایت کند یا اگر با دشمنی برخورد کرد از وی دفاع کند، پس ناچار بی آنکه بداند به کجا می رود به راه افتاد و در کوچه های کوفه سرگردان می گشت.

در اینجا نکته ای به نظر می رسد که توجه به آن بی فایده نخواهد بود و قرن هاست که بسیاری از مردم اهل کوفه را برای این بی وفایی و پیمان شکنی ملامت کرده اند و چنانکه به اصحاب و یاران باوفای امام علیه السلام درود و سلام فرستاده اند به اینان که روزی وعده نصرت دادند و پیمان فداکاری بستند و روزی هم بر روی امام شمشیر کشیدند و تا پای کشتن وی ایستادگی کردند لعنت و نفرین کرده اند. اما انصاف این است که مردم کوفه کاری بر خلاف معمول و عملی که موجب حیرت باشد، انجام نداده اند و هر دو کارشان بر اساس قاعده بود، هم آن نامه ها که نوشتند و هم آن شمشیرها که بر روی امام علیه السلام کشیدند، روزی که وضع آرامی داشتند و شمشیرها در نیام بود و فرمانداری نرم و ملایم یعنی نعمان بن بشیر حکومت کوفه را به دست داشتند به وسیله همان نوری که خدای متعال در باطن انسان نهاده، تا نیکی و بدی و خیر و شر و حق و باطل را از هم تمیز دهد، حق و باطل را از یکدیگر باز شناختند و آن کسی را که احدی از مسلمانان آن روز را با وی برابر ندانستند، و این تشخیص صحیح حق و باطل مطابق معمول و قاعده بود، چه هر کس تا به وسیله عوامل انحراف از مسیر فطرت و سلامت روح منحرف نگشته و تا بیم و امید و خوف و طمع و سود و زیان را او را گیج و گمراه نکرده است راه و بیراه را نیک می شناسد، و در تشخیص این از آن اشتباه نمی کند **الم نجعل له عینین، و لسانا و شفقتین و هدیناه التجدین** (17).

## مردم و شناخت حق و باطل

اما روزی که همین مردم حق شناس و باطل شناس در نشیب و فراز امتحان قرار گرفتند و خوف و طمع به میان آمد و سود و زیان پا به میان گذاشت و راه دین و مصلحت از هم جدا شد باز همانچه را که معمول غالب مردم بوده انجام دادند یعنی از حق و اهل حق فاصله گرفتند، و به جای واژه های جهاد و فداکاری و قیام را اصلاح و جانبازی و سربازی، واژه هایی از قبیل حزم و عقل و احتیاط و دوراندیشی به میان کشیدند، راستی از مردم کوفه عجب نیست که زندگی خود را فدای وظیفه نکردند و کسانی که بسیار از کار اینان در شگفت باشند، باید اول خود را در همان شرایط و اوضاع ببینند و انصاف دهند که در چنان محیطی و چنان وضعی آیا جز آنچه مردم کوفه کردند انجام می دادند؟ عجب از آن مردمی است که با هر وضعی که پیش آمد و با همه گرفتاری ها پایداری کردند و تا پای جان در راه یاری حق ایستادند و جان بر سر این کار گذاشتند و حتی پس از آنکه با تنی چاک چاک به روی خاک افتادند به فکر آن بودند که مبادا در وظیفه فداکاری و حق پرستی و مبارزه با بیداد و ستمگری آنچه را باید انجام نداده باشند و مبادا روز قیامت در نزد خدا و رسول شرمنده و سرافکنده باشند.

## فداکاری یاران واقعی

عمرو بن قرظہ انصاری که پدرش قرظہ بن کعب خزرجی از اصحاب رسول خدا بود در جنگ احد و غزوات بعدی همراه رسول خدا جهاد کرد و در خلافت عمر به کوفه آمد و به مردم، علم فقه می آموخت و خود یکی از یاران فداکار ابا عبدالله علیه السلام است به گفته ابن طاووس در لهوف (روز عاشورا) تا در اثر زخم های فراوان از پا درنیامد، صدمه ای به امام علیه السلام نرسید و تیرها را با دست و

شمشیرها را با جان فرا می گرفت و چون به روی خاک غلطید به روی امام نگریست و گفت ای فرزند رسول خدا آیا به آنچه بر عهده من بود وفا کردم؟ امام در پاسخ وی فرمود **نعم و انت امامی فی الجنه** آری وفا کردی و تو در بهشت هم پیش روی من خواهی بود، سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو حسین تو هم اکنون می رسد، ثبات و پایداری این رادمردان تا این حد راستی مایه حیرت است و از اینان باید در شگفت بود و با این ارواح پاک ملکوتی باید درود و سلام فرستاد که قیافه های مختلف زندگی و چهره های بهم کشیده حوادث قیافه آنان را تغییر نداد، و در مسیر مقدس ایشان انحرافی به وجود نیامد.

قد غیر الطعن منهم کل جارحه الا المکارم فی امن من الغیر<sup>(18)</sup>

چه بسیار مردمی که در طول تاریخ اگر سرگذشت ضحاک بن عبدالله مشرقی همدانی را خوانده با شنیده اند بر کم توفیقی و بی نصیبی و بد عاقبتی وی تاسف خورده اند و از اینکه این مرد امام خود را در میان دشمن گذاشت و اجازه مرخصی گرفت و رفت تعجب کرده اند، اما کمتر انصاف داده اند که همان مقدار توفیق و ثابت و پایداری که او داشت معلوم نیست که خود اینان در چنان وضعی داشته باشند و باید بیشتر از ماندن و شرکت او در جنگ تعجب کرد نه از رفتن او در آخر کار.

### دو یار بی وفا

سرگذشت ضحاک را طبرسی از خود وی چنین نقل می کند: گفت من و مالک ابن نضر ارحبی بر امام حسین علیه السلام وارد شدیم و با عرض سلام در محضر وی نشستیم، ما را خوش آمد گفت و فرمود به چه منظوری نزد من آمده اید؟ گفتیم برای عرض سلام و دعای عافیت شرفیاب گشته ایم تا هم تجدید

عهدی شده باشد و هم به شما خبر دهیم که مردم کوفه برای جنگ با شما آماده اند امام گفت حسبی الله و نعم الوکیل و چون خواستیم مرخص شویم و با سلام و دعا خداحافظی کردیم، فرمود چه مانعی دارید که مرا یاری نمایید؟ رفیق من مالک بن نضر گفت هم قرض داریم و هم گرفتار زن و بچه ایم، من گفتم مرا نیز همین گرفتاری های قرضی و زن و بچه هست اما در عین حال اگر به من حق می دهی که هرگاه بی یاور شدی و یاری من دیگر تو را مفید نباشد، به راه خود بروم برای فداکاری تا آن موقع حاضرم.

امام با همین شرط مرا پذیرفت، نزد وی ماندم و چون روز عاشورا یاران وی به شهادت رسیدند و دشمن به خود و جوانان او راه پیدا کرد و از یاران امام جز دو نفر یعنی سوید بن عمرو بن ابی مطاع خشعی و بشر بن عمرو حضرمی کسی باقی نماند، گفتم ای فرزند رسول خدا می دانی که من و تو را قرار بر این بود که تا برای تو یاورانی باشند بمانم و یاری کنم و آنگاه که یاران تو کشته شدند آزاد باشم تا بروم؟ فرمود راست گفתי، اما چگونه از دست این همه لشکر می گریزی اگر راهی داری مرا با تو کاری نیست، ضحاک می گوید من آنگاه که اصحاب عمر بن سعد اسب های ما را پی می کردند، اسب خود را در خیمه ای میان خیمه ها بسته بودم و پیاده جنگ می کردم و تا آنجا توفیق داشتم که دو نفر از دشمنان امام را کشتم و دست دیگری را بریدم، و آن روز چندین بار امام درباره من گفت **ال تشلل، لا یقطع الله یدک، جزاک الله خیرا من اهل بیت نبیک ﷺ** و آنگاه که مرا اذن رفتن داد اسب خود را بیرون آوردم و بر پشت او نشستم و او را زدم تا بر کنار سم های خود ایستاد آنگاه جلوش را رها کردم و ناچار لشکریان دشمن به من راه دادند تا از صف آنها بیرون رفتم و یازده نفر مرا تعقیب کردند و نزدیک بود که مرا دریابند و گرفتار شوم اما کثیر

بن عبدالله شعبی و ایوب بن مسرح خیوانی و قیس بن عبدالله صائدی مرا شناخته و به شفاعت آنان خدا مرا نجات داد.

درست است که باید بر حال این مرد هم تاسف خورد که از چنان سعادت‌تی دست کشید، و چنان امامی را تنها گذاشت و چنان فرصتی را به رایگان از دست داد، با آنکه می توانست او هم یکی از امثال حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن خضیر همدانی باشد، اما وضع او با مردم کوفه بسیار فرق دارد، این مرد نامه به امام ننوشته بود، و پیمان فداکاری نبسته بود، و با مسلم بن عقیل بیعت نکرده بود، و هنگامی که خدمت امام رسید همانچه را انجام داد مدعی شد و دم از جانبازی و فداکاری تا هر جا که باشد نزد، و خود گفت که تا کجا حاضرم، اما مردمی که با مسلم بیعت کرده بودند، در شب نهم ذی حجه او را تنها در میان کوچه های کوفه گذاشتند و اگر زنی او را به خانه خود راه نمی داد و سیرآب نمی کرد، کسی نبود که این مقدار خدمت را انجام دهد.

### مسلم در راه شهادت

شب آخر عمر مسلم در خانه آن پیرزن گذشت و فردا که ابن زیاد برای دستگیری وی اقدام کرد و فرستادگان وی اطراف خانه را محاصره کردند، ناچار از خانه بیرون آمد و راه شهادت را در پیش گرفت و هنگامی که دستگیر شد از محمد بن اشعث یک تقاضا کرد و آن این بود که کسی را نزد امام حسین بفرستد تا وی را از شهادت مسلم و وضع کوفه آگاه سازد و از قول مسلم به امام بگوید ارجع فداک ابی و امی باهل بیتک و لا یغرک اهل الکوفه فانهم اصحاب ابیک الذین کان یتمنی فراقهم بالموت او القتل، ان اهل الکوفه قد کذبوک و کذبونی و لیس المکذوب رای (19).

پدر و مادرم فدای تو باد، با اهل بیت خویش از این سفر باز گرد مبادا مردم کوفه تو را فریب دهند اینان اصحاب پدرت علی هستند که آرزو می کرد با مردن یا شهادت از ایشان جدا شود، مردم کوفه هم به شما دروغ گفتند و هم به من و با دروغ چه کاری می توان کرد. در مجلس ابن زیاد هم از عمر بن سعد دو نکته خواست یکی آن که شمشیر و زره مسلم را بفروشد و هفتصد درهم قرض وی را بدهد، و دیگر آنکه بدنش را از ابن زیاد بگیرد و دفن کند. در همان روز مسلم و هانی به شهادت رسیدند و سرهای آن دو به شام نزد یزید فرستاده شد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

### انگیزه های قیام امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام از مدینه رهسپار مکه می شد برای برادرش محمد بن حنفیه که در مدینه باقی ماند، وصیت نامه ای نوشت. مادر محمد بن حنفیه فرزند امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام، زنی از قبیله بنی حنفیه بود و بدین جهت او را محمد بن حنفیه می گفتند. ولی مردی بزرگوار و شجاع و با تقوی بود و هر چند کیسانیه که طایفه ای از شیعه بوده اند او را امام دانسته اند، اما او خود بعد از پدر بزرگوارش امیر المومنین علیه السلام به امامت برادرش امام حسن علیه السلام و سپس به امامت برادر دیگرش امام حسین علیه السلام، و سپس به امامت برادر زاده اش علی بن الحسین سجاد علیه السلام معتقد بود و از رجال بزرگوار اهل بیت علیهم السلام می باشد، و در جنگ های امیر المومنین مردانگی ها نشان داده است. <sup>(20)</sup> سید ابن طاووس این وصیت نامه را نقل می کند، در این وصیت نامه امام علیه السلام انگیزه قیام خود را بیان کرده است و راهی را که با هر پیش آمدی در پیش خواهد گرفت روشن ساخته است. و نیز به انگیزه های باطل که آدمی را تحریک می کند و در راه تامین شهوات و تمایلات نفسانی به مبارزه وادار می سازد و ساحت مردان حق از چنان انگیزه هایی پاک و منزّه است، اشاره کرده است :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به الحسين بن علي بن ابي طالب الي اخيه محمد المعروف بابن الحنفية : ان الحسين يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة حق



و النار حق و ان الساعه آتیه لا ریب فی، و ان الله یبعث من فی القبور، و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ﷺ. ارید ان امر بالمعروف و انهی المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب، فمن قبلنی یقبل الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین، و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب<sup>(21)</sup>

به نام خدای بخشاینده مهربان، این است وصیت حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد بن حنفیه، راستی که حسین به یگانگی پروردگار و اینکه موجودی قابل پرستش جز او نیست و شریک ندارد گواهی می دهد. و نیز شهادت می دهد که محمد بنده و فرستاده او است که حق را از نزد حق آورده است و بهشت و دوزخ حق است، و روز حساب می رسد و شکی در آن نیست، و خداوند مردگان در گورها خفته را زنده می کند.

اینهایی که امام بیان کرد همان عقایدی است که برای هر مسلمانی ضروری است و با نداشتن این عقاید نمی توان مسلمان بود، و ظاهرا مراد امام آن باشد که همین اصول امروز در خطر است و اگر کار بدین منوال بگذرد بسا دستگاه خلافت از تعرض به اصول دین هم صرف نظر نکند و در حقیقت انگیزه ی واقعی قیام امام علی<sup>علیه السلام</sup> حفظ همین اصول و مبانی و اساس است که دیگر شئون مذهبی و اجتماعی مسلمانان بر آنها بار و استوار است.

سپس نوشت: که این نهضت من نه برای سرکشی و طغیان و نه از روی هوای نفس، و انگیزه شیطانی است، و نه منظور آن است که کاری تباه انجام داده باشم، و یا بر کسی ستمی روا دارم، تنها آنچه مرا به این جنبش عظیم دعوت می کند، آن است که وضعیت امت جد خود را به صلاح آورم و از فساد کاری

جلوگیری کنم. و راه امر به معروف و نهی از منکر را در پیش گیرم. و روش جد خود رسول خدا ﷺ و پدر خود علی علیه السلام را دنبال کنم.

در این وصیت نامه امام انگیزه ی قیام خود را بیان می کند و مردم را در جریان قیام خویش می گذارد تا بدانند که این قیام یک قیام عادی و یک قیام نفسانی و نهضتی بر مبنای هوای نفس و تمایلات بشری نیست، از اینرو می گوید من برای خوشی و سرگرمی و برای لذت بردن و برای گردآوری ثروت بیرون نرفتم، برای تبهکاری هم بیرون نمی روم. راه و رسم ستم را هم در پیش نگرفته ام **و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی** علیه السلام با این جمله امام علیه السلام نشان می دهد که برای امت اسلامی در سال شصتم هجرت یک فساد اجتماعی و دینی خطرناکی پیش آمده، فسادی که جز با قیامی شدید و خونین اصلاح پذیر نیست، فسادی که اصلاح آن جز از دست رهبری مانند حسین بن علی علیه السلام که آیه تطهیر در قرآن سوره احزاب شهادت به عصمت او داده ساخته نیست، فسادی که اصلاح آن با خواندن خطبه و انتشار مقالات مذهبی امکان پذیر نیست.

سپس گفت: هر کس در مقابل دعوت من قیافه تسلیم و پذیرش به خود گرفت و حق را از من پذیرفت چه بهتر، و هر کس هم نپذیرد و عکس العمل نشان دهد باز شکیبایم و در راه تعقیب هدف خویش از پیشامدهای ناگوار و مصیبتها و ناملایمات باکی ندارم (شکیبایم نه به آن معنی غلطی که گاهی تصور می شود، یعنی دست روی دست می گذارم تا یزید هر چه می خواهد انجام دهد، بلکه به آن معنی صحیحی که شایسته مقام امام است، و به همان معنی صبر اساس ایمان و خداپرستی است یعنی این راه را اگر چه یکتنه باشد به پایان

خواهم برد، تا خدا میان من و میان این مردم به حق داوری کند، و خدا از همه داوران در داوری داناتر و تواناتر است).

سپس نوشت: ای برادر من این وصیت من است برای تو و توفیق را جز از خدای نخواهم و تنها بر وی توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.

### علل قیام امام علیه السلام

راستی اگر بخواهیم به موجبات قیام امام علیه السلام توجه کنیم باید حداقل مقدمات آن را در 30 سال پیش از این تاریخ جستجو کنیم.

چه از حدود سال 29 یا 30 هجری مقدمات و موجبات لزوم و نیازمندی به این قیام در جامعه اسلامی فراهم می‌گشت. عثمان بن عفان اموی در حدود دوازده سال بر مسلمین حکومت کرد و خلافت اسلامی را عهده دار بود و چنانکه در تاریخ اسلام روشن است در شش سال نیمه دوم خلافت عثمان و وضع حکومت اسلامی تغییر کرد و در حقیقت خلافت اسلامی که می‌بایست فقط در حدود مراقبت اجرای قانون اسلام و نظارت بر عدم انحراف امت از قانون عملی باشد و انجام شود و همه مردم در همه امور آزاد باشند، جز در عمل کردن به حق و رعایت قانون و جز قید حق و جز حدود قانون برای مردم هیچ حدی و مرزی محدودیتی نباشد، و هیچ فردی جز به رعایت حق و قانون به هیچ امری ملزم نشود، این وضع خلافت تغییر کرد و به صورت دیگری درآمد که داشت مردم مسلمان را در همه امور آزاد می‌گذاشت. حتی از رعایت حدود قانون جز از رعایت حدود منافع و مصالح و منویات خلیفه، و مردمی روی همین حساب توانستند از مال مسلمین و عوائد مسلمین و بیت المال مردم بیچاره مسلمان ثروت‌ها و مستغلات و املاک فراوانی به دست آورند، همان بیت المال که علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافتش تا آن حد مراقبت می

کرد و پیش از عثمان، خلفای دیگر و خود عثمان هم در اوایل خلافت خود تا حدی در صرف و خرج آن و راههای به مصرف رساندن آن احتیاط لازم را به کار می برد به جای آنکه صرف مصالح عمومی مسلمین شود، به دست این و آن افتاد و به نام این و آن به ثبت رسید. همین انحراف های روز افزون بود که در سال شصت هجری امام حسین علیه السلام را بر آن داشت که در برابر این تیره بختی ها و انحراف های شدید که از سی سال پیش فراهم گشته بود با قیامی تند و خونین و با شهادت و سرفرازی بگردد.

### زیاده رویهای حکومت عثمان

مسعودی در کتاب مروج الذهب می نویسد، وقتی خلیفه سوم از دنیا رفت و به آن تفصیلی که در کتب تاریخ نوشته است کشته شد از وی صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم پول نقد باقی ماند. <sup>(22)</sup> در صورتی که پس از شهادت امیر المومنین علی ابن ابی طالب بنا بر نوشته مسعودی، امام حسن علیه السلام بر منبر فریاد کرد که از پدرم پول زرد و سفیدی یعنی پول طلا و نقره ای باقی نماند مگر هفتصد درهم که این پول هم از حقوق وی پس انداز شده است و می خواست با این پول خادمی برای خانه خود تهیه کند.

سپس مسعودی می نویسد: قیمت املاک خلیفه سوم در وادی القری و همچنین جاهای دیگر به صد هزار دینار طلا می رسید علاوه بر اسب ها و شتران بسیار که از وی به جای ماند.

درباره زیبر می نویسد که علاوه بر کاخ معروف بصره خانه های زیاد در بصره و کوفه و اسکندریه مصر ساخت و دارایی او در حال مرگ پنجاه هزار دینار طلا و هزار اسب و هزار کنیز و غلام و مستغلاتی فراوان در شهرهای مختلف بود.

طلحه بن عبیدالله یکی از معاریف صحابه تنها از املاک عراق او روزانه به هزار دینار طلا می رسد و به قولی بیش از این بود و در ناحیه شراه شام بیش از اینها داشت.

عبدالرحمن بن عوف زهری از بزرگان صحابه، صد اسب در اصطبل او بسته می شد و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و چون از دنیا رفت 4 زن داشت و چون فرزند هم داشت طبق موازین کتاب ارث اسلامی یک هشتم مل او را میان چهار زن تقسیم کردند، یعنی به هر یک از زنان یک سی و دوم مال او داده شد که عبارت از 84 هزار دینار طلا بود.

زید بن ثابت موقعی که از دنیا رفت آنقدر طلا و نقره از وی باقی ماند که آنها را با تبر شکستند و بر ورثه او تقسیم کردند و قیمت بقیه دارائی و مستغلاتش صد هزار دینار طلا می شد.

یعلی بن امیه که مادرش منیه نام داشت و بدین جهت او را یعلی بن منیه هم می گویند و جنگ جمل علیه علی بن ابی طالب با کمک های مالی او به راه افتاد و بیشتر هزینه جنگ را او داد در وقت مردن 500 هزار دینار طلا به جای گذاشت و از مردم هم مطالبات زیادی داشت و ارزش ترکه او از املاک و جز آن 300 هزار دینار می شد، سپس مسعودی می نویسد **و لم یکن مثل ذلک فی عصر عمر بن الخطاب بل کانت جاده و اضحه و طریقہ بینہ** یعنی در دوران خلافت عمر هرگز این گونه هرج و مرج مالی نبود و اینان را عمر مجال نمی داد که از مال مسلمین این همه پول و ثروت و خانه و مستغلات فراهم کنند، بلکه راهی روشن و روشی آشکار بود. و از نظر طرز حکومت و جمع آوری اموال و تقسیم آنها بر مسلمانان هرگز مجال اندوختن این همه ذخائر مالی از اموال مسلمین به دست کسی نمی آمد (23).

### گرفتاریهای حکومت امیر المومنین علیه السلام

بعد از عثمان علی علیه السلام به حکومت رسید و کار مشکل علی علیه السلام که جنگ ها بر سر آن راه افتاد همین بود که جلو این متنفذان عمده را بگیرد و دیگر به کسی هر که باشد اجازه ندهد از بیت المال مسلمانان اگر چه یک دینار، بی حساب ببرد و از این طمع ها و حرص و عادت های زشتی که پیدا شده بود جلوگیری کند، بر سر همین مشکل بود که علی علیه السلام در حدود چهار سال و نیم خلافت خود را گرفتار جنگ و مبارزه و با همان مردمی بود که فعلا دستشان از کسب چنان ثروت هایی کوتاه شده بود و امیر المومنین علیه السلام می گفت: دیگر امکان پذیر نیست تا من بر سر کار باشم آن بساط یغماگری تجدید شود، بلکه آنچه را هم به ناروا داده اند و گرفته اند پس خواهم گرفت و به بیت المال مسلمانان باز خواهم گردانید و سر همین بالاخره علی علیه السلام به شهادت رسید.

### امام مجتبی و بن بستهای حکومت

پس از امیر المومنین علیه السلام خلافت اسلامی به امام حسن علیه السلام منتقل شد و حسن بن علی علیه السلام جای پدر را گرفت و وضع اجتماعی مسلمان به صورت خاصی درآمد که در آن موقع پافشاری حسن بن علی علیه السلام در جنگ با معاویه بن ابی سفیان در آن تاریخ که نیروی مسلمانان در دو جبهه و دو جهت تقریبا متعادل و متوازن بود و جز با کشتارهای عظیم امید پیروزی یک طرف و شکست یافتن طرف دیگر نمی رفت و ثمره ای جز خون ریزی و گرفتاری مسلمانان نداشت، امام حسن علیه السلام با وضعیتی خاص روبرو شد که راهی نداشت جز کنار آمدن و خون مسلمانان را بی جهت نریختن و موجب کشتارهای دسته جمعی بی ثمر و بی نتیجه شدن و نتیجه پافشاری امام حسن را فقط دولت روم شرقی در خارج و خوارج در داخل می بردند و اگر آن چهارصد یا پانصد هزار

نفر مسلمان آن روز به جان هم ریخته بودند و در جنگ با معاویه اصرار می شد، خدا می داند که پس از آن جنگ دولت روم شرقی چه بر سر مسلمانان می آورد و خطر کار خوارج به کجا می کشید و تاریخ اسلام به کجا منتهی می شد، امام حسن علیه السلام از کار خلافت و با گذشت تاریخی خویش خون مسلمانان و قدرت اسلامی را حفظ کرد و راه سوء استفاده را به روی دشمنان خارجی و داخلی بست بی آنکه حساب تسلیم شدن و معاویه را به عنوان خلافت و امیر المومنین شناختن در کار باشد.

یکی از موارد قرارداد صلح امام حسن و معاویه این بود که حسن بن علی با معاویه صلح می کند و کنار می رود، مشروط بر آنکه هرگز به معاویه امیر المومنین نگوید یعنی او را خلیفه مسلمین و امیر المومنین نشناسد، کسانی که گمان می کنند حسن بن علی علیه السلام با کنار رفتن تسلیم اراده معاویه شد و معاویه خلیفه مسلمین شد و حسن بن علی هم یکی از مسلمانان مطیع گوش به فرمان معاویه، این سند ارزنده را در بطلان این عقیده از ابن اثیر مورخ مشهور بخوانند: پس از آنکه حسن بن علی علیه السلام کنار رفت و معاویه خلیفه شد و زمام امور را به دست گرفت، فروه بن نوفل اشجعی خارجی که پیش از این با پانصد نفر از خوارج کناره گیری کرده و به شهر زور رفته بودند، گفتند:

اکنون شکی باقی نماند که باید با دولت معاویه جنگید، حال که معاویه روی کار آمد و خلیفه شد جنگ کردن با وی بر ما لازم است از این رو آمدند و رو به عراق نهادند و به نخيله کوفه رسیدند در این موقع امام حسن علیه السلام در راه مدینه از کوفه رهسپار حجاز شده بود، معاویه چون خبر یافت که فروه بن نوفل خارجی مذهب پانصد نفر یاغی شده و سرکشی می کند شاید هم برای آنکه پایه های صلح امام حسن را محکمتر کند نامه ای برای امام حسن علیه السلام فرستاد و در

آن نامه دستور داد به امام حسن که فروه بن نوفل خارجی مذهب با پانصد نفر رو به کوفه نهاده اند به شما ماموریت می دهیم بروید و با او بجنگید و او را دفع کنید آن گاه که کار او را تمام کردید رفتن شما به مدینه مانعی نخواهد داشت.

### نامه امام به معاویه

هنگامی که نامه معاویه به امام حسن علیه السلام رسید، امام در قادسیه یا نزدیک قادسیه بود در پاسخ معاویه چنین نوشت: **لو آثرت ان اقاتل احدا من اهل القبلة لبدات بقتالک فانی ترکتک لصلاح الامه و حقن دمائها یعنی معاویه تو حسن بن علی را مامور می کنی تا مانند افسری از افسران تو برود و یک مرد خارجی سرکش را دفع کند من که حسن بن علی هستم از خلافت که حق من است به نفع مسلمانان کنار آمده ام اگر می خواستم با کسی از اهل قبله یعنی با مسلمانی هر که باشد و دارای هر مذهبی جنگ کنم، اول با تو جنگ می کردم، معنی این سخن اینست که تو از همه دیگران، از مسلمانی دورتری من دست از تو برداشتم، نفرموده من تو را به خلافت شناختم، می نویسد من تو را واگذاشتم و با تو جنگ نکردم و شاید بهتر تعبیر در ترجمه ترکتک این باشد که تو را در میدان سیاست رها کردم و خود کنار رفتم، اما برای مصلحت اسلامی و برای حفظ خون مسلمانان، یعنی بی نتیجه دیدم که این نیروهای با هم متعادل، و متوازن اسلام از دو طرف به جان هم افتند و یکدیگر را بکشند و ضعیف کنند و نابود شوند و دشمنان خارجی و داخلی از این وضع سوء استفاده کنند.**

### امام حسین و زمامداری معاویه

پس از آنکه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید امام حسین علیه السلام هم در فرمان معاویه یعنی در ده سالی که بعد از برادرش امام حسن با حکومت معاویه معاصر بود از سال چهل و نه یا پنجاه هجری تا سال شصت هجری که معاویه از



دنیا رفت قیام نکرد، یعنی در مقابل معاویه شمشیر نکشید و آن قیامی را که در خلافت یزید ضروری دانست انجام نداد، اما پیوسته معاویه را تخطئه می کرد و توبیخ می شود و چنانکه برادرش امام حسن علیه السلام در همان نامه کوتاه حقانیت معاویه را ابطال کرد، امام حسین علیه السلام در یکی از نامه های خود که ابن قتیبه دینوری آن را نقل کرده است به معاویه می نویسد:

الست قاتل حجر بن عدی و اصحابه العابدین المختبین الذین كانوا يستفظعون البدع و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فقتلتهم ظلما و عدوانا بعد ما اعطیتهم الموائیق الغلیظه و العهود الموکده جراه علی الله و استخفافا بعهدہ او لست قاتل عمرو بن الحمق الذی اخلقت و البت وجهه العبادہ فقتلته من بعد ما اعطیته من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من سقف الجبال ؟ او لست المدعی زیادا فی الاسلام، فرعمت انه ابن ابی سفیان و قد قضی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الولد للفراش و للعاهر الحجر ثم سلطته علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل ! سبحان الله یا معاویه لکانک لست من هذه الامه و لیسو منک - الی ان قال - واتق الله یا معاویه و اعلم ان الله کتابا لا یغادر صغیره و کبیره الا احصاها. و اعلم ان الله لیس بناس لک قتلک بالظنه و اخذک بالتهمه و امارتک صیبا یشرب الشراب، و یلعب بالکلاب، ما اراک الاوقد او بقت نفسک و اهلکت دینک و اضعفت الرعیه و السلام <sup>(24)</sup>.

#### معاویه قاتل مومنان

ای معاویه مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی کندی را به ناروا کشتی و یاران او را شهید کردی، همان بندگان خداپرست و همان بندگان که از راه بندگی منحرف نمی شدند و بدعت ها را ناروا می شمردند و امر به معروف می کردند و نهی از منکر می کردند آنان را به ظلم و ستم کشتی، پس از آن که به

آنها پیمان هایی دادی و با ایشان پیمان محکم بستنی و آنها را تاکید و تشدید کردی یعنی عهد و میثاق های محکم بستنی و ایشان را امان دادی و خاطر جمع کردی، و این کار تو جرأتی بود بر خدا و عهد و پیمان خدا را سبک شمردی، مگر تو نیستی ای معاویه که عمرو بن حمق خزاعی یکی از بزرگان صحابه خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کشتی؟ همان مردی که روی او را رنج عبادت کهنه کرده بود و تنش را عبادت لاغر ساخته بود او را کشتی، اما پس از آنکه به او پیمان ها و امان ها دادی که اگر آن امان و پیمان را به آهوان بیابان داده بودی از سر کوه ها با اطمینان کامل فرود می آمدند و مطمئن می شدند و نزد تو می آمدند! مگر تو نیستی که زیاد پدر ناشناخته را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی و او را برادر خویش و زیاد بن ابی سفیان خواندی و گمان کردی که او پسر ابوسفیان است و حال آنکه رسول خدا گفته است: فرزند به کسی ملحق می شود که صاحب فراش است و زن صاحب فرزند در عقد او است و برای زناکار همان سنگی که خدا گفته است، بعد هم زیاد را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنها را بکشد دست ها و پاهایشان را قطع و آنها را بر شاخه های درخت خرما به دار زند، سبحان الله ای معاویه گویا تو از این امت مسلمان نیستی و گویا مسلمان ها با تو رابطه ای ندارند - تا آنکه گفت - ای معاویه از خدا بترس و از روز حساب بر حذر باش، زیرا خدا را، نوشته ای است که هیچ کار کوچک و بزرگ و هیچ عمل نیک یا بدی را فروگذار نمی کند و همه را به حساب و شمار می آورد، معاویه بدان که خدا این کارها را فراموش نمی کند که مردم را به هر گمان و تهمتی می کشی، و کودکی را بر مسلمان ها امارت می دهی که شراب می نوشد و با سگ ها بازی می کند. معاویه می بینم که خود را هلاک و دین خود را تباه ساخته و امت اسلامی را بیچاره کرده ای.

این بود طرز سخن گفتن و نامه نوشتن و حساب بردن امام حسن و امام حسین دو فرزند پیغمبر از معاویه بن ابی سفیان.

### شخصیت شناسی یزید

اکنون برای آنکه بیشتر دانسته شود که آنچه امام حسین درباره یزید اظهار کرد و نوشت تا آنجا که در تاریخ اسلام ریشه دار و مسلم است مسعودی مورخ مشهور درباره یزید می نویسد و کان یزید صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمه علی الشراب، و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن زیاد و ذلک بعد قتل الحسین فاقبل علی ساقیه فقال :

اسقنی شربه تروی مشاشی ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر و الامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی<sup>(25)</sup>

یعنی یزید مردی خوش گذران و عیاش بود، مردی که حیوانات شکاری و سگ ها و، میمون ها و، یوزها داشت، پیوسته مجالس میگساری داشت، روزی در مجلس میگساری خود که ابن زیاد هم در طرف راست او بود، و این پس از آن بود که حسین بن علی را کشته بود، به ساقی مجلس خود رو کرد و گفت : جامی از شراب به من بنوشان که استخوان های نرم را سیراب کند، سپس برگرد و این فاسق ابن زیاد را چنان جامی بنوشان همان کس که رازدار من است، همان کسی که امین کار من است، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او محکم و استوار شد، یعنی حسین بن علی را کشت.

سپس مسعودی پس از نکته هایی که درباره بیدادگری ها و ستمکاری های یزید، می نویسد و می گوید که او در میان امت اسلامی مانند فرعون در میان رعیت خود، می نویسد: بلکه فرعون در میان رعیت خود از یزید عادل تر بود، و در میان مردم چه نزدیکان وی و چه عامه مردم با انصاف تر، آنگاه می گوید

این ناروایی ها و بی باکی ها و بی تقوایی ها و بی دینی های یزید به ملت و امت اسلامی هم سرایت کرده بود **غالب علی اصحاب یزید ما کان بفعله همان** گناهایی که یزید ارتکاب می کرد به کسان او هم سرایت کرد و بر آنها چیره گشت و آنها هم به همین کارها خو گرفتند و در روزگار خلافت او آوازه خوانی و غنا در مکه و مدینه شیوع یافت و استعملت الملامی و وسائل لهو و لعب به کار برده می شد **و اظهر الناس شرب الشراب** و مردم آشکارا میگساری می کردند، و عجیب تر آنکه در دستگاه خلافت اسلامی و جانشین پیغمبر و برای کسی که مقام خلافت را اشغال کرده بود، میمونی بود که او را ابو قیس می گفتند، این میمون را در مجلس میگساری خود حاضر می کرد و برای او تشکی می انداخت و او را می نشانید و یا او را بر گرده ماده الاغی که برای مسابقه و اسب دوانی تربیت شده بود سوار می کرد، زین و لجام بر گرده آن ماده الاغ می بستند و این میمون را بر او سوار می کردند و با اسب ها به اسب دوانی و مسابقه می بردند، در یکی از روزها ابو قیس مسابقه را برنده و هدف را برد، بر این میمون جامه و لباسی از حریر سرخ و زرد پوشانده و دامن ها را به کمرش زده بر سر او هم کلاهی نهاده بودند که نقش های درشت و طرازا داشت، و به رنگ های مختلف آماده و آراسته و پیراسته گشته بود.

این بود معنی آن جمله ای که امام حسین علیه السلام درباره یزید به معاویه نوشت، اما همین شخص به خلافت اسلامی رسید و امام حسین علیه السلام را هم در فشار قرار داد تا بیعت کند یعنی او را خلیفه بر حق جد خود رسول خدا بداند.

### چرا امام بیعت نکرد

حال باید که چرا امام بیعت نکرد و تن به کشته شدن و شهادت داد برخی نویسندگان جواب این سوال را بسیار سست و نادرست داده اند و می گویند که

امام اندیشید اگر با یزید بیعت کند کشته می شود و اگر هم بیعت نکند کشته می شود پس حال که بهر تقدیر کشته خواهد شد و به هر صورت بنی امیه دست از وی بر نمی دارند، چه بهتر که به صورت آبرومندی کشته شود و در راه خدا از جان خویش بگذرد، این پاسخ بسیار سطحی و غیر کافی به نظر می رسد، زیرا شهادت امام حسین علیه السلام از این بالاتر است که چون امام دید لابد کشته می شود از جان خود بگذشت و روغن ریخته ای را نذر کرد و گفت حالا که مرا به هر صورت می کشند، سربلند کشته شوم و در راه اسلام به شهادت برسم.

بی تردید باید با بصیرت بیشتری اوضاع آن روز ملت مسلمان را بررسی کرد و از فهم خطبه ها و کلمات خود امام هم بیشتر دقیق شد تا حقیقت مطلب روشن شود.

### انحراف تشکیلات خلافت

حسین بن علی علیه السلام با بررسی موجبات و مقدماتی که از حدود سی سال پیش از آن فراهم شده بود این گونه تشخیص داد و برداشت او درست بود که انحراف امت اسلامی در آن تاریخ یعنی در سال شصت هجری به قدری شدید شده که با سخنرانی و موعظه و کتاب و خطبه ها و مقالات دینی و مذهبی نمی توان آن را علاج کرد و ملت را به راه راست آورد، البته اگر انحراف آن روز دستگاه خلافت و مردم از انحراف های سبک و انحراف های کوتاه و کم عمق و انحراف های مختصر و مخصوصا انحراف های فردی می بود، می شد که با مختصر قیامی و نهضتی، اقدامی چاره شود، و منحرفین به راه راست بازگردند، اما در آن انحراف شدید و فوق العاده ای که در سال شصت هجری پیش آمده بود و با مهم ترین مبانی اساسی و سیاسی ملت اسلامی بستگی داشت و علاوه یک انحراف عمومی و دسته جمعی بود نه یک انحراف فردی نمی شد به یک

حرکت مختصر و یک جنبش ضعیف و یا سخنوری و قلم فرسایی و موعظه و پند دادن امر ملت اسلامی را به صلاح آورد و آن فساد عظیم را ریشه کن ساخت، حسین بن علی علیه السلام چنان تشخیص داد که جز با یک قیام عمیق، با یک قیام تند و با یک نهضت فوق العاده ی خونین نمی شود از مقدماتی که امیر المومنین و امام حسن علیه السلام تاکنون فراهم ساخته اند نتیجه قطعی گرفت و موجباتی را که بنی امیه پیش از فتح مکه که در لباس کفر بوده اند و بعد از فتح که قیافه اسلامی به خود گرفته و فراهم ساخته اند، نمی توان جز با یک قیام جدی و اساسی و عمیق ریشه کن و بی اثر ساخت. البته خود امام حسین بهتر از هر کس می تواند موجبات قیام خود را برای ما شرح دهد و این کار را هم انجام داده است و ما ضمن این گفتارها، خطبه ها و سخنان آن حضرت را مورد بررسی قرار خواهیم داد و خواهیم دید که خود امام موجبات قیام خود را چگونه بیان کرده، و از کجا شروع می کند و به کجا ختم خواهد کرد.

### آشنایی با قیام امام حسین علیه السلام

از مجموع گفته ها و نوشته های امام علیه السلام و مخصوصا از توجه به ترتیب آنها و توجه به ترتیب تاریخی و مراحل مختلف آنها این گونه بدست می آید که امام علیه السلام از اول امر سر قیام و نهضت خود را به صراحت و بی پرده بیان نمی کرد و تدریجا که به سوی هدف پیش می رفت مردم را به روح نهضت و به موجبات و علل قیام خود آشنا می ساخت، یعنی از همان وصیت نامه ای که در مدینه نوشت و به دست برادرش محمد بن حنفیه داد تا آخرین سخن صریح ترین خطبه ای که در مقابل حر بن یزید ریاحی و اصحاب او در منزل بیضه بیان فرمود، تدریجا برای مسلمانان، روشن ساخت که چرا دست به چنین اقدامی زده است و راهی نداشته که از این راه بگذرد و این انحراف شدید که اولاً در دستگاه

خلافت اسلامی پیش آمده بود و ثانیاً در تمام شئون اجتماعی مردم مسلمان رخنه کرده است جز با شهادت و با جانبازی و قیام تند و جدی قابل علاج نیست.

موقعی که والی مدینه امام را تحت فشار قرار داد تا بیعت کند دو شب پشت سر هم سر قبر خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و آنجا نماز خواند و دعا کرد، در شب دومی که مرقد مطهر رسول خدا را زیارت می کرد، چند رکعت نماز خواند و چنین گفت: **اللهم هذا قبر نبیک و انا ابن بنت نبیک و قد حضرتی من الامر ما قد علمت** (26) خدایا این قبر پیامبر تو است و من هم دخترزاده پیغمبر تو هستم، خدایا تو خود می دانی که برای من چه پیش آمدن شده است.

شاید برخی گمان کنند که مراد امام آن است که می خواهند مرا بکشند و چاره ای ندارم تسلیم شوم مرا می کشند تسلیم نشوم باز کشته می شوم.

### امام از شهادت خود آگاه است

صحیح نیست که هیچ مسلمانی این جمله را این گونه برداشت کند که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از اینکه در خطر شهادت در راه خدا قرار گرفته و نمی تواند این خطر را از خویش دور کند و با زنان و فرزندان خود به سلامتی زندگی کند، ناله و اظهار بی دلی و ناتوانی کند و آن هم خود را به خدا معرفی کند که خدایا من دختر زاده پیغمبر تو می باشم، مگر خود پیغمبر را نکشتند و مسموم نکردند؟ مگر علی عَلَيْهِ السَّلَام، و امام حسن به شهادت نرسیدند؟ چه ناله ای از شهادت و چه گله ای از کشته شدن مسلمانانی که چند سالی و گاهی چند ماه بلکه چند روزی زیر دست رسول خدا تربیت یافته بودند، با آنکه سابقه بت پرستی و شرک داشتند، هرگز از شهادت ناله نکردند و هنگام بیرون رفتن از خانه خویش دعا می کردند که سالم برنگردند و به سعادت شهادت در راه خدا برسند، چگونه

فرزند پیغمبر و روح اسلام و ثمره ی شخصیت علی ابن ابی طالب و فاطمه دختر پیغمبر از اینکه شاید کشته شود به ستوه آید و دست به دامن خدا و پیغمبر شود که این بلا را از وی بگرداند و او زنده بماند.

### عمر بن جموح کلیددار بتخانه مدینه

عمر و بن جموح از مسلمانان و اهل مدینه که سابقه ی بت پرستی دارد و کلیددار یکی از بت خانه های مردم مدینه بوده است، و در بت پرستی ثابت قدم بوده و با آنکه اسلام در شهر مدینه شایع شده بود دست از بت پرستی بر نمی داشت و با اخلاص تمام در مقابل بتی که در خانه داشت کرنش می کرد، با آنکه جوان های بنی سلمه فراهم شدند و چندین شب متوالی بت او را می دزدیدند، و در چاه و چاله های کثیف مدینه می انداختند و این پیرمرد بیچاره هر روز صبح در جستجوی خدای خود می گشت و او را از میان کثافت ها در می آورد و در خانه شستشو می داد و خوشبو می کرد و آنگاه با فروتنی در مقابل وی می ایستاد و معذرت می خواست و می گفت: اگر می دانستم چه کسی با تو چنین می کند به حساب او می رسیدم، اما باور کن که نمی دانم و معذورم جوانان بنی سلمه بر نداشتند و آنقدر در این کار پافشاری کردند که روزی فطرت خفته اش بیدار شد و خطاب به معبود خود که او را با لاشه حیوانی به ریسمان بسته و در چاه انداخته بودند نگریست و گفت:

تالله لو كنت الهالم تكن انت و كلب وسط بئر فی قرن  
با دلی شکسته و خاطری افسرده و روحی ناامید به خانه برگشت و دست از بت پرستی کشید و شاید در همان روز به دین مبین اسلام درآمد.

این مرد با این سابقه ی بت پرستی موقعی که مسلمان شد اسلام به قدری روح منحط و افتاده او را اوج داد و به اندازه ای در یکی دو سال تربیت اسلامی



سطح فکر او بالا رفت که وقتی در ماه شوال سال سوم هجرت برای جنگ احد آماده شد اولاً چهار پسرش که همگی آماده همراهی با رسول خدا بودند و دیگر بستگانش به اصرار تمام گفتند: تو پیرمرد از کار افتاده ای و علاوه بر آن از پای خویش می لنگی، و چهار پسر در این سفر همراه رسول خدا می روند، تو در خانه بمان و خود را به زحمت میفکن، عمرو کاملاً از این پیشنهاد و اصرار بی جای پسران و بستگان برآشفت و دست به دامن رسول خدا ﷺ شد و گفت بهشت را از من دریغ مدار، بگذار من هم با همین پای لنگ در بهشت بگردم.

### تقاضای شهادت در راه خدا

عمرو چون برای بیرون رفتن از خانه خویش آماده شد، دست به دعا برداشت و گفت: **اللهم ارزقني الشهادة، اللهم لا تردني الى اهلي** خدایا چنان روزی کن که در این سفر کشته شوم و به شهادت برسم خدایا نکنند، و چنان روزی پیش نیاید که من ناامید از شهادت از این سفر به خانه ام بازگردم، یعنی پروردگار من که عمرو بن جموح و یک فرد مسلمان هستم امروز به امید شهادت و شوق کشته شدن در راه خدا بیرون می روم این امید مرا ناامید کن و مرا از این فیض بی نصیب مفرما.

اگر یک مسلمان که عمری را در سابقه بت پرستی گذرانده و در پایان هم با فشار جوانان قبیله اش از بت پرستی دست کشیده اسلام روح او را چنان اوج می دهد که برگشتن از میدان جهاد و به سلامت پیش زن و فرزند را ناامیدی و محرومیت و بی نصیبی حساب می کند، و با یک دنیا اخلاص و راستی و صدق نیت از خدا می خواهد که دیگر به خانه خویش برنگردد، چه معنی دارد که امام حسین عليه السلام یعنی عصاره مکارم و فضائل و خلاصه شخصیت رسول خدا و امیر المومنین عليه السلام بیاید و پیش جدش رسول خدا از خطر مرگ و شهادت ناله کند و

دامن پیغمبر را بگیرد و بگوید یا رسول الله به دادم برس که مرا می کشند. بنابراین نباید جمله **و قد حضرتی من الامر ما قد علمت** را نادرست برداشت کرد و چنان قیام عمیق زنده جاوید را به این صورت بی ارزش و سطحی و مبتذل جلوه داد، امام در مقام مناجات با خدا می گوید: خدایا برای من پیش آمدی شده است که خود می دانی.

پیش آمد همین وضعی است که در خطبه ها و نامه ها و سخنان آن حضرت روشن بیان شده و همان تشخیصی است که امام حسین علیه السلام داده و همان وضع اسفناک و همان انحراف شدیدی که برای جامعه مسلمان آن روز پیش آمده بود و امام علیه السلام با مطالعه دقیق و بررسی تمام نواحی اسلام و بررسی دستگاه خلافت اموی و بررسی راهی که مردم در آن افتاده اند؛ به این نتیجه رسیده است که جز با قیام و فداکاری و شهادت نمی توان جامعه ی اسلامی را از خطر انحراف شدید نجات بخشید.

سپس گفت: **اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر** <sup>(27)</sup> خدایا تو می دانی که من معروف یعنی کار نیک را دوست دارم و منکر یعنی کار بد و زشت را دشمن دارم.

در این سخن امام قدری بر بیان منظور خود نزدیکتر می شود، اما هنوز بیان امام علیه السلام به آن صراحت نرسیده است که نوع مردم بفهمند چه می گوید.

آنگاه گفت: **و انا اسئلك یا ذالجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضا و لرسولک رضا** پروردگارا ای خدای بزرگ و بزرگوار به حق این قبر مقدس و به حق صاحب این قبر یعنی خاتم انبیاء از تو می خواهم که برای من راهی را پیش آوری که هم تو از من خشنود باشی و هم پیامبرت از من راضی باشد.

## قیام برای امر به معروف

امام علیه السلام هم در این سخنان و هم در وصیت نامه اش همین مقدار پرده از روی کار بر گرفت که گفت: من برای امر به معروف و نهی از منکر می روم. اما امر به معروف و نهی از منکر امام یعنی چه؟ شاید بسیاری از مردم که این بیان امام را می شنیدند، چنان تصور می کردند و می پنداشتند که امام حسین در سفرش به شهر کوفه و به فروشندگان کوفه بگوید کم فروشی نکنید، یا به بازرگانان کوفه بگوید: ربا نخورید، این نهی از منکر است. و نیز به جوان های کوفه بگوید از نماز واجب خود غفلت نکنید، اگر پول دار شدید مکه را قطعاً بروید، این هم امر به معروف.

و حال آنکه مطلب از این حدود بالاتر بود، اینگونه امر به معروف و نهی از منکر که البته کار خوب و لازمی است از عهده مساله گوهای کوفه هم ساخته بود و نیازی به حرکت امام علیه السلام و جوانان بنی هاشم نداشت.

معلوم است که امام حسین علیه السلام می خواهد کاری انجام دهد که از غیر او ساخته نیست و تنها شخصیت اوست که می تواند در چنان وضعی به آن صورت قیامت کند، قیامی که همیشه زنده است و مرور زمان نمی تواند آن را کهنه کند، و از یاد تاریخ اسلام ببرد و بی اثر سازد.

امام حسین علیه السلام پس از آنکه از مدینه رهسپار شد و روز سوم ماه شعبان وارد مکه گشت و در نیمه ماه رمضان عمو زاده خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد بقیه ماه رمضان و شوال و ذوالقعدة و تا هشتم ذی الحجه در مکه ماند، و هیچ کس تصور نمی کرد که فرزند رسول خدا و فرزند مکه و منی روز هشتم ذی حجه که تازه مردم برای انجام حج محرم می شوند از مکه بیرون رود و اعمال حج را انجام ندهد و از احرام خود به صورت انجام عمره بیرون آید. اما

امام تصمیم گرفت حرکت کند طواف خانه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام بدر آمد، چه انتظار می رفت که او را در حرم مکه دستگیر کنند، یا غافل بکشند، منظور وی به این صورت کشته شدن حاصل نمی شد، امام از مکه نرفت تا کشته نشود، از مکه رفت تا اگر کشته می شود به صورتی باشد که اسلام برای همیشه از شهادت او بهره مند باشد.

### امام از شهادت سخن می گوید

به روایت لهوف پیش از حرکت در میان جمعیت ایستاد و خطبه خواند و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین گفت: **خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه<sup>(28)</sup>**، اینجا امام سخن خود را بی پرده تر گفت و مردم را به آنچه هست و آنچه پیش می آید آشنا تر کرد سخن از مرگ و شهادت و جانبازی است، سخن در این حدود است که کار انحراف امت اسلامی در آن تاریخ یعنی سال شصت هجری از آن گذشته بود که با ترویج های مالی، با فعالیت های زبانی و قلمی و با همکاری های فکری و حتی موعظه های خود امام حسین چاره شود، امام با جمله **خط الموت علی ولد آدم** یعنی فرزند آدم ناگزیر باید بمیرد. اشاره می کند که اصلاح فسادهای اجتماعی و دینی در این زمان جز از طریق مرگ و شهادت، آن هم به دست کسی مانند من که دختر زاده رسول خدایم امکان پذیر نیست، در این خطبه پیش از حرکت از مکه همه اش سخن از شهادت و مرگ است، سخن از رفتن نزد رسول خدا و پدر و مادر است، سخن از افتادن به دست گرگ های گرسنه کربلا است، سخن از اینست که پایان این سفر به این صورت ها برگزار می شود.

## موقعیت سیاسی حرکت امام

می دانیم که امام حسین این خطبه را پیش از روز هشتم ذی حجه و شاید روز هفتم آن ماه در مسجد الحرام و در میان انبوه حاجیان و زائران خانه خدا ایراد کرده است، و در آن روز به حسب ظاهر اوضاع سیاسی امام حسین علیه السلام کاملا مساعد بود و غالب مردم چنان می پنداشتند که به زودی یزید بن معاویه کنار می رود و خلافت او سقوط می کند و امام به خلافت که حق او است می رسد، زیرا نماینده ی مخصوص آن حضرت یعنی مسلم بن عقیل از کوفه گزارش داده بود که مردم همه با شمایند و جز تو را به خلافت و امامت نمی شناسند، و جز تو را به زمامداری نمی پذیرند، پس هر چه زودتر بشتاب و بیا در این وضع به ظاهر بسیار مناسب، و در این زمینه کاملا رضایت بخش و امید بخش و از هر جهت مایه امیدواری حسین بن علی علیه السلام دم از مرگ می زند و سخن از شهادت و از درندگی گرگان بیابان عراق بسیار می گوید، امام علیه السلام در واقع می خواهد بگوید تشخیص من که حسین بن علی هستم این است که جز با شهادت من و یارانم نمی توان به نتیجه ای رسید، و کاری مفید و سودمند و مثبت انجام داد، بشر هم که باید خواه ناخواه بمیرد و قلاده ی مرگ را به گردن آدمی زاده انداخته اند.

و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف<sup>(29)</sup> چنانکه یعقوب به دیدن فرزندش یوسف علاقه مند بود من هم که فرزند پیغمبرم به دیدار رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و مادرم فاطمه علیه السلام علاقه مند می باشم. و خیر لی مصرع انالاقیه برای من از طرف خدا شهادتگاهی برگزیده شده و من رو به آنجا می روم، از این جمله باید فهمید که این نقشه ای خدایی است و خواسته ای نیست که با دست حسین بن علی علیه السلام طرح شده باشد، یعنی خدای

جهان از ازل برای چنین انحرافی و در چنین فساد و اجتماع خطرناکی و برای این وضع ناهنجار و نامساعد رسم شهادت و راه جان بازی را در عهده من نهاده است.

و کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا گویا می بینم که گرگان بیابان های عراق بین نواویس و کربلا بر من حمله ور می شوند و بند از بند مرا از هم جدا می سازند.

فیملان منی اکر اشا جوفا و اجر به سغبا تهی گاهای گرسنه و جیب های خالی خود را پر کنند، آنها برای پر کردن جیب ها و سیر کردن شکم ها و من برای مبارزه با این فساد اجتماعی و دینی موجود.

و لا محیص عن یوم خط بالقلم باز سخن همان است این نقشه ای خدایی و او است که علاج و وسیله اصلاح این وضع موجود را شهادت من دانسته و از آنچه با قلم تقدیر نگارش یافته چاره ای نیست.

رضا الله رضا ناهل البیت نصیر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین ما خاندان پیغمبر به آنچه خدا بخواهد و خشنود باشد راضی و خشنودیم و هر چه را او برای ما پسندیده است می پسندیم، بر گرفتاری هایی که برای ما پیش می آورد شکیباییم و او هم اجر کامل صابران را به ما می دهد.

لن تشد عن رسول الله ﷺ لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینزلهم وعده<sup>(30)</sup> من پاره ای از تن رسول خدایم و پاره تن پیغمبر از او جدا نخواهد ماند و در بهشت برین پیش او می روم تا چشم او به دیدار ما روشن شود و به وعده خویش با ما وفا کند.

## اعلان قیام امام علیه السلام

من کان باذلافینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فاننی راحل مصباحا ان شاء الله <sup>(31)</sup> این جمله هم این است که در هر زمانی با وسائل مختلف می شود از دین خدا و از حق مردم، و از سعادت جامعه اسلامی دفاع کرد، می شود در راه خدا بذل مال کرد، می شود در راه خدا سخن گفت و با سخنان سودمند و آموزنده ای مردم را به راه آورد، می شود در راه خدا کتاب نوشت و با انتشارات سودمند مردم را به راه حق و حقیقت نزدیکتر ساخت و بر بصیرت دینی و اخلاقی ایشان افزود، اما امام با این جمله آخر اعلام کرد که امروز روزی نیست که کمکهای مالی و مساعدت های قلمی و خیرخواهی های زبانی بتواند عقده اسلام را حل کند و کار به جایی رسیده است که شهادت و جان بازی و جز فداکاری هیچ امری نمی تواند جلو فساد را بگیرد، و مبانی آن را برهم بریزد و زیر و رو کند، کسی در فکر نیاندیشد که اکنون که امام حسین علیه السلام در راه خدا قدمی برداشته من هم کمک مالی می کنم، یا عبیدالله بن حر جعفری در جواب دعوت امام بگوید من هم یک اسب نیرومند تاخت و تاز می دهم، دیگری بگوید من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام می کنم، حسین بن علی نه شمشیر و نه نیزه و نه اسب می خواهد و نه پول فقط اگر کسی آن هم از روی صفا و حسن نیت جان خود را در راه وی دریغ ندارد می پذیرد هر کس حاضر است جان خود را در راه خدا به او دهد و هر کسی آمادگی دارد که بر خدای متعال وارد شود می تواند همسفر ما باشد، من بامداد فردا اگر خدا بخواهد حرکت می کنم.

عجیب است که با این همه تاکید امام بسیاری از مردمان کم سعادت که مساعد بودن اوضاع آن ها را فریب داده بود با امام همراه شدند و شاید

بیشترشان تا روزی که خبر شهادت مسلم رسید همراه امام ماندند، اما انصاف این است که این مردم از همان اول همراه امامی می رفتند که خلیفه می شود و کارها به دست وی سپرده خواهد شد، نه امامی که برای فداکاری و شهادت می روند و روزی آب را هم بر روی او خواهند بست و روزی همه همراهان او با افتخار شهادت خواهد رسید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



## بخش سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

### شخصیت امام حسین علیه السلام از دیدگاه پیامبر

مردی از عبدالله بن عمر پرسید اگر خون پشه ای به جامه انسان برسد چطور است عبدالله گفت ببینید که این مرد عراقی از خون پشه می پرسد و حال آن که همین عراقیان فرزند رسول خدا را کشتند و من خود از رسول شنیدم که می فرمود:

الحسن و الحسين ريحانتاي من الدنيا حسين و حسن دو دسته گل خوشبوی من از دنیا هستند.

رسول خدا فرمود: حسین منی و انا من حسین، احب الله من احب حسینا، حسین سبط من الاسباط<sup>(32)</sup> حسین از من است و من از حسینم خدا دوست بدارد کسی را که حسین را دوست می دارد، حسین فرزند پیغمبر است و پدر امامان.

انس بن حرث کاهلی که خود و پدرش از صحابه رسول خدا بوده اند می گوید از رسول خدا شنیدم که می گفت :

ان ابني هذا یعنی الحسين یقتل بارض من ارض العراق فمن ادرکه فلینصره<sup>(33)</sup> همین پسر من یعنی حسین در زمینی از سرزمین عراق کشته می شود هر که در آن زمان باشد و دستش برسد باید او را یاری کند.

در سال شصت هجری، مقدمات وقوع آنچه رسول خدا خبر داده بود فراهم گشت و امام علیه السلام هم برای شهادت آماده می شد، اما نه چنان که بعضی پنداشته اند که چون راهی به زنده ماندن نداشت و می دانست که اگر تسلیم شود باز به

هر وسیله ای باشد او را می کشند و از بین می برند و از روی بیچارگی و راه پیدا نکردن به زندگی تن به شهادت داد، این طور نبود و گوینده یا نویسنده این سخن هر که باشد، سخنش سست و بی اساس است اگر واقع مطلب این بود عمل امام علیه السلام چه ارزشی داشت ؟ و کجا می توانست دنیا روی این قیام مقدس این همه حساب کند.

### نهضت کربلا کانون نهضتها

این نهضتی که نقطه اتکای تمام نهضت های مقدس تاریخ اسلام است و در حقیقت مرکز و کانون همه نهضت های مقدس دینی است چه نهضت هایی که پیش از حسین بن علی علیه السلام بوده است و چه قیام هایی که به وسیله زید بن علی و حسین بن زید و صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم و حسین شهید فخر و دیگران به دنبال نهضت امام حسین علیه السلام پیش آمده، کجا ممکن است چنین نهضتی را با این توجیحات بی اساس تجزیه و تحلیل کرد؟

سخن حق در این مقام همان است که امام حسین علیه السلام در اواخر سال شصت و اوایل سال شصت و یک هجری وضع موجود جامعه اسلامی و حالت روحی و اخلاقی ملت مسلمان را چنان گرفتار انحراف و در خطر دید که راهی به اصلاح آن وضع موجود و آن فساد اجتماعی دامنگیر خطرناک جز راه قیام و شهادت در پیش نداشت. نه آن که او راهی برای زندگی نداشت و تن به شهادت داد مطلب این است که راهی به زنده ماندن دین و بقای امت اسلامی زنده بماند و در جهان امتی اسلامی باشند ناچار باید تحت عنوان ان الله شاء ان یراک قتیلا خود کشته شود و زیر عنوان ان الله شاء ان یراهن سبایا عزیزان و خواهرانش و بزرگ ترین سخنوران توانای جهان اسلام که یکی نامش زینب و دیگری ام کلثوم و سومی فاطمه بنت الحسین و دیگری نامش علی بن الحسین است بر سر

بازارهای عراق و سوریه امت اسلامی را با آن وضع موجود شرم آوری که دارند توجه دهند، و امت اسلامی را از خطر مرگ و نابودی برای همیشه رهایی بخشند و نهضت های مقدس را که پیش از حسین بن علی بوده است زنده نگهدارند و راهی هموار برای قیام ها و نهضت های دینی آینده مسلمانان باز کنند.

### گفتگوی امام با مروان در مورد بیعت

پس از آن که ولید بن عتبه که والی شهر مدینه به فرمان خلیفه وقت امام علیه السلام را در فشار گذاشت تا تسلیم شود و بیعت کند و جریان شب بیست و هشتم ماه رجب در خانه ولید به انجام رسید و امام بیعت نکرد و اظهار نظر قطعی را به فردا و پس از آن موکول کرد، و فرمود باشد تا فردا تصمیم خود را بگیریم. فردای آن روز عبدالله بن زبیر ترسید و از مدینه گریخت، اما امام علیه السلام آن روز را هم در مدینه ماند و در همان روز برای آن که شاید خبر تازه ای به دست آید از خانه بیرون آمد مروان بن حکم در میان کوچه به امام حسین علیه السلام برخورد و ضمن صحبت به آن حضرت گفت آقا من خیرخواه شمایم حرف مرا بشنوید و هر چه می گویم، چنان کن امام فرمود چه می گویی بگو تا راستی اگر سخنی به خیر من باشد بشنوم، مروان گفت: من به شما دستور می دهم که با یزید ابن معاویه بیعت کنی چه این کار هم برای دنیای شما خوب است و هم برای دین شما، یعنی اگر یزید او را به عنوان خلافت و امامت و رهبری ملت مسلمان شناختی و پیشوایی او را برای مسلمانان جهان امضاء کردی دین و دنیای خود را حفظ کرده ای و نتیجه آن که اگر با وی بیعت نکنی و سر مخالفت پیش گیری هم دینت را تباه کرده ای و هم دنیا از دست تو رفته است.

## انحراف مسلمانان بدست امویان

امام در پاسخ این سخن جسارت آمیز مروان فرمود: انالله و انا اليه راجعون این کلمه بیشتر در موقع یادآوری ناگواری و در مقام تسلی دادن یا تسلی یافتن گفته می شود فاجعه و مصیبتی که امام برای یادآوری آن و تسلی دادن خود و دیگران این کلمه را بر زبان جاری ساخت، همان انحراف فکری مسلمین است که روزی ملت مسلمان از مجرای صحیح دین شناسی و مسیر فکری خویش چنان منحرف شود که بگوید، اگر حسین بن علی با یزید بیعت کند، دین و دنیای او تامین است و گرنه هر دو به یاد رفته است، سپس امام فرمود: **و علی الاسلام السلام ان قدبلت الامه براع مثل یزید و لقد سمعت جدی رسول الله ﷺ و سلم یقول الخلافه محرمة علی آل ابی سفیان** <sup>(34)</sup> یعنی بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد باید فاتحه اسلام را خواند اگر واقعا کار امت اسلامی به آنجا بکشد که حافظ اسلام و مسلمانان و زمامدار مسلمین جهان و به تعبیر دیگر، جانشین پیغمبر و حافظ شرع و شریعت اسلام کسی مانند یزید باشد، با این که من از جد خود رسول خدا شنیدم که می فرمود خلافت بر خاندان ابو سفیان حرام است.

آن گاه سخن میان امام و مروان به طول کشید تا آنجا که مروان با حال خشم و ناراحتی از امام جدا شد، به هر صورت امام از مدینه به مکه آمد و روز هشتم ذی حجه که آن روز ترویبه می گویند و مصادف بود با روز گرفتار شدن هانی بن عروه به دست ابن زیاد و خروج مسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوفه رهسپار عراق شد و بیشتر مسلمانان از حرکت امام در این موقع که باید اعمال و مناسک حج انجام شود بسیار تعجب می کردند.

## گفتگوی فرزندق با امام حسین علیه السلام

فرزندق شاعر که نام او در تاریخ اسلام بسیار مشهور است می گوید در سال شصت هجری مادرم را به حج می بردم و در همان هنگام که وارد زمین حرم شدم و شتر مادر خود را می راندم حسین بن علی را دیدم که مسلح از مکه بیرون می رفت، پرسیدم این شترها از آن کیست؟ گفتند از آن حسین بن علی، پس نزد امام شرفیاب شدم و به وی سلام کردم و گفتم خدا خواسته ها و آرزوهایت را چنان که دوست داری برآورد، ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد چرا شتاب کردی و اعمال حج را انجام نداده از حرم بیرون می روی؟ گفت اگر شتاب نمی کردم و بیرون نمی آمدم دستگیر می شدم. آن گاه از من پرسید که شما که هستی؟ گفتم مردی از عربم به خدا قسم که بیش از این از کار من تحقیق و تفتیش نکرد، سپس گفت از مردمی که پشت سر گذاشته ای یعنی از مردم عراق چه خبر داری؟ گفتم از کسی سوال کردید که به خوبی از اوضاع مردم آگاه است، دلهای مردم با شماست و شمشیرهای آنان علیه شما و قضای الهی از آسمان فرود می آید و خدا هر چه بخواهد می کند **قلوب الناس معک و اسیافهم علیک و القضاء ینزل من السماء والله یفعل ما یشاء امام علیه السلام در پاسخ فرمود: صدقت لله الامر و کل یوم ربنا فی شان ان نزل القضاء بما تحب فنحمدالله علی نعمائه و هو المستعان علی اداء الشکر و ان حال انقضاء دون الرجاء قلم یتعد من کان الحق نیته و التقوی سریره** <sup>(35)</sup> راست گفתי کار به دست خداست، و هر روزی خداوند دست به کاری زند، اگر فرمان الهی مطابق میل و رضای ما فرود آید خدا را بر نعمت های وی سپاسگزاریم و توفیق سپاسگزاری هم از اوست، و اگر قضای الهی نه بر وفق مراد باشد و راه امید را سد کند باز آن کسی که حق نیت او است و تقوی باطن بنیان کار او به هلاکت نخواهد

رسید. فرزدق گفت آری خدای تو را به آنچه دوست داری برساند و از آنچه می ترسی حفظ کند، آنگاه فرزدق مسائلی راجع به حج و غیر آن از امام پرسید و جواب شنید و خداحافظی کردند و از هم جدا شدند.

### هدف امام علیه السلام

آنچه را امام علیه السلام به فرزدق فرموده باید بیشتر دقت نظر به کار برد، امام می خواهد بگوید من از آن مردمی نیستم که در پی مقصدی می روند و برای رسیدن به آن سعی و تلاش می کنند آنگاه شاید به مقصد خود رسیدند و شاید هم از آن بازمانند، مرا هدفی است که هر چه پیش آید و اوضاع به هر صورتی درآید و هر که غالب یا مغلوب باشد من به هدف خود خواهم رسید، کسی که برای تحصیل مال و ثروت باشد من به هدف خود خواهم رسید، کسی که برای تحصیل مال و ثروت پی کسب و تجارت می رود، کسی که برای رسیدن به جاه و مقام تلاش می کند، کسی که برای درمان بیماری خود یا سلامت بیمار خود پزشک می رود، کسی که برای مغلوب کردن حریف خود قدم به میدان مبارزه می گذارد. کسی که برای کسب شهرت و آبرو پیش مردم کار نیک یا کار نیک نما انجام می دهد، اینان ممکن است به مقصود خود برسند و ممکن است از هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصود کمتر نتیجه ای به دست نیاورند، نه هر چه انسان بخواهد و آرزو کند به آن می رسد چه بسا که وزش بادهای حوادث در خلاف جهت میل کشتی های آرزوها جریان یابد. حال غالب مردم این چنین است، پس مقصود هر چه باشد می روند و سعی و کوشش خود را در راه رسیدن به آن به کار می برند گاه شاهد مقصود را در آغوش می کشند و گاه نه تنها به مقصود خود نمی رسند بلکه مال و زندگی و احیاناً جان خود را از دست می دهند بی آنکه در عوض چیزی به دست آورده باشند.

## امام علیؑ در هر صورت پیروز است

امام می گوید من از این چنین مردمی نیستم و آینده به هر صورتی درآید و قیافه سیاسی عراق هم هر چه باشد من به هدف خود خواهم رسید، زیرا این قیام را جز به منظور انجام وظیفه ای که خدای در چنین وضعی بر عهده مانند من نهاده است انجام نمی دهم و منظور نه آن است که خلیفه شوم، و مقصود نه آن است که بر مسلمانان حکومت کنم، اگر بیرون شدم در راه انجام وظیفه است و سزاوار خواهد بود و اگر دشمن من پیش برد باز هم وظیفه خویش را انجام داده ام و جز این هم مقصودی و مقصدی در کار نهضت من نبوده است. راستی رجال حق و مردانی که انگیزه مادی ندارند و هرگونه جهاد و مبارزه ای را برای خدا و از نظر ادای تکلیف دنبال می کنند چه فرق می کند که غالب شوند یا مغلوب و این تعبیر هم از نارسایی الفاظ و عبارات است و گرنه لغت مغلوبیت در قاموس رجال حق وجود ندارد، عین همین نکته را که امام در راه عراق به این صورت به فرزدق گفت و فرمود که اگر کار ما پیش رفت خدا را سپاسگزار خواهیم بود و اگر قضای الهی شکست ما را پیش کشید و راه پیروزی را به روی ما بست باز چون با حسن نیت و تقوای سریرت، قدم در این راه نهاده ایم از میان نخواهیم رفت و هر چند ممکن است کشته شویم اما نخواهیم مرد، چه بسیار فرق است میان شهادت و کشته شدن در راه حق و در طریق امر به معروف و نهی از منکر با مردن و از میان رفتن.

## امویان سنتهای پیامبران را تغییر دادند

وای بر شما مردم چرا آن گاه که هنوز شمشیرها در نیام و دل ها آرام بود و تصمیمی قطعی نگرفته بودید دست از ما برداشتید، و چرا با شتابزدگی چون ملخ های تازه پر درآورده به پرواز درآمدید، و مانند پروانگان در آتش فتنه فرو

ریختید. نسیم رحمت به شما نرسد ای فرومایگان و ای پست مردان که قرآن را به دور انداخته اید و کلمات را تحریف کرده اید، ای طرفداران گناهان، و ای یاران شیطان، و ای کسانی که سنت های پیغمبران را محو و نابود ساخته اید آیه با یاری بیدادگران برخاسته و از نصرت ما دست کشیده اید، به خدا قسم دیر زمانی است که شما بی وفا بوده اید ریشه های شما از آن خورده و شاخه های شما از آن نیرو گرفته است و ناپاکترین میوه ای گلوگیر بار آمده اید که دوست و خیرخواه شما را از شما بهره ای نیست، اما به کام دشمن گوارا فرو می روید، تعبیر در گلوی دوست گیر کردن کنایه از آن است که وعده یاری و فداکاری می دهید و دم از جان نثاری و مردانگی می زنید و چون روز امتحان و میدان کارزار پیش آید نه تنها از شما فایده ای نیست، بلکه چون لقمه ای گلوگیر دست تعدی و بیداد شما گلوی دوست را می فشارد و زندگی او را تهدید می کند، سپس امام فرمود بدانید **الاولان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیئات منا الذله یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توتر طاعه اللثام علی مصارع الکرام، الا و انی زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و خذله الناصر** (36).

بدانید مردم کوفه که این مرد پدر ناشناخته (یعنی عبیدالله) پسر آن مرد پدر ناشناخته (یعنی زیاد) مرا از اختیار یکی از دو راه ناگزیر ساخته یا آن که شمشیرها از نیام کشیده شود، یعنی جنگ سختی به راه افتد و کار به شهادت و جان بازی کشد، یا من تن به خواری و زبونی دهم و تسلیم اراده وی شوم تا هر چه بخواهد درباره من انجام دهد، اما خواری و زبونی از ما به دور است خدا راضی نیست که ما خوار و زبون گردیم. پیغمبر و مردان با ایمان تن به خواری و بیچارگی نمی دهند، دامن های پاک مادران که در آنها تربی یافته ایم و جوانان



باغیرت و رادمردان آزاده که تا راه مرگ و شهادت به روی آنان از است، به راه فرومایگان و بیچارگان نخواهند رفت. همچنین رضا به خواری و ذلت ما نمی دهند، اکنون اگر چه یاران وفادار من کم اند و دیگران از دست از یاری من برداشته اند باز هم جز راه جنگ را نمی توانم پذیرفت و جز از طریق شهادت نمی توانم رفت، اینجا است که امام علیه السلام اشعار فروه بن مسیک مرادی را که نمودار یک دنیا عظمت و آرامش روحی و قدرت معنوی است می خواند:

فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فضیر مغلبینا  
اگر امروز پیروزی به دست ما افتاد از قدیم چنین بوده اگر هم با شکست روبرو شدیم باز غلبه و پیروزی به دست ما افتاد از قدیم چنین و اگر هم با شکست روبرو شدیم باز غلبه و پیروزی برای ما است و حق در هر قیافه ای باشد چه غالب و چه مغلوب پیروز است.

و ما ان طبنا جبن ولکن منایانا و دوله آخرینا  
ما با قدم شجاعت و مردانگی به این راه می رویم و با ترس و کم دلی خو نگرفته ایم، اما اگر مقدر چنان باشد که ما به شهادت برسیم و دیگران به دولت رسند چه می شود کرد.

اذا مال الموت رفع عن اناس کلاکله انناخ باخرینا  
رسم روزگار همین است آنگاه که مرگ از حمله به مردمی باز گردد و از پامال ساختن آنها فارغ شود، حمله دیگری آغاز می کند و جمع دیگری را لگدکوب می سازد.

فافی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولینا  
اجل چنان که قرن های گذشته را نابود ساخت رادمردان بنی هاشم را امروز به سوی مرگ می کشاند.

فلوخلد الملوک اذا خلدنا سیلقى الشامتون کما لقینا  
به مردمی که امروز ما را بر گرفتاری و مصیبت شماتت می کنند بگو: به  
زودی روز گرفتاری شما نیز می رسد و دست روزگار جام های تلخ ناگواری  
ها را به کام شما نیز فرو خواهد ریخت.

### امام علیؑ و پایان کار

امام علیؑ با این روح سرشار از عظمت و تصمیم و اخلاص و ایمان از مکه  
رهسپار عراق شد و نیک می دانست که چه می کند و کجا می رود و پایان کار  
به کجا خواهد کشید، اما دیگران و حتی خویشان و نزدیکان و ارادتمندان امام  
تنها نگرانی آن ها این بود که مبادا در این سفر اوضاع مساعد نامساعد شود و  
کار امام به شهادت منتهی گردد، امام برای شهادت می رفت، اما دوستان و  
بستگان می گفتند به این راه مرو که می ترسیم کشته شوی.

### امام علیؑ و پایان کار

امام علیؑ با این روح سرشار از عظمت و تصمیم و اخلاص و ایمان از مکه  
رهسپار عراق شد و نیک می دانست که چه می کند و کجا می رود و پایان کار  
به کجا خواهد کشید، اما دیگران و حتی خویشان و نزدیکان و ارادتمندان امام  
تنها نگرانی آن ها این بود که مبادا در این سفر اوضاع مساعد نامساعد شود و  
کار امام به شهادت منتهی گردد، امام برای شهادت می رفت، اما دوستان و  
بستگان می گفتند به این راه مرو که می ترسیم کشته شوی.

از جمله عبدالله جعفر برادرزاده و داماد امیر المومنین علیؑ پس از حرکت امام  
از مکه پسران خود عون و محمد را فرستاد به وسیله ایشان نامه هایی به امام  
تقدیم داشت و در آن نامه امام را قسم داد که بازگردد، و نوشت که می ترسم که  
خود و حیوانات به شهادت برسید و اگر تو امروز کشته شوی روشنی زمین از

میان می رود، چه مردم به وسیله تو به راه می آیند و مردمان با ایمان به تو امید دارند، پس شتاب مکن که من خودم در پی نامه ام می آیم.

آنگاه عبدالله بن جعفر با برادر حاکم مکه که حامل نامه ای از برادر خود عمرو بن سعید برای امام بود و در آن نامه امام را با عهد و پیمان خاطر جمع کرده بود که با اطمینان خاطر به مکه بازگردد رهسپار شدند و در بازگشتن امام اصرار ورزیدند، اما امام در پاسخ آنها فرمود من جد خود رسول خدا را به خواب دیده ام و او مرا فرموده تا به این راه بروم. گفتند چه خواب دیده ای؟ فرمود خواب خود را به کسی نگفته ام و تا زنده باشم به کسی نخواهم گفت، عبدالله بن جعفر از بازگشتن امام ناامید شد، اما فرزندان خود عون و محمد را که هر دو آنها روز عاشورا به شهادت رسیدند دستور داد تا در خدمت امام رهسپار عراق باشند.

#### امام به سوی عراق می رود

امام همچنان با شتاب به سوی عراق پیش می رفت تا نزدیک کوفه رسید و از آنجا نامه ای به اهل کوفه نوشت و آن را با قیس بن مسهر صیداوی فرستاد و هنوز خبر شهادت مسلم بن عقیل به امام نرسیده بود، در این نامه امام به کوفیان نوشت که نامه مسلم به من رسید و از بیعت و حسن نیت شما و هماهنگی شما در راه یاری ما و طلب حق خبر یافتم و از خدا خواهانیم که نیکی خود را از ما دریغ ندارد و شما را بر این حسن نیت و تصمیم قاطع اجری تنظیم عنایت کند، من هم روز سه شنبه هشتم ذی حجه یعنی روز ترویبه از مکه به سوی شما رهسپار شده ام، هرگاه فرستاده من به کوفه رسید در کار خویش هر چه بیشتر شتاب ورزید و تلاش و کوشش کنید، اگر خدا بخواهد در همین روزها بر شما وارد می شوم.

قیس نامه امام را گرفت و به راه افتاد ولی در نزدیکی کوفه دستگیر شد و او را نزد ابن زیاد بردند ابن زیاد وی را گفت که باید منبر بروی و حسین بن علی علیه السلام را دشنام دهی، قیس بر منبر مسجد کوفه رفت و خدا را سپاس و ستایش گفت و سپس گفت ای مردم بدانید که حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دختر پیغمبر شما است و من هم فرستاده اویم، به یاری او برخیزید، آنگاه بر عبیدالله و پدرش لعنت فرستاد و بر علی بن ابیطالب درود فرستاد، عبیدالله گفت تا او را از بالای بام فرو انداختند و استخوان های او درهم شکست.

امام علیه السلام همچنان رو به کوفه پیش می رفت تا در منزل زرود از شهادت مسلم و هانی خبر یافت و گفت انالله و انا الیه راجعون و مکرر می گفت رحمت خدا بر آن دو باد، و در منزل اذیب الهجاناات خبر شهادت قیس بن مسهر به عرض امام علیه السلام رسید و امام بر وی رحمت فرستاد و دعا کرد که خدایش در بهشت جای دهد، در منزل زباله مردم را از خبر شهادت مسلم و هانی و اوضاع کوفه باخبر ساخت و فرمود شیعیان ما دست از یاری برداشته اند، هر که خواهد راه خود را در پیش گیرد و برود، اینجا بود که بیشتر همراهان امام پراکنده شدند و اندکی با امام باقی ماندند.

به روایت محمد بن جریر طبری، مفسر و مورخ و فقیه معروف اسلامی در کتاب تاریخ معروف خود تاریخ الامم و الملوک می نویسد: امام علیه السلام در منزل ذی حسم خطبه ای خواند و سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و صریح تر از آنچه تاکنون گفته انگیز قیام خود را بیان کرد و آمادگی خود را برای شهادت اعلام داشت و در آن خطبه چنین می فرمود:

اما بعد انه قد نزل من الامر ما قد ترون و ان الدنيا قد تغيرت و تنكرت و ادبر معروفها و استمرت حذاء فلم يبق منها الا صبابه كصابه الاناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل<sup>(37)</sup>

کار ما به اینجا کشیده است که می بینید قیافه دنیا دگرگون شده و آغاز ناشناسی و بی مهری کرده و نیکی آن رو به زوال است. دنیا با شتاب می گذرد و جز اندکی ناچیز و جز زندگی پست و کم ارزشی از آن باقی نمانده است. دنیای امروز درست مانند چراگاهی است که جز گیاه زیان بخش و بیمار کننده در آن چیزی نمی روید.

#### انتقاد امام علیه السلام از شرایط ناگوار زمانه

امام علیه السلام چرا این همه از دنیای آن روز و زندگی در آن شرایط بدگویی کرد و چرا این همه گله مند و اسفناک بود، خودش در جمله بعد سر نکته را بیان می کند، هیچ سخن از گرانی زندگی یا نیامدن باران و حتی نبودن امنیت و آسایش در میان نیست، و آنچه زندگی را بر امام علیه السلام ناگوار و غیر قابل تحمل ساخته غیر آن چیزهایی است که غالباً زندگی را بر مردم ناگوار و ناپسند می سازد، درست توجه کنید اینجا جایی است که طلوعه دشمن رسیده و امام علیه السلام در خطر محاصره لشکریان عراق قرار می گیرد و ناچار مردمی چنین فکر می کنند، که ای کاش امام حسین علیه السلام این کار را نکرده بود و قدم در این راه ننهاده بود، و شاید برخی از کومه نظران تصور می کردند که خود امام هم این طور فکر می کند و از آنچه کرده و پیش آمده پشیمان است، در اینجا لازم بود که امام قدری پرده از روی انگیزه قیام خود برگیرد و آنچه زندگی را بر وی ناگوار و دشوار و ناپسند ساخته است با تعبیری صریح تر و روشن تر گفته شود برای همین است که در این خطبه کوتاه پس از آنچه نقل شد چنین فرمود **الا ترون ان الحق لا**

يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه<sup>(38)</sup> یعنی وضع موجود مسلمانان این گونه شده که به حق عمل نمی شود و باطل را رها نمی کنند و اکنون که وضع امت اسلامی به این صورت درآمد بر شخصیتی آماده و لایق و فداکار مانند من که فرزند رسول خدایم و ذخیره چنین روزی لازم و واجب است که قیام کنم مگر نمی بینید و به عبارت دیگر چرا از من می پرسید که چرا تسلیم نمی شوی؟ و چرا بیعت نمی کنی؟ و چرا این حکومت اسلامی موجود را به رسمیت نمی شناسی؟ و چرا فرزند زاده ابوسفیان را به عنوان رهبر و قائد و امام ملت مسلمان جهان نمی شناسی؟

### وضعیت نابسامان مسلمانان

مگر نمی دانید که جای این پرسش باقی مانده است، مگر وضع موجود مسلمانان را نمی بیند، مگر نمی بینید که مردم به حق عمل نمی کنند، ظاهراً نه مراد امام آن باشد که مردم مثلاً دروغ می گویند، یا مردم در مجالس انس خود غیبت می کنند، یا بعضی مردم صبح خوابیده اند و نماز آنها قضا می شود، اینها نیست.

این معصیت ها همیشه در بین مردم کم و بیش بوده است، گویا امام می خواهد بگوید، مگر نمی بینید که چرخ امانت و پیشوایی و رهبری مسلمانان بر مدار خلافت و جانشینی و تاسی بر رسول خدا و از مسیر و جریان طبیعی خود که می بایست بر مبنای طرفداری از حق و عدالت استوار باشد منحرف گشته است! بلکه خلافت بر مدار ستمگری و آزاد گذاشتن ستمکاران و بلکه تشویق آنان گردش می کند، آنگاه فرمود **لیرغب المومن فی لقاء الله محققا فانی لا اری الموت الا سعادة و لا الیحاء مع الظالمین الا برما**<sup>(39)</sup> باید در چنین وضعی مرد با ایمان آرزومند مرگ باشد، و این وضع اسفناک مومن را عاشق شهادت و لقای

پروردگار می سازد، در خطبه مسجد الحرام سخن از مرگ و شهادت بود، سخن از جان بازی و فداکاری بود، اینجا هم سخن از شهادت است و دلسردی از زندگی، فرمود زندگی با ستمکاران را جز خستگی و ناراحتی و ملال ثمری نیست. آنچه را که امام علیه السلام در اینجا فرمود، در موقع برخورد با حر بن یزید ریاحی که برای دستگیری امام با هزار سوار از کوفه رسید تفصیل بیشتری داد و وضع موجود آن روز را بیشتر تشریح کرد.

### دیدار امام با لشکر حر

روز اول محرم سال 61 هجری امام علیه السلام با حر و اصحاب او روبرو شد و پس از آنکه یاران و همراهان تشنه وی را سیراب کرد و وقت نماز ظهر درآمد و حجاج بن مسروق جعفی که از شهدای بزرگوار روز عاشورا است به امر امام علیه السلام اذان گفت، امام از خیمه بیرون آمد و بعد از اذان و پیش از اقامه برای آنان صحبت کرد و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمود:

ایها الناس انی لم آنکم حتی اتنتی کتبکم و قدمت علی رسلکم ان اقدم علینا فانه لیس لنا امام لعل الله این یجمعنا بک علی الهدی و الحق فان کنتم علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی ما اطمئن الیه من عهدکم و موثیقکم و ان لم تفعلوا و کنتم لمقدمی کار هین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم فسکتوا عنه و لم یتکلم احد منهم بکلمه (40) .

ای مردم عذر من نزد خدا و شما مسلمانان کوفه این است که من بی جهت رهسپار عراق نشدم، بلکه فرستادگان شما نزد من آمدند و در نامه های خود نوشته بودید که ما را امامی نیست، پس به سوی ما رهسپار باشید که خدا به وسیله تو ما را به راه آورد، اکنون آمده ام اگر حاضرید که مرا با تجدید عهد و پیمان خود مطمئن سازید به تدبیر شما می آیم و اگر این کار را نمی کنید و با از

آمدن من ناراحت و نگران هستید به همانجایی که از آنجا آمده ام باز می گردم  
حر و اصحاب او هیچ گونه جوابی به امام ندادند.

### خطبه امام برای لشکر کوفه

حجاج به امر امام اقامه نماز گفت، و هر دو سپاه با امام نماز جماعت  
خواندند و پس از استراحت و رسیدن وقت نماز عصر نماز عصر را هم به همان  
ترتیب به جماعت خواندند، و بعد از نماز امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دیگر بار برای اصحاب جز  
صحبت کرد و چنین فرمود:

اما بعد ايها الناس فانكم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله يكن ارضا عنكم و  
نحن اهل بيت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولى به ولايه هذا الامر عليكم من هولاء المدعين ما  
ليس لهم و السائرین فيكم بالجور و العدوان و ان ايتم الا الكراهه لنا و الجهل  
بحقنا و كان رايكم الان غير ما اتنى به كتبكم و قدمت على ما به رسلکم  
انصرف عنکم (41).

ای مردم اگر از خدا حساب می برید و مردمی با تقوی باشید و حق را از آن  
اهل حق بدانید، یعنی حق خلافت اسلامی را برای مردان معصوم و امامان بر  
حق بدانید این کار بیش خدا را از شما خشنود می سازد. در اینجا مراد امام آن  
حقى است که تمام حقها بر آن استوار است و اگر محفوظ بماند هر حقى  
محفوظ مانده و اگر از میان برود حقوق دیگر هم پایمال می شود، یعنی حق  
امامت و حق رهبری مسلمانان جهان، پس فرمود ما خاندان پیغمبر سزاواریم که  
بر شما حکومت کنیم و زمامدار دین و دنیای شما باشیم، از اینان که امروز بر  
سر کارند و مردمی زور گویند و مقامی بس مقدس و بس حساس را مدعی شده  
اند که اهل آن نیستند، اینان که در میان شما ستم و بیداد می کنند و نمی توان



چنین مردمی را جانشینان پیغمبر و امامان مسلمانان و نگهبانان دین مبین اسلام و حافظ قرآن مجید شناخت.

حر بن یزید ریاحی در پاسخ این سخنان امام اظهاری داشت: به خدا قسم که من از این نامه ها و فرستاده ها بی اطلاعم، امام به عقبه بن سمان که روز عاشورا اسیر شد و سپس آزاد گردید، فرمود تا نامه های مردم کوفه را نزد حر و یاران وی فرو ریخت، باز هم حر گفت ما نامه ای ننوشته ایم و دست از تو بر نمی داریم تا تو را نزد ابن زیاد ببریم، امام فرمود مرگ از این کار به تو نزدیکتر است، امام علیه السلام با یاران خود و حر با یاران خود سوار شدند و راهی را که نه راه مدینه بود و نه راه کوفه در پیش گرفتند.

### حر و مصلحت جویی برای امام

در این میان حر به نظر خود از راه خیرخواهی و نصیحت با امام گفت: تو را به خدا قسم جنگ مکن که اگر جنگ کنی کشته می شوی. امام برآشفته و گفت آیا مرا به مرگ تهدید می کنی. مگر با کشتن من آسوده خواهید شد، سخن من در اینجا همان است که آن مرد اوسی گفت او می خواست رسول خدا را یاری دهد اما پسر عموی او او را از کشتن بیم داد و گفت کجا می روی که کشته خواهی شد، مرد اوسی در پاسخ پسر عموی خود گفت:

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی      اذا مانوی حقا و جاهد مسلما  
و اسی الرجال الصالحین بنفسه      و فارق مثورا و باعد مجرما  
فان عشت لم اندم و ان مت لم الم      کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما <sup>(42)</sup>

یعنی من از این راه می روم و جوان مرد را از مردن با سرفرازی ننگ نیست، جوانمردی که دارای حسن نیت باشد و در راه جهاد روح اسلام را از دست ندهد و جان خود را در راه یاری و همراهی با مردان نیک دریغ ندارد و از

فرومایگان کناره گیری کند و با نابکاران به یک راه نرود، در این صورت اگر زنده بمانم پشیمانی نخواهم داشت و اگر در این راه جان سپردم ملامتی بر من نخواهد بود، در زبونی و فرومایگی آدمی همین بس که زنده باشد و خواری بکشد.

امام علیه السلام و حر بن یزید ریاحی با یاران خود به منزل بیضه رسیدند در اینجا هم امام برای آنان صحبت کرد و بیش از پیش روشن ساخت که من در این موقع تکلیفی دارم و باید آن را انجام دهم و جز حساب انجام وظیفه چیزی نیست مضمون این خطبه این است که یزید خلیفه ای است ستمگر و بیدادگر که حرام های خدا را حلال می شمارد و عهد و پیمان خدا را می شکند و با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا راه و رسم گناه و ستمگری را در پیش گرفته است و رسول خدا فرموده که در چنین وضعی با چنین خلیفه ای هر کس با رفتار و گفتار خود او را باز ندارد و از روش نکوهیده او جلوگیری نکند بر خدا لازم است که چنین کسی را با آن خلیفه بیدادگر به یک جا برد.

### رهبران دوزخی

این همان نکته ای است که در قرآن مجید به آن اشاره می شود **و جعلنا منهم ائمه یدعون الی النار** <sup>(43)</sup> برخی امامان و پیشوایان پیروان خود را به سوی آتش رهبری می کنند، یعنی همه پیشوایان و رهبران پیروان خود را به سوی بهشت نمی برند، بعضی از امامان و زمامداران رهبران امت و ملت خویشند به سوی بهشت و سعادت آن هم بهشت به معنی عام یعنی پیشرفت و خوشبختی و اوج و عظمت در دنیا و آخرت، اما به حکم قرآن و تجربه تاریخ برخی امامان

که یزید یکی از آنها است پیروان خود را به سوی آتش و عذاب و سقوط حتمی در دنیا و آخرت می کشانند.

### بنی امیه پیروان شیطان

سپس امام توضیح بیشتری داد و وضع موجود آن روز را که سال شصت هجری بود تشریح کرد و گفت بدانید که اینان یعنی کارگردانان دستگاه خلافت بنی امیه دنبال پیروی شیطان می روند و فرمان او را می برند، و از اطاعت شیطان جدا نمی شوند و به همان نسبت از دایره اطاعت خدا بیرون رفته اند، و از خدای متعال حرف شنوی ندارند، آشکار دست به تبهکاری گشوده اند، حدود الهی را تعطیل کرده اند، ثروت مسلمانان را به خود اختصاص داده اند، یعنی پولی که در صندوق دارایی مسلمان جمع آوری می شود و باید در راه رفاه و آسایش مسلمانان به مصرف برسد و در طریق زندگی مردم گشایش ایجاد کند، مال مردم، بودجه مردم، آنچه را که باید به مصرف مصالح و منافع و رفع مشکلات زندگی و تامین سلامت و سعادت مردم برسد، آنها را به خود اختصاص داده اند و حلال خدا را حرام شمرده، و حرام خدا را حلال دانسته اند، حال که اینان چنین وضعی به وجود آورده اند و رسول خدا هم چنان دستوری داده است، از من که حسین بن علی هستم، فرزند فاطمه ام، اهل آیه تطهیرم، اهل آیه مباحله ام، شاگرد امیر المومنین و فرزند اویم چه کسی سزاوارتر است که این وضع را تغییر دهد و این موجبات سقوط امت اسلامی را از میان بردارد.

### قیام تنها شایسته امام علیه السلام بود

راستی چه کسی می توانست کار حسین بن علی علیه السلام را انجام دهد؟ و چه کسی می توانست یارانی مثل یاران او به دست آورد؟ چه کسی می توانست جای او را در این قیام بگیرد؟

ابن عباس مردی است بزرگ و دانشمند و مفسر بزرگوار قرآن مجید و از بزرگان اصحاب رسول خدا و عموزاده او، اما کار حسین بن علی از او ساخته نیست، محمد بن حنفیه برادر امام و فرزند علی بن ابیطالب است، اما مرد این قیام نیست، حبیب بن مظهر اسدی مردی است صحابی اما کار امام حسین را نمی تواند انجام دهد، مسلم بن عوسجه همچین، هانی بن عروه مرادی نیز همچین، پسر عموی امام حسین یعنی مسلم بن عقیل. برادر بزرگوار و ارجمندش عباس بن امیر المومنین فرزند عزیز شجاع و با ایمانش علی بن الحسین، اینان همه مردان بی نظیر بزرگواری هستند که می توانند در راه این نهضت عمیق و عظیم اسلامی با فداکاری و جان بازی حیرت انگیزی با امام همکاری کنند، اما هیچ یک از اینان با همه بزرگی و بزرگواری و شخصیت نمی تواند نقطه مرکزی و کانون این قیام مقدس باشد هسته مرکزی و نیروی معنوی این جنبش خدایی در کانون شخصیت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نهفته بود و همان نیروی معنوی بود که تا آخرین مرحله این قیام را رهبری کرد و حتی بازماندگان خود را برای رهبری آن تا آخرین مرحله اسیری آماده ساخت.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود نوشته ها و فرستادگان شما رسید و از بیعت و پایداری شما در راه حق حکایت می کرد، نوشته بودید که دست از یاری من هر چه پیش آید برنخواهید داشت، و مرا تسلیم دشمن نخواهید کرد، اکنون اگر بیعت و تصمیم خود را بر پای دارید و از آن چه به من نوشته اید که دست از یاری من برندارید، و برنگردید به خوشبختی و سعادت خواهید رسید، زیرا من فرزند علی و فرزند فاطمه ام و در راه این جهاد مقدس خود با شما همراه خواهم بود و زنان و فرزندانم با زنان و فرزندان شما یک سرنوشت خواهند داشت و شما را هم نمی رسد که جان خود و زنان و فرزندان خود را از جان

من و زنان و فرزندانم عزیزتر شمارید و در جایی که من از جای خود و خاندان خود گذشته ام، شما جان خود و کسان خود را دریغ دارید.

### شهادت در راه نهی از زشتکاری

یعنی اکنون که من در راه امر به معروف و نهی از منکر از شهادت خود و یاران خود و از اسیری زنان و فرزندانم دریغ ندارم و عزیزان خود را همراه آورده ام تا راه عذری برای شما باقی نباشد، شما را نیز وظیفه آن است که از امام خود پیروی کنید و در راه خدا مانند او با گذشت و بی دریغ باشید و کشته شدن و اسیر دادن در راه حق را مشکل نگیرید و از همراهی با امام زمان و فرزند پیغمبر خود باز نمانید.

با همه اینها اگر کوتاهی کردید و پیمان خود را بر هم زدید و بیعت مرا از گردن خود فرو نهادید به جانم سوگند که از شما مردم عجیب نیست، زیرا با پدرم علی و برادرم حسن و پسر عمویم مسلم بن عقیل نیز چنین کردید، فریب خورده کسی است که بر شما اعتماد کند و به وعده های شما مغرور شود، اما بدانید که زبان این کار دامنگیر خودتان می شود و نصیب سعادت خود را از دست می دهید و بهره خوشبختی خود را از میان می برید هر که پیمان شکنی کند زیان آن به خودش می رسد و زود است که خدا مرا از شما بی نیاز کند.

### اثر روحی سخنرانی امام علیه السلام

این خطبه را امام علیه السلام در مقابل هزار نفر اصحاب حر ایراد کرد و گوش های این جمعیت آن را شنید، اما فقط یک دل بود که آن را پذیرفت و تحت تاثیر سخن قرار گرفت و چند روز بعد نشان داد که این درس امام را خود فهمیده و دریافته است و آن یک نفر خود حر بن یزید ریاحی بود که صبح عاشورا نزد عمر بن سعد آمد از او پرسید که راستی با حسین بن علی خواهی

جنگید؟ گفت آری به خدا قسم جنگ می کنم بسیار سرسخت. حر گفت چه مانعی دارد که یکی از پیشنهادهای امام را بپذیری، گفت اگر به اختیار خود بودم مانعی نداشت و می پذیرفتم، اما این زیاد به پذیرفتن هیچ کدام از پیشنهادهای حسین بن علی، تن در نمی دهد، اینجا بود که این مرد خوش عاقبت در گیر و دار خطرناک عقل و نفس قرار گرفت و ناچار باید تسلیم یکی از دو ناحیه روحانی و شیطانی می شد، اما با همان شعله ملکوتی که سخنان امام علیه السلام در وجود او برافروخته بود، بر اهریمن نفس چیره شد و راه خدا را در پیش گرفت و گفت :

به خدا قسم به دو راهی بهشت و دوزخ رسیده ام، اما به خدا قسم که هر چند پاره پاره و سوزانده شوم چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد، آن گاه راه اردوگاه امام علیه السلام را در پیش گرفت و به گناه خویش اعتراف کرد و از در راستی درآمد و گفت خدا می داند نمی دانستم کار با اینجا می کشد اکنون برای توبه کردن آمده ام، اما نمی دانم که راهی به توبه کردن دارم یا نه ؟

امام فرمود آری خدا توبه ات را قبول می کند و تو را می آمرزد نام خود را بگو، گفت من حر بن یزید امام فرمود: انت حرکما سمتک امک یعنی تو آزادی چنان که مادرت تو را حر یعنی آزاد نامیده است، تو به خواست خدا در دنیا و آخرت آزادی، اکنون پیاده شو و فرود آی، عرض کرد چه بهتر که ساعتی با این مردم سواره بجنگم و آخر کار با سرافرازی شهادت پیاده شوم، امام فرمود خدا تو را رحمت کند هر چه می خواهی انجام ده.

### حر کوفیان را نصیحت می کند

حر به سوی مردم کوفه برگشت و با همکاران و همقطاران یک ساعت پیش خود آغاز سخن گفتن کرد و آنان را بر بی وفایی و پیمان شکنی ملامت نمود و

سپاهی که خود پیشرو آن سپاه بوده چنین گفت : ای مردم کوفه خدا مرگتان بدهد و خدا مادران شما را عزادار کند که این بنده خدا را دعوت کردید، و آن گاه که دعوت شما را پذیرفت و نزد شما آمد دست از یاری وی باز دادید، شما که روزی وعده می دادید که در راه وی از جان خود خواهید گذشت، امروز پیرامون او را گرفته اید و شمشیرها روی او کشیده اید تا او را بکشید، او را محاصره کرده اید و راه نفس کشیدن را بر وی بسته اید و از هر طرف او را در فشار قرار داده اید و نمی گذارید که به سرزمین های پهناور خدا روی آورد و خود و خاندانش در امان باشند، او را مانند اسیری گرفتار ساخته اید و بیچاره اش کرده اید، آب جاری رودخانه فرات را که مسلمان و نامسلمان از آن می نوشند و جانوران صحرائی عراق در آن آب تنی می کنند به روی او و زنان و کودکان و یارانش بسته اید، و هم اکنون تشنگی آنان را از پای درآورده است.

بعد از رسول خدا با فرزندان وی چه بد رفتار کردید، اگر امروز در این ساعت پشیمان نگردید و از تصمیم کشتن وی منصرف نشوید خدا در تشنگی قیامت سیرابتان نکند.

این بود سخنان آن مرد سعادت مند و خوش عاقبتی که روزی سر راه بر امام زمان خویش گرفت و زنان و فرزندان او را بیمناک و هراسان ساخت، و به دستورات ابن زیاد در بیابانی دور از آبادی و جمعیت وی را فرود آورد و از روز دوم تا بامداد دهم محرم در آن بیابان با دشمنان امام همکاری داشت، اما در کمتر از ساعتی منقلب شد و تغییر قیافه روحی داد و یکباره دل بر شهادت نهاد و چنان شیفته حق و فداکاری در راه حق گردید که دیگر نمی توانست خود را با اندیشه های دنیوی و امید زندگی راضی کند و دست از سعادت ابدی بردارد **الله ولی للذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور** (44).

خدا سرپرست و طرفدار مردم با ایمان است و او است که آنان را از تاریکی ها به سوی روشنی بیرون می برد، همان دست غیبی که بر سینه نامحرمان کوفته می شود و آنان را از حریم قدس شهادت و نیک نامی ابدی می راند، مردانی را از گوشه و کنار به حوزه شهادت و فداکاری می کشاند و حر بن یزید ریاحی پیشتاز سپاه دشمن را در ردیف، حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن خضیر همدانی بلکه در ردیف علی بن الحسین و قاسم بن الحسن عاشق و دیگر جوانان هاشمی قرار می دهد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته



## بخش چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

### ورود امام به کربلا

روز پنجشنبه دوم ماه محرم، سال شصت و یکم هجری امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوی به نام کربلا فرود آمد، فردای آن روز، عمر بن سعد بن ابی وقاص زهری با چهار هزار نفر از کوفه رسید، و در مقابل امام جای گرفت. عمر بن سعد از قریش و از طایفه بنی زهره بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود، پدرش سعد بن ابی وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا به وسیله آشنایی با ابی بکر بدین اسلام درآمدند، و نام او در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی پرآوازه است. عمر بن سعد کسی نزد امام فرستاد که چرا به عراق آمده اید، امام در جواب فرمود عراقیان خود مرا با نوشتن نامه خوانده اند، اکنون اگر از آمدن من کراهت دارید به همان حجاز باز می گردم، ابن سعد نامه ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را امام فرموده بود گزارش داد، ابن زیاد گفت اکنون که چنگال های ما به سوی او بند شده است، امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد دیگر راهی برای وی باقی نمانده است، آنگاه به ابن سعد نوشت :

نامه ات را خواندم و آنچه را نوشته بودی فهمیدم از حسین بن علی بخواه که خود و همه همراهانش برای یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام رسید ما هم هرچه خواستیم نظر خواهیم داد. سپس نامه دیگری از ابن زیاد رسید که آب را بر روی حسین و یاران وی به بندد تا قطره ای از آن را ننوشتند، و عمر بی درنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی چهار هزار سوار فرستاد که میان ابا

عبدالله و آب فرات حایل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش گرفتند، و این پیش آمد سه روز پیش از شهادت امام روی داد، امام علیه السلام از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدتی با هم سخن گفتند.

#### نامه عمر سعد به ابن زیاد

چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت و نامه ای بن ابن زیاد نوشت که خدا آتش جنگ را خاموش کرد و با هم توافق کردیم و امر امت به خیر و صلاح برگزار شده، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز بازگردد، یا به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آن گاه جمله ای را هم به عنوان دروغ مصلحت آمیز برای رام کردن ابن زیاد نوشت، با رسیدن این نامه ابن زیاد نرم شد و تحت تاثیر پیشنهادهای ابن سعد قرار گرفت، اما شمر بن ذی الجوشن که حاضر بود گفت اشتباه می کنی، این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسین بن علی که اکنون بر وی دست یافته ای بردار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، ابن زیاد گفت راست می گویی پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن سعد برسان که حسین و یارانش بدون شرط تسلیم شوند و آن گاه ایشان را به کوفه فرستد و گرنه با ایشان بجنگد و اگر هم ابن سعد زیر بار نرفت و حاضر نشد با حسین بن علی جنگ کند تو خود فرمانده سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست.

سپس ابن زیاد به ابن سعد نوشت که من تو را نفرستاده ام تا با حسین بن علی مدارا کنی، و نزد من از وی شفاعت کنی، و راه سلامت و زندگی او را هموار سازی، اکنون ببین اگر خود و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرست و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدن ها را مثله کنی،

یعنی گوش و بینی ببری چه ایشان سزاوار این کار می باشند و اگر حسین بن علی کشته شد، سینه و پشت او را پایمال ستوران کن چه او ستمگر و ماجراجو و حق ناشناس است، و مقصودم از این کار آن نیست که پس از مرگ صدمه ای به او می رسد، اما حرفی گفته ام و عهد کرده ام که اگر او را بکشم لگدکوب اسب ها کنم، اکنون اگر به آنچه دستور دادم عمل کردی تو را پاداش می دهم و اگر به این کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما بر کنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که به ما وی دستور داده ایم.

در این موقع که ابن زیاد این فرمان خطرناک را نوشت به شمر داد عبدالله بن ابی المحل بن حزام برادر زاده ام البنین برخاست و گفت ای امیر عمه زاده هایم عباس و عبدالله و جعفر و عثمان پسران علی بن ابی طالب با برادرشان همراه آمدند، اگر ممکن است برای ایشان امان نامه ای بنویس، و ابن زیاد پذیرفت.

راستی اختلاف فکر و تشخیص تا کجا، پسر دایی قمر بنی هاشم علیه السلام به گمان خود خدمتی بزرگ به عمه زاده های خود انجام می دهد و برای آنان از ابن زیاد امان نامه ای می گیرد، آیا آنها از این امان نامه استفاده کنند یعنی برادر و سرور و امام خود را بگذارند و پی زندگی خود بروند؟!!!

### امان نامه ابن زیاد

امام موقعی که غلام عبدالله همین امان نامه را به کربلا آورد، و پسران ام البنین را خواست و به آنها گفت دایی زاده شما عبدالله برای شما امان نامه ای فرستاده و شاید گمان می کرد که چشم پسران ام البنین به این امان نامه روشن می شود، اما پسران امیر المومنین علیه السلام همگی در جواب وی گفتند سلام ما را به دایی زاده ما برسان و به او بگو ما را نیازی به امان ابن زیاد نیست **امان الله خیر** **من امان ابن سبیه** امان خدا از امان پسر سمیه بهتر است، و هنگامی هم که شمر

به کربلا رسید و نامه را به عمر سعد داد و بین ایشان گفتگویی رد و بدل شد و بالاخره عمر سعد فرمان امیر را خود قبول نمود. شمر از نظر خویشاوندی با مادر این جوانان ایشان را به امان اعلام نمود و جواب شنید.

### فرمان ابن سعد به لشکر

آنگاه عمر سعد بر مرکب خود سوار شده در مقابل لشکر خود ایستاد و گفت **یا خیل الله ارکبی و بالجنه ابشری** \* عجب این جمله از گفته های رسول خدا است و در یکی از غزوات بود که رسول خدا در مقام دعوت و دفاع از حریم اسلام به اصحاب خود گفت و همین تعبیر را ابن سعد در عصر تاسوعا علیه فرزند رسول خدا و جانشین به حق او و عزیزان و فرزندان او به کار برد و گفت : **یا خیل الله ای سواران خدا سوار شوید و بدانید که جای شما بهشت است، در این موقع امام علیه السلام در جلو خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر به زانو گذاشته به خواب رفته بود که ناگاه هیاهوی سپاه نزدیک شد زینب کبری سراسیمه نزد برادر دوید و گفت برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک رسیده است، امام علیه السلام سر از روی زانو برداشت و گفت هم اکنون رسول خدا را به خواب دیدم که به من گفت تو نزد ما می آیی، زینب با شنیدن این سخن از برادر سیلی به صورت زد و گفت ای وای امام فرمود لیس لک الویل خواهرم وای بر تو نیست آرام باش خدا تو را رحمت کند، در این موقع عباس بن علی علیه السلام رسید و گزارش نظامی به عرض رسانید و گفت : **یا اخی قد اتاک القوم** آقا دشمن رسیده است چه باید کرد؟ امام برخاست و گفت یا عباس ارکب بنفسی انت برادرم عباس - جانم بقربانت - خود سوار شو بپرس که چرا در این موقع حمله کرده اند و چه پیش آمدی به تازگی روی داده است؟**

## تسلیم یا جنگ

عباس با بیست نفر سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظهر اسدی در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که سبب حمله ناگهانی چیست؟ گفتند دستوری از امیر ما رسیده است که باید هم اکنون تسلیم شوید، یا با شما جنگ کنیم. عباس گفت شتاب نکنید تا من خدمت ابا عبدالله برسم و خواسته را به امام برسانم، همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه می کردند تا عباس نزد برادر آمد و خبر را به عرض رسانید.

امام فرمود برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم، خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار کردن را دوست دارم.

هر صورتی بود آن شب را به امام و یاران امام تا بامداد فردا مهلت دادند و امام هم از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت آماده ساخت، و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد، تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی خبر مانده اکنون بداند که جز شهادت و فداکاری راهی در پیش امام نیست، و هر کس نه برای شهادت مانده باید برود و میدان فداکاری را برای رادمردان از جان گذشته خالی گذارد.

## خطبه شب عاشورا

امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام که در این سفر همراه پدر بود می گوید هنگامی که پدرم نزدیک شب یاران خود را فراهم ساخت و در انجمن ایشان سخن می گفت، با این که من بیمار بودم نزدیک وی رفتم تا گفتار وی را بشنوم، پس شنیدم که با یاران خود چنین می گفت.

باید توجه داشت این خطبه را خطیبی ایراد می کند که با کمتر از صد نفر، گرفتار بیش از بیست هزار دشمن شده است و مهلت او هم تا بامداد فردا بیش نیست، و نیک می داند که مرد تسلیم شدن و بیعت و زیر بار فرومایگان رفتن نخواهد بود و نیک می داند که دشمن هم دست از وی برنخواهد داشت و کار وی با دشمن جز با جنگ و نبرد پایان نخواهد یافت و با این ترتیب شهادت خود و یارانش به دست مردم عراق که برای کشتن وی فراهم آمده اند قطعی است، اما با کمال اطمینان روحی و قدرت قلب و آرامش خاطر با یاران خویش سخن می گوید و به آنان تذکر می دهد که فردا روز شهادت است و اصرار می ورزید که هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از این گرفتاری بیرون روید و آن گاه در شهرهای خود پراکنده شوید، تا خدا به دشمن گشایش دهد، زیرا این مردم مرا تعقیب می کنند و اگر بر من دست یافتند به دیگری کاری ندارند. امام خطبه خود را چنین آغاز کرد:

خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می کنم، خدایا تو را سپاس می گذارم که ما را به پیامبری سرفراز کردی، و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی، و برای ما گوش ها و دیده ها و دل ها قرار دادی، و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی. پس ما را شکرگزار نعمت هایت قرار داده، راستی که من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نکوکارتر و مهربان تر از خویشان خود نمی شناسم، خدا همه تان را جزای خیر دهد گمان می کنم که روز نبرد ما با این سپاه فرا رسیده من همه را اذن رفتن داده و آزاد گذاشتم، همگی بدون منع و حرج راه خود را در پیش گیرید و از این تاریکی شب استفاده کنید.

شیخ مفید و طبری و ابوالفتوح و ابن اثیر که این خطبه را نقل کرده اند، هیچ نوشته اند که در این موقع کسی از اصحاب رفته باشد، رفتنی ها پس از رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر در همان بین راه متفرق شده بودند و دست غیب بر سینه نامردان زده بود و از حریم قدس ابا عبدالله علیه السلام دور شده بودند و مورخان بزرگ بعد از خطبه شب عاشورای امام جز اظهار فداکاری و پایداری از یاران امام چیزی ننوشته اند، همگی می نویسند که چون خطبه امام به پایان رسید و اصرار ورزید که مرا تنها بگذارید و همه تان به سلامت از این گرفتاری برهید، پیش از همه یاران وی برادران و فرزندان و برادرزادگان امام و پسران عبدالله بن جعفر و پیش از همه شان عباس بن امیر المومنین همصدا گفتند چرا برویم، برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا چنان روزی را پیش نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم.

#### فداکاری در راه امام علیه السلام

سپس امام علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و گفت ای فرزندان عقیل شما را همان کشته شدن مسلم بس است شما را آزاد گذاشتم بروید، گفتند سبحان الله مردم چه خواهند گفت اگر ما بزرگ و سرور خود را بهترین عموزادگان خود را بگذاریم و برویم و همراه ایشان تیر و نیزه و شمشیری به کار نبریم و ندانیم که کار آنها با دشمن به کجا رسید، به خدا قسم چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و مال خانواده خود را در راه خدا و یاری تو می دهیم و همراه تو می جنگیم تا ما هم به سرفرازی شهادت برسیم، زشت باد آن زندگی که پس از تو بی تو باشد.

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ما اگر دست از یاری تو برداریم و تو را تنها بگذاریم عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا قسم نمی روم و از

تو جدا نمی شوم تا نیزه خود را در سینه دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود را از خونشان سیراب کنم، و آنگاه که هیچ سلاحی در دست من نباشد که با ایشان بجنگم سنگبارانشان کنم، به خدا قسم که ما دست از تو بر نمی داریم تا خداوند بداند که در نبودن پیغمبرش حق فرزند او را رعایت کرده ایم، به خدا قسم اگر بدانم که من کشته می شوم و سپس زنده می شوم و آن گاه مرا به آتش می سوزانند و سپس زنده می شوم و در آخر خاکستر مرا به باد می دهند و هفتاد مرتبه به این صورت می میرم و زنده می شوم از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم و چرا این کار را نکنم با آن که یک بار کشته می شوم و پس از آن برای همیشه سرفراز و سعادتمند و سربلند خواهم بود، چون سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید زهیر بن قین بحلی برخاست، همان مردی که روزی دشمن ابا عبدالله بود و در بین راه عراق از امام دوری می گزید و نمی خواست که اصلاً با وی ملاقات کند، اما چه باید کرد که خدا می خواست که زهیر در راه او به همراه امام به شهادت رسد و تا ابد سرفراز باشد و نام نیک افتخارآمیز او زینت بخش تاریخ عاشورا شود.

زهیر برخاست و گفت به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و آن گاه دیگر بار کشته شوم تا هزار بار و این وسیله ای باشد که خدا تو و جوانان اهل بیت تو را حفظ کند و شما زنده بمانید.

دیگران هم در این حدود سخنان ابراز داشتند و امام درباره آنان دعای خیر کرد و به خیمه خود بازگشت.

امام چهارم می گوید شبی که پدرم در بامداد آن به شهادت رسید بیمار بودم و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد در این حال پدرم در خیمه مخصوص



خود خلوت کرد و تنها جون بن جون غلام سابق ابوذری غفاری با وی بود و شمشیر پدرم را دست کاری می کرد و اصلاح می نمود و پدرم می گفت :

یا دهراف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصلیل  
من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقتح بالبدیل  
و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل<sup>(45)</sup>

دو یا سه بار این شعرها را تکرار کرد و من دانستم چه می گوید و بر هدف پدرم آگاهی یافتم، مقصود ابا عبدالله از این اشعار اشاره به پایان رسیدن دنیا و بی وفایی و بی مهری آن بود که روزی مانند دوستی مهربان به روی انسان می خندد و مردمی را فریفته قیافه مساعد خویش می سازد چنان که گویی همیشه بر وفق مراد خواهد گذشت، اما ناگهان قیافه خود را تغییر می دهد از بی مهری و بی وفایی دم می زند و کامی را که روزگاری با شهد خویش شیرین داشته است با شرنگ خود تلخ می سازد و دوستان و یارانی را که گمان می شد همیشه دوست خواهند بود و در اوضاع مساعد دم از ارادتمندی و دوستی و یگانگی می زدند همه را می راند، بلکه بسیاری از همان دوستان را به صورت دشمنانی خونخوار و جنگجو در مقابل انسان قرار می دهد کسی نمی داند که فردا چه بر سر او خواهد آمد و عزت و قدرت و سلامت را که به او داده اند کی از او خواهند گرفت، چه کسی بود که در بازی با روزگار خود را نباخت ؟ کدام زورمند بود که نسیم حوادث تاب و توانش را نساخت ؟

امام علیه السلام ضمن اشعار خود می گوید که در بامداد پسین فردا چه مردانی به شهادت می رسند، حوادث روزگار را که نمی توان خود به دیگری حواله کرد و دیگری را به جای خود در مسیر حوادث ایام گذاشت. پایان کار به دست خداست، هر زنده ای باید این راه را طی کند، نه تنها من و یاران من امروز با

قیافه نامساعد روزگار روبه رو شده ایم، بلکه دنیا در مقابل هر کس روزی چنان قیافه ای خواهد گرفت.

امام چهارم می گوید مقصود پدرم را فهمیدم که از شهادت خویش خبر می دهد و گریه راه گلوی مرا گرفت، اما خود را نگهداشتم و خاموش ماندم و دانستم که بلا نازل شده است، اما عمه من زینب همانچه را من شنیدم شنید و چون آن زن بود و زنان عادتاً رقت قلب دارند و بی تابی می کنند نتوانست خود را ضبط کند و از جای برخاست و همچنان بی چادر و روپوش نزد برادر رفت و گفت وای از بی برادری کاش که پیش از این مرده بودم، امروز است که بی مادر و بی پدر و بی برادر می شوم، ای جانشین گذشتگان و ای پناه باقی ماندگان، امام خواهرش را نگران و پریشان دید و گفت **یا اخیه لا یذهبن بحلمک الشیطان** (46).

#### درس امام علیه السلام

این گفتار امام درس است برای خواهرش زینب، درسی که او را برای آینده دشوار کوفه و شام آماده می سازد، درسی که رهبری این قیام را پس از شهادت امام تا بازگشتن اهل بیت به مدینه در عهده زینب قرار می دهد، و این امانت الهی را به او می سپارد امام گفت خواهر جان مبادا شیطان حلم تو را ببرد یعنی خود را بشناس و از شخصیت خود و ارزشی که در این قیام عظیم برای تو قائل شده اند فراموش نکن، کاری که تو باید انجام دهی از کاری که من انجام می دهم آسانتر نیست و تنها با عظمت روحی و شخصیت و معنویتی که از تربیت های علی و فاطمه کسب نموده ای و از آن پدر و مادر به میراث برده ای می توان این وظیفه را به انجام رسانی، اگر بخواهی امشب با شنیدن اشاره ای به شهادت برادر بی تابی کنی، در مقابل یک سخن تاثرانگیز خود را ضبط نکنی

کی می توان خواهرم ماجرای فردا را به بینی و تحمل کنی ؟ و در عین حال با شکیبایی و بزرگی روح در بازار کوفه در پایتخت کشور اسلامی یعنی دمشق سخنرانی کنی و ناگفته ها را بگویی و نهفته ها را آشکار سازی و پرده از روی نیرنگ های دشمنان اهل بیت برگیری و در مرکز خلافت و حکومت آل ابی سفیان مردم را به حقایق امر متوجه سازی و نقشه تبلیغات ناروای آنها را با یکی دو سخنرانی نقش بر آب سازی.

امام این درس کوتاه و در عین حال پر معنی را به خواهر داد و خودش هم متأثر شد و اشک در چشمان وی حلقه زد و گفت : چه کنم خواهر می بینی چه وضعی پیش آمده است، می بینی چه سپاهی برای کشتن من فراهم آمده اند، زینب سخنانی تاثرانگیز گفت و سیلی به صورت زد و گریبان چاک زد و بیهوش افتاد، امام خواهر را به هوش آورد و با زبان ثبات رای و استقامت و پایداری را با تفسیر بیشتری تکرار کرد و گفت : خواهر جان آرام باش، تقوی را از دست مده شکیبایی را فراموش مکن مگر نه آن است که اهل زمین می میرند و اهل آسمان ها باقی نمی مانند و هر چیزی می میرد به جز خدایی که مردم را به قدرتش آفریده است و روزی همه آنان را زنده می کند و خود یگانه و نهان است، خواهر جان جد من بهتر از من بود، پدرم بهتر از من بود مادر و برادرم بهتر از من بودند و بر هر مسلمان است که از رسول خدا پیروی کند.

امام بعد از این گونه تسلیت ها گفت خواهر جان تو را قسم می دهم و به این قسم عمل کن در مصیبت من گریبان پاره مکن، روی مخراش، و بی تابی مکن. شب عاشورا سپری کرد، شبی که دیگر در تاریخ بشریت قابل تکرار نیست، چه شخصیت هایی که در آن شب در راه خدا تن به شهادت داده بودند و انتظار بامداد را می کشیدند تا دین خود را نسبت به رسول خدا و امیر المومنین ادا

کنند دیگر قابل تکرار نیستند، روزگار کی تواند چنان شخصیت هایی را دوباره به ظهور آورد و شرایطی که این شخصیت ها در آن شرایط پیدا شده اند و تا آن حد تکامل یافته اند دیگر تکرارپذیر نیست، یعنی اگر دوباره قرآنی نازل شود و پیغمبری به عظمت خاتم انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شود و پدر و مادری مانند علی و فاطمه موجود آید و محیطی مانند محیط زندگی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام فراهم گردد، و شرایط پیدایش هفده نفر جوانان بنی هاشم که به گفته امامشان در روی زمین برای آنها مانندی نبود، همه اش فراهم شود و موجبات الهی مردانی مانند حبیب بن مظهر اسدی و دیگر یاران ابا عبدالله به وجود آید و علاوه چنان خطری که در آن تاریخ از ناحیه بنی امیه برای اسلام به وجود آمده بود اسلام را تهدید کنند و از هر جهت اوضاع مساعد و نامساعد با همان وضعیت سال شصت و یک هجری نگران شود، در این صورت شب عاشورا و شب یازدهم محرم چنان قابل تکرار خواهد شد.

### شب عاشورای امام و یارانش

شب عاشورای امام و یاران وی به نماز و استغفار و دعا و تفریح سپری شد و بامداد روز پرافتخار آنان فرا رسید، شیخ مفید در کتاب ارشاد و طبری در تاریخ می نویسند که امام عَلَيْهِ السَّلَام بعد از نماز صبح صفوف یاران خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند مرتب ساخت، زهیر بن قین را فرمانده سمت راست لشکر، و حبیب بن مظهر را فرمانده سمت چپ سپاه قرار داد، پرچم را هم به دست برادرش عباس سپرد.

عمر بن سعد نیز در بامداد آن روز صفوف لشکر خویش را مرتب ساخت فرماندهی میمنه را به عمرو بن حجاج زبیدی، فرماندهی میسره را به شمر بن

ذی الجوشن، فرماندهی سوارگان را به عزرقین قیس احمسی، فرماندهی پیادگان را هم به شیث بن ربیع و پرچم را دست غلام خود داد.

### بامداد عاشورا

امام علیه السلام روز عاشورا چندین بار در مقابل مردم سخن گفت و خطبه خواند، اما روز خود را با دعا شروع کرد و پیش از آن که خطبه ای بخواند یا با دشمن سخنی بگوید، صدای خویش را به راز و نیاز برداشت و توفیق و هدایت و ارشاد را از خدا می خواست، دعا و خطبه های امام در نهایت فصاحت و بلاغت و رسایی سخن ایراد شده است و از روحی آرام و مطمئن و نیرومند که گویی همه این سپاه دوستان و ارادتمندان اویند و برای یاری وی فراهم شده اند حکایت می کند با این که خطیب و این سخنران می داند که پس از این خطابه ها و سخنرانی ها او را می کشند و با سی هزار سر نیزه بر او می تازند، خطیبی که تشنه است و قطره آبی در اختیار او نیست که استقرار که لب تر کند، خطیبی که می داند زنان و فرزندان او ساعتی بعد به دست دشمنان گستاخ و بی عاطفه اسیر می شوند، خطیبی که قطعا غذای کافی نخورده و گرسنه است، هر چند روز عاشورا روی حمیت و فتوت اظهار گرسنگی نکرد و فقط اظهار تشنگی می کرد، امام سجاد گفت پسر دختر پیغمبر را کشتند در حالی که لبش تشنه و شکمش گرسنه بود.

راستی عجیب است خطیبی تشنه، خطیبی گرسنه سخنرانی در مقابل چندین هزار دشمن که برای کشتن وی آماده اند سخنوری که از هر جهت موجبات ناراحتی و نگرانی و پریشانی خاطر او فراهم است، اما با این وضع سخن بگوید، فصیح بگوید، بلیغ بگوید، با کمال آرامش روحی و اطمینان خاطر و قوت قلب بگوید، بلیغ بگوید، با کمال آرامش روحی و اطمینان خاطر و قوت قلب بگوید،

محکم متقن سخن بگوید کمتر اظهار بیچارگی و دل شکستگی و فروتنی کند، هر چه یاران او کشته شوند و اطراف او خالی تر شود سخنش بیشتر اوج بگیرد، قدرت روحی او بیشتر جلوه کند، آرامش خاطر او بیشتر خود را نشان دهد، در کجای تاریخ بشر می توان این چنین خطیب و سخنوری پیدا کرد؟ خطیب پروبال شکسته ای خطیب بی کس و تنهایی که وضع موجود در وضع خطابه او هیچ تاثیر نکند و آن همه موجبات ناراحتی و نگرانی و پریشانی آرامش روحی او را به هم نزنند، نگرانی پیدا نکند، اضطراب و تشویش خاطر بر او چیره نگردد.

### دعای امام علیه السلام

بامداد عاشورا سواران دشمن به سوی امام حمله امام دست به دعا برداشت و گفت :

اللهم انت ثقتی فی کل کرب و انت رجایی فی کل شده و انت لی فی کل امر  
نزل بی ثقه وعده کم من هم یضعف فیہ الفواد و نقل فیہ الحیله و بخذل فیہ  
الصدیق و یشمت فیہ العدو انزلته بک و شکوته الیک رغبه منی الیک عمن  
سواک ففر جته عنی و کشفته فانت ولی کل نعمه و صاحب کل حسنه و منتهی  
کل رغبه <sup>(47)</sup>.

پروردگارا در هر گرفتاری حل و ثوق و اعتماد من تویی، و در هر سخنی به تو امیدوارم در هر مشکلی که برای من پیش آید تنها وسیله و چاره من تویی، چه بسیار گرفتاری و پریشانی که دل را ناتوان می ساخت و چاره ای برای آن در دست نبود، دوستان یاری نمی کردند و دشمنان زبان به شماتت می گشودند. اما چون امید خود را از غیر تو بریدم تنها چاره آن را از تو خواستم به من فرج و گشایش دادی و آن مشکل را از من دور ساختی.

هر نعمت و نیکی از تو به ما می رسد و همه چیز را باید از تو خواست.

## سخنرانی امام در برابر دشمن

سپس امام علیه السلام بر شتر خود سوار شد و با صدایی هر چه رساتر که بیشترشان می شنیدند فریاد کرد:

ای مردم عراق گفتارم را بشنوید و در کشتنم شتاب نوزید تا شما را به آنچه بر من واجب است موعظه کنم و عذر خود را در آمدن به عراق بازگویم، آن گاه اگر عذر مرا پذیرفتید راه خوشبختی خود را هموار ساخته اید و شما را بر من راهی نباشد و اگر هم عذر مرا نپذیرفتید و از راه عدل و انصاف منحرف شدید. کشتن من پس از این باشد که پشت و روی این کار را با دیده تامل بنگرید و از روی شتابزدگی و بی فکری به چنین کاری بزرگ دست نبرید، پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرستاده و خدا بندگان شایسته خویش را سرپرستی می کند .

چون سخن امام به اینجا رسید آواز گریه و شیون از خواهران و دختران که صدای وی را می شنیدند بلند شد پس به برادرش عباس و پسرش علی گفت بروید و این زنان را خاموش کنید که پس از این گریه بسیار خواهند کرد و چون صدای پرده نشینان حریم عصمت و طهارت آرام شد، بار دیگر امام علیه السلام خدا را سپاس گفت، و بر فرشتگان و پیامبران خدا درود فرستاد از هر سخنوری که پیش از وی بوده است یا پس از وی بیاید شیواتر و رساتر سخن گفت، و مردم کوفه را مخاطب ساخت و فرمود:

ای مردم مرا بشناسید به بینید که من که هستم؟ آنگاه به خود آید و خود را ملامت کنید و نیک بیندیشید که آیا کشتن و پامال کردن حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من دختر زاده پیامبر شما نیستم؟ مگر وصی پیغمبر شما و عمو زاده اش و نخستین کسی که به خدا ایمان آورده و رسول او را در آنچه

خدا آورده بود تصدیق کرد پدر من نیست؟ مگر حمزه بن عبدالمطلب سید الشهداء، عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر بن ابوطالب همان شهیدی که دو بال دارد و با فرشتگان خدا پرواز می کند عموی من نیست؟ مگر نشنیده اید که رسول خدا درباره من و برادر من فرمود که این دو پسر من دو آقای جوانان بهشتی اند؟ اگر مرا در نقل این حدیث راستگو بدانید و آنچه می گویم حق است چه بهتر، به خدا قسم از روزی که دانسته ام خدا دروغ گو را دشمن دارد و دروغ نگفته ام و اگر هم گفتار مرا باور ندارید و مرا تکذیب می کنید، هنوز تکذیب می کنید، هنوز کسانی از اصحاب رسول خدا در میان شما هستند که اگر از آنها بپرسید به شما خواهند گفت. از جابر بن عبدالله انصاری، یا ابو سعید خدری، یا سهل بن سعد ساعدی، یا زید بن ارقم، یا انس بن مالک بپرسید تا شما را خبر دهند که خود این سخن را از رسول خدا درباره من و برادرم شنیده اند.

آیا همین حدیث کافی نیست که شما را از کشتن من باز دارد سپس فرمود که اگر در این حدیث شبهه ای دارید، آیا می توانید در این که من پسر دختر پیغمبری شبهه کنید بخدا سوگند در میان مشرق و مغرب از شما و غیر شما پسر دختر پیغمبری جز من نیست، راستی بگویید که آیا کسی از شما را کشته ام و خون او را می خواهید؟ مالی از شما برده ام و آن را مطالبه می کنید؟ یا جراحی بر شما وارد کرده ام و برای تلافی آن قیام کرده اید؟

هر چه امام از این گونه سخنان گفت پاسخی نشنید و کسی در مقام جواب برنیامد، ناچار کسانی را نام برد و روی سخن را به آنها کرد و فرمود:

ای شیث بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث مگر شما خود به من نامه ننوشته اید که میوه ها رسیده است و زمین ها



سبز و خرم شده و سپاهیان عراق برای جان نثاری تو آماده اند پس هر چه زودتر رهسپار عراق شو؟

طبری می نویسد که در جواب امام گفتند ما نامه ای نوشته ایم<sup>(48)</sup> و از آنچه می گویی بی خبریم. راستی پستی و ناجوانمردی بشر به کجا می رسد که همان مردمی که امام خود را با نامه های فراوان فراخوانده اند و آن نامه ها را امضاء کرده اند با کمال بی شرمی در پاسخ وی بگویند که ما نامه ای نوشته ایم و دعوتی نکرده ایم.

#### شیث بن ربیع منافقی چند چهره

در اینجا یکی از این عنصرهای فرومایه را معرفی می کنم تا دانسته شود که کار بشر در بی ارادگی و دنیا پرستی و بوقلمون صفتی به کجا می رسد، مردمی که واقعا می توانند هر بامداد در قیافه ای جز آنچه دیروز بوده اند در میان اجتماع ظاهر شوند و روزی برای خدا و روزی بر خدا شمشیر بکشند و روزی یار علی باشند و روزی دشمن او، روزی کشنده امام حسین باشند و روزی خونخواه او، شیث بن ربیع یعنی کسی که یکی از فرماندهان سپاه عراق و از کشندگان امام حسین علیه السلام روزی موذن سجاح (مدعی پیامبری) بود و هنگامی که این زن در میان قبیله بنی تمیم ادعای پیغمبری کرد، شیث موذنی او را قبول کرد، و آنگاه که کار سجاح به رسوائی کشید شبث اسلام آورد، و در موقع کشته شدن عثمان در کشتن وی دست به کار برد، سپس از اصحاب علی علیه السلام به شمار آمده، بعدها بر همان علی بن ابی طالب خروج کرد و در ردیف دشمنان وی قرار گرفت و همراه خوارج بود، روزی هم از خارجی بودن توبه کرد و کنار رفت و در سال 61 هجری در کشتن امام حسین علیه السلام و یاران وی شرکت داشت و از افراد موثر در این امر بوده، روزی هم که مختار بن ابی عبید تقفی به خونخواهی

امام علیه السلام قیام کرد شبث که خود از کشندگان امام بود در انتقام گرفتن از کشندگان امام با مختار همکاری و همراهی داشت. بعدا رییس پلیس کوفه شد و در کشتن مختار بن ابی عبید نیز دست داشت و در حدود سال 80 هجری درگذشت.

چنین مردمی که کمتر بهره ای از معنویت و روحانیت ندارند کجا می توانند از روح ملکوتی حسین بن علی علیه السلام استفاده کنند و کجا ممکن است که از انعکاس شعاع های نفس مطمئنه امام در نفوس بی استعداد تباه شده خود بهره مند گردند، سخن امام علیه السلام در مقابل اینان به اینجا رسید که فرمود:

نه به خدا قسم مانند بیچارگان و فرومایگان دست بیعت به اینان نمی دهم، و چون بندگان از میدان نبرد با زورگویان نمی گریزم و از شر شما مردم و هر متکبری که ایمان به روز حساب نیاورده است به پروردگار خویش پناه می برم

تدریجا مقدمات شروع جنگ فراهم شد و عمر بن سعد تیری به کمان گذاشت به سوی سپاه ابا عبدالله رها کرد و گفت نزد امیر ابن زیاد شاهد باشید که من پیش از همه جنگ را شروع کردم، جنگ تا حدود ظهر به شدت ادامه داشت و بیشتر اصحاب امام به شهادت رسیدند و امام نماز ظهر را با بقیه اصحاب خود به صورت نماز خوف یعنی دو رکعت به جای آورده و بعد از نماز جنگ همچنان ادامه یافت تا آن که از جوانان بنی هاشم کسی باقی نماند و آنها هم یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و حتی پسران خردسال و شیرخوارگان هم فیض شهادت را یافتند، و تدریجا همان ساعتی فرا رسید که جریان تاریخ اسلام را تغییر داد و در نخستین صفحات تاریخ افتخار شهادت را برای اینان نوشت. قطعا همین گونه است و روزی مانند روز حسین بن علی نیست و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم بیعت حیا .

## تعداد شهیدان سپاه امام علیه السلام

کسانی که روز عاشورا همراه امام علیه السلام به شهادت رسیده اند به تحقیق معلوم نیست که چند نفر بوده اند، اما مشهور آن است که هفتاد و دو نفر به شهادت رسیده اند.

طبری می نویسد که از اصحاب امام حسین هفتاد و دو نفر به شهادت رسیدند، شیخ مفید می نویسد که عمر بن سعد در همان روز عاشورا سر امام علیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد و دستور داد که سرهای شهدای اصحاب و اهل بیت را جدا کردند و همه آنها هفتاد و دو سر بود در زیارت ناحیه مقدسه نیز که در اقبال سید بن طاووس نقل شده است نام هفتاد و دو نفر از شهدا ذکر شده است و این زیارت که تاریخ صدور آن از ناحیه مقدسه سامراء سال دویست و پنجاه و دو می باشد باید از ناحیه مقدسه امام حسن عسکری علیه السلام که در سال دویست و پنجاه و دو می باشد یافته باشد نه از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام چه در این تاریخ یعنی سال دویست و پنجاه و دو هنوز امام زمان تولد نیافته بود و هشت سال دیگر یعنی تا سال دویست و شصت هجری پدرش امام یازدهم علیه السلام زنده بود در این زیارت نام هفده نفر شهدای بنی هاشم و سپس نام پنجاه و پنج نفر شهدای اصحاب ذکر شده است.

## هفتاد و دو شهید زنده

راستی باید در کار این هفتاد و دو نفر بیشتر دقیق شد به این منوال پاسخ داد که چگونه این جمعیت کم توانستند این نهضت عظیم و زنده جاوید را به وجود آورند، اگر امام حسین و یاران او هدف دنیوی می داشتند و مانند بسیاری از افراد عادی مردم در راه یک هدف مادی کشته می شدند امکان پذیر نبود که در دنیا این عظمت را به دست آورند، به اضافه قیافه خود این قیام نشان می دهد

که قیامی مادی و آلوده به اغراض دنیوی و شخصی نیست اهمیتی که این قیام در تاریخ اسلام بلکه تاریخ دنیا پیدا کرد برای همین بود که پیش از این گفته شد و شرح داده شده برای آن بود که اوضاع و احوال جهان اسلام آن روز برای امام ایجاد وظیفه کرد و چنان تشخیص داد که باید به پا خیزد و از جان خویش بگذرد و حفظ اسلام را وابسته به همین قیام دانست.

### هدف ارزشمند قیام

امام حسین علیه السلام در راه یک هدف عالی قیام کرد در راه این که یزید بر سر کار نباشد و او بر سر کار باشد و قیام نکرد، یعنی نه طرفدار شخصی خود بود و نه دشمن شخص یزید، طرفدار حق بود به هر صورتی و در هر قیافه ای که ظاهر می شد، در مقابل باطل قیام کرد چه یزید در راس آن باشد یا دیگری، این هفتاد و دو نفر که با شخص امام هفتاد و سه نفر می شوند برای آن قیام کردند که دین در تاریخ زنده بماند و اگر چنین نبود به همان نتیجه هم نمی رسیدند برای آن قیام نکردند که گناهانشان آمرزیده شود و حساب اینان از مردمی که عمری گناه می کنند، جداست، نه آن که ثروت ها از مال حرام می اندوزند و سپس با یک کربلا رفتن یا مکه رفتن همه را درست می کنند و قسمتی از آن مال های حرام را هم وقف می کنند تا این که خدا از قسمت های دیگر صرف نظر کند.

### شهدای کربلا مردمانی با تقوی

این هفتاد و دو نفر اغلب نه گنهکار بودند و نه بدهکار، رهبر این قیام که امام علیه السلام باشد معصوم بود و از هر گناهی کوچک یا بزرگ در تمام عمر بر کنار جوانان بنی هاشم هم مردانی با تقوی بودند و مقامی در حدود عصمت داشتند اصحاب امام هم در عبادت و تقوی و دین داری برگزیدگان زمان خود بودند،

آیا اینان چنان که بسیاری از مردم گمان کرده اند به مقام شهادت رسیدند تا سنگری برای گنهکاران امت باشند، یعنی اگر پیش از این مسلمانان یا شیعیان با ناراحتی و نگرانی گناه می کرده اند، پس از شهادت امام علیه السلام و یارانش خاطرشان آسوده باشد و با اطمینان کامل هر چه می توانند گناه کنند و هر چه می توانند مردم را فریب دهند و از حساب و عذاب خدا هم بیمی به خود راه ندهند که امام حسین علیه السلام برای شفاعت گنهکاران کشته شد، امام به شهادت رسید تا گناه امت بخشیده شود، مردم گناه کردند و گناه خواهند کرد و کفاره اش را امام داد و کار درست شد عیسی علیه السلام به دار رفت و مسیحیان گنهکار آسوده شدند، امام حسین هم کشته شد و گنهکار امت را بیمه کرد.

#### برداشت غلط از شهادت امام علیه السلام

نعوذ بالله این توجیه و این طرز تفکر که شاید مورد پسند بیشتر عوام باشد درست نقطه مقابل هدف واقعی امام علیه السلام در این نهضت است یعنی او قیام کرد تا مردم بیشتر از خدا بترسند، بیشتر از آثار گناه که در دنیا و آخرت دامنگیر گنهکاران می شود برحذر باشند، بیشتر به انجام فرائض مذهبی توجه کنند قیام کرد تا بساط گناه برچیده شود و دست مردم از منکرات کوتاه گردد و روحیه تقوی در مردم زنده شود، به پا خاست تا امر به معروف و نهی از منکر کند، مفاسد و معصیت ها را جلوگیری کند و ترس از خدا را در دل ها قوت دهد، و مردم را به سوی خدا توجه دهد اثر تربیت قرآن و تعلیمات آن به وجود آید، چنین ملتی است که دروغ نمی گوید، خیانت نمی کند در هر کاری که انجام می دهد درستکار، و شجاع و با شهامت است. جز خدا را پرستش نمی کند و جز به حق تن در نمی دهد و جز زیر بار قانون و حرف حساب نمی رود.

امام کشته نشد تا به مردم بگوید که بعد از شهادت من نیازی به راست گفتن و امانت داشتن و عبادت کردن و تحصیل مال حلال و پرهیز از کارهای حرام و رعایت حقوق مردم نیست، من کشته شدم تا شیعیان من از این ناراحتی‌ها آسوده باشند و عمری با آسودگی خیال گناه می‌کنند، این طرز تفکر برای مسلمانان شرم‌آور است و روح مقدس شهدای راه خدا را که تنها در راه مبارزه با گناه و بی‌دینی به شهادت رسیده‌اند رنج می‌دهد و هیچ امکان‌پذیر نیست که کسی با دوری از خدا به امام نزدیک شود و با خشم پروردگار امام را خشنود سازد و سهمی از معصیت را برای امام کنار بگذارد، تا خدا نتواند از وی بازخواست کند.

### مردم و روح نهضت امام علیه السلام

مردمی که این گونه فکر می‌کنند نه تنها با اسلام و روح نهضت ابا عبدالله خیانت کرده‌اند، بلکه می‌توان گفت اینان دستگاهی با سرمایه شهادت امام در برابر حلال و حرام خدا و ثواب و عذاب پروردگار به راه انداخته‌اند، بدا به حال مسلمانی که نماز نخواند یا روزه نگیرد یا حقوق مردم را رعایت نکند یا به ارتکاب کارهای حرام آلوده گردد، یا از طریق ریا خوردن و کسب حرام زندگی کند و آن گاه دلخوش باشد که من مرید امام حسینم، از این مسلمانان باید پرسید تو چرا مرید امام حسین شده‌ای که نه تو کارهای امام حسین را خوش داری و نه او کارهای تو را خوش داشته؟ او راست می‌گفت، و تو در دستگاه دروغ می‌گویی، او امانت داشت، و تو خیانت می‌کنی، او شب عاشورا را مهلت گرفت تا شبی را به نماز و دعا و استغفار و تلاوت قرآن بگذراند، اما شب‌های تو بیشتر به گناه و کارهای ناپسند می‌گذرد، او در راه خدا از هر چه داشت صرف نظر کرد و تو در راه خدا از پیشیزی نمی‌گذری، بسیاری از مردم مرید

امام حسین علیه السلام شده اند و از این دیدگاه است که او را نشناخته اند و تصور کرده اند که می شود با یک سلام و تعارف امام را طرفدار خود ساخت، همانند بسیاری از مردم که بی جهت منتظر ظهور امام زمان علیه السلام نشسته اند و هیچ نمی دانند که ظهور امام به صرفه آنها نیست، و آن امامی که آنها تصور می کنند هرگز ظهور نخواهد کرد و آن 2 امامی که ظهور می کند پول ها و کارها را بین مریدهای خود تقسیم نخواهد کرد.

### معنی پیامبر و امام

اگر کسی معنی پیامبری و امامت را نیک بشناسد به این گونه اشتباهات گرفتار نمی شود و برای پیغمبر و امام در مقابل دستگاه خدا حسابی باز نمی کند و می داند که عظمت پیغمبر و امام بر پایه بندگی خدا استوار است و جز از راه بندگی پروردگار نمی توان از پیغمبر و امام بهره مند شد، امام حسین علیه السلام روز عاشورا با آن همه گرفتاری و با آن که دشمن حاضر نشد جنگ را برای نماز خواندن چند دقیقه ای هم تعطیل کند در همان گیر و دار جنگ نماز ظهر خود را به جماعت خواند و دو نفر از یاران خود یعنی زهیر بن قین بجلی و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود تا پیش روی وی بایستند و سینه ها را سپر کنند و جلو حمله دشمن را بگیرند تا امام نماز خود را بخواند، این امام چگونه راضی می شود و چگونه می تواند راضی شود که کسی به جای نماز برای وی عزاداری کند و یا به اطمینان شفاعت و طرفداری او واجبات را انجام ندهد و حرام ها را مرتکب شود عزاداری امام علیه السلام باید مردم را دین شناس کند به خدا نزدیک سازد از گناه و معصیت برکنار دارد، علاقه دین را در آنان شدیدتر کند روح توحید را در ایشان زنده کند، بدانند که مجالس عزای ابا عبدالله تنها موقعی باعث خوشنودی خدا و قبول و موجب اجر و ثواب اخروی است که در حدود

بندگی خدای تعالی به انجام رسد و مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد چه خدا را از راه گناه نمی توان عبادت کرد و حرام را نمی توان مقدمه عبادت قرار داد.

### رفتار به تقوی قبول شود

زیرا خدای متعال عملی را قبول می کند که در حدود تقوی به انجام رسد و هر عملی که این طور باشد و مورد قبول پروردگار قرار گیرد، در اصلاح نفس انسان اثر دارد و مرحله ای انسان را پیش می برد امکان پذیر نیست که کاری خوب انجام گیرد و در باطن و روح انسان اثری باقی نگذارد، همان اثر نیک کار نیک است که در مرحله ای به صورت ثواب اخروی ظهور می کند و تا عمل در روح انسان اثر نیک نگذارد معنی ندارد که دارای ثواب باشد و همچنین تا در روح انسان اثر بد نداشته باشد معنی ندارد که دارای عقاب اخروی باشد، چه در اشتباهند مردمی که کارهایی به ظاهر نیک انجام داده اند و کمتر اثری در روح ایشان نداشته است و هیچ آن ها را به کمال نبخشیده است، و در همان مرتبه نازل روحی که بوده اند مانده اند و در عین حال گمان می کنند که ثواب هایی بی شمار برای ایشان آماده است کارهای خوب باید انسان را تربیت کند و سیر و سلوک دهد و بر صلاح و سلامت باطن انسان بیفزاید و رذایل اخلاق را ریشه کن سازد، و به جای آنها فضایل اخلاق را در وجود انسان رشد دهد و نیرومند سازد، و هر گاه این اثرها بر کارهای خوب مترتب نشد باید دانست که آن ها کارهای خوب نبوده و بر خلاف دستور به انجام رسیده و چه بسا که بر خلاف آنچه تصور می شد، آثار بدی هم در نفس انسان داشته است. **فمن كان برجوا**

**لقاء ربه فليعمل عملا صالحا (49)**

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته



## بخش پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

### جاودانگی روز عاشورا

در ماه محرم سال شصت و یک هجری در سرزمین عراق در کنار رودخانه فرات واقعه ای روی داد که در آن روز به لحاظ تاریخی بسیار جزیبی و کوچک و کم اهمیت می نمود، سپاهی عظیم که از طرف دستگاه خلافت اسلامی اموی تجهیز شده بود جمعیتی را که شماره آنان به صد نفر نمی رسید محاصره کردند و تحت فشار قرار دادند تا برای خلیفه وقت بیعت کنند و در مقابل امر وی تسلیم شوند و چون با این جمعیت اندک تن به بیعت ندادند و تسلیم نشدند جنگی سخت در گرفت که مدت آن بسیار کوتاه بود و در کمتر از یک روز کار یکسره شد و همه افراد آن سپاه مختصر کننده شدند و چنان گمان می رفت که این حادثه تاریخی هم مانند صدها حوادث نظیر آن و مهمتر از آن در تاریخ بشر روی داده است و می دهد در گوشه ای از تاریخ ثبت می شود و در اثر مرور زمان در ردیف حوادث کهنه و مرده تاریخ قرار می گیرد.

### گزارش مخالفت عمومی

هنگام وقع این حادثه وضع زندگی مسلمانان جریان عادی خود را از دست نداده بود و هر کس به کار روزانه زندگی خود سرگرم بود کسبه مسلمان به کار و کسب خود مشغول بودند، مسجدهای مسلمانان دایر و نمازها به جماعت برگزار می شد، خطیبان اسلامی بر منبر وعظ سخن از حلال و حرام، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و دیگر موضوعات مذهبی می گفتند.

تنها فصلی که در میان نبود بحث در پیرامون این حادثه به ظاهر بی اثر و زودگذر بود، تنها دستگاه خلافت بود که به دو منظور جریان این واقعه را آنهم به جمال و ابهام به نواحی کشور اسلامی آن روز گزارش داد، یکی آن که مردم از کشته شدن سران نهضت مخالف دستگاه خلافت آگاه شوند و از پیش آمدی که برای ایشان شده است عبرت بگیرند، و دیگر نظایر این قیام تکرار نشود، دیگر آن که دستگاه خلافت خود را در این جریان محق و بی گناه نشان دهد و سران قیام را مردمانی ماجراجو و فتنه انگیز و هر چند حسین بن علی علیه السلام در راس آنان قرار گرفته باشد بر خلاف حق و زورگو معرفی کند.

نه تنها دستگاه خلافت بنی امیه و هواخواهانش بلکه حتی بیشتر مسلمانان آن روز جریان حادثه را به نفع کشندگان امام حسین علیه السلام تعبیر می کردند و تصور می شد که نه تنها اینان به شهادت رسیدند بلکه دیگر کسی از اهل بیت و جز آنان یارای مخالفت با یزید را نخواهد داشت و دل های جریحه دار از شهادت امام هم پس از اندک زمانی در اثر مرور زمان التیام خواهد یافت.

اینان نمی دانستند که این فاجعه چند ساعته در اثر جوهر خالص و حقیقی که در بردار و در اثر انطباق کامل بر واقعیت های عمیق مبارزه حق و باطل گذشت زمان بر وسعت و عظمت و تاثیرات روز افزون آن افزوده خواهد شد در تاریخ وقوع این حادثه فقط چند نفری از اهل بیت عصمت و طهارت بودند که می توانستند این واقعه را ارزیابی کنند و از آثاری که بعد از این در میان مسلمانان و در تاریخ اسلام خواهد داشت سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتارند تا اندازه ای بیرون آورند، و همین چند نفر بودند که توانستند با سخنان خود پرده از روی خبط دستگاه خلافت و اشتباه مردم بردارند و مردم را متوجه کنند که این شهیدان آرام خفته روی خاک با دشمن چه کرده اند و این سرهای

بریده روی نی در آینده تاریخ چه غوغایی به پا خواهند کرد اینان بودند که به عنوان اسیری به این شهر و به آن دیار رفتند و مسیر فکری مردم را تغییر دادند و ساحت مقدس شهیدان خود را از هر گونه اندیشه ای جز اندیشه حق و سعادت مردم تبرئه کردند.

### چرا فاجعه کربلا فراموش نشد؟

اینجا سوالی است که باید به آن توجه کرد و به آن پاسخ داد.

چرا فاجعه شهادت امام حسین علیه السلام کانون و مرکز تمام حوادث تاریخی اسلام و همه قیام های دینی شد، و هیچ قیامی و نهضتی و شهادت دسته جمعی دیگری نتوانست مانند قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام در دنیا عظمت پیدا کند و این فاجعه از همه فاجعه های تاریخ اسلام پیش افتاد. در غزوه احد که در شوال سال سوم هجری در میان رسول خدا و مسلمانان از طرفی و مشرکان مکه از طرفی دیگر نزدیک شهر مدینه روی داد و هفتصد نفر مسلمان در مقابل سه هزار دشمن در اثر اشتباهی که روی داد و چهل نفر از مسلمین فرمانده خود را اطاعت نکردند پس از غلبه و پیروزی بر دشمن شکست خوردند و بیش از هشتاد نفر به شهادت رسیدند و حتی پس از شهادت بدن های غالب آنها مثله شد و وضع بدن ها به جایی رسید که خواهری بدن برادر خود را جز به وسیله خلی که در انگشت وی بود شناخت، در عین حال غزوه احد و شهادت بیش از هفتاد تا هشتاد نفر مسلمان از مجاهدین عظمت فاجعه کربلا را پیدا نکرده است.

### واقعه شهداء فح

واقعه شهداء فح که عده ای از فرزندان رسول خدا در زمان حکومت هادی عباسی نزدیک مکه معظمه به شهادت رسیدند، و همچنین واقعه شهادت شانزده

نفر سادات حسنی که در زندان هاشمیه کوفه به دستور منصور دوانیقی زندانی شدند و یکی بعد از دیگری در آنجا مردند و منصور اجازه نداد که مرده آنها را دفن کنند و پس از آن که همگی مردند دستور داد که سقف زندان را بر سر شانزده نفر فرزندان رسول خدا که در زندان مرده بودند خراب کردند و آنها را غسل ندادند و کفن نکردند و به خاک نسپردند و فاجعه های دیگر تاریخ اسلام از این قبیل، این ها هیچ کدام فاجعه کربلا نمی شود.

### هیچ شهیدی شهید کربلا نشد

نام هیچ یک از این شهدا جای نام امام حسین علیه السلام را نمی تواند بگیرد، حتی نام حمزه بن عبدالمطلب عموی بزرگوار رسول خدا را که در احد به شهادت رسید و از طرف خدا و رسول سید الشهداء لقب یافت نمی توان به جای نام ابا عبدالله گذاشت و اثر این را از آن انتظار داشت ؟

ما نمی خواهیم و شاید نتوانیم با این سوال پاسخ کامل و جامعی داده باشیم، اما می توان گفت قطع نظر از شخصیت رهبر این قیام که قطعاً جهت پیش افتادن آن از باقی قیام ها است یکی از مهم ترین و موثرترین عوامل و علل پیش افتادن نهضت حسینی و قیام ابا عبدالله علیه السلام فصلی است که پس از گذشتن کار و شهادت امام و یارانش بدان ضمیمه گشت.

### رفتار ناشایست دشمن

فصلی که خود دشمن در به وجود آوردن آن اصرار ورزید و ندانسته موجبات رسوایی خود را فراهم کرد و در نتیجه به وسیله اسیران اهل بیت علیهم السلام از طرفی و کشندگان ابا عبدالله علیه السلام از طرفی دیگر به حقیقت و ارزش این قیام به دنیا معرفی گردید، دشمنان امام تا توانستند پس از شهادت شهیدان و تمام شدن کار، هرزگی کردند و بدن های شهدا را لخت کردند، لباس ها را به غارت

بردند، به خیمه ها ریختند و اثاث اهل بیت را غارت کردند، خیمه ها را آتش زدند، خواستند بیمار را در بستر بیماری بکشند، بدن ها را زیر سم اسب ها انداختند، و لگدکوب کردند، سرها را بر نیزه ها برافراشتند، با اسیران داغدیده تندی و درشتی کردند، بر لب ها و دندان های امام خود چوب زدند.

این هرزگی که همه اثرش به زیان دشمن بود و مردم را بیشتر به واقع امر آشنا می ساخت، از کربلا شروع شد و تا سرزمین شام ادامه یافت و شخص بیزید در این هرزگی ها شرکت کرد و سهمی را خود به عهده داشت.

از طرفی دیگر اسیران اهل بیت با کمال بزرگی و بزرگواری و چنان که گویا هیچ کاری نشده و هیچ مصیبتی ندیده اند و بر خلاف تشخیص غالب مردم آن روز که اینان را شکست خورده و از میان رفته و از هستی ساقط شده می پنداشتند هر جا رفتند از پیروزی خویش و رسوایی دشمن سخن گفتند و روزی که بیشتر مردم دشمنان را پیشرفته می دانستند، اینان خود را سرفراز و کامیاب، و دشمن مغرور خود را بدبخت و رسوای تاریخ معرفی کردند، و بر خلاف پیش بینی مردم انقراض بنی امیه را اعلام می کردند.

### هرزگی دشمن در حادثه کربلا

اگر ابن سعد و ابن زیاد هر چند برای مصلحت خود پس از شهادت امام علیه السلام و یارانش نسبت به اهل بیت پیغمبر اظهار ادب و احترام می کردند و آنان را در همان مصیبتی که خود به وجود آورده بودند تسلیت می گفتند و از دفن شهدا مانع نمی شدند، بلکه آنها را پیش از کشته های خود دفن می کردند و اهل بیت را از همان کربلا با احترام و تجلیل و تکریم به مدینه می فرستادند، و هرزگی های دشمنان از طرفی و تبلیغات عمیق تکان دهنده اهل بیت از طرفی

دیگر پیش نمی آمد البته شهادت امام علیه السلام و فاجعه کربلا به این صورت در دنیا منعکس نمی شد و دشمنان امام هم تا این پایه بی آبرو و رسوا نمی گشتند.

این هم کار خدا بود که دشمن خود با زور و جبر مبلغان توانایی را به عنوان اسیری ببرد و در شهرها بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیشتر تماشاگر این حادثه اند سخن بگویند و خود را به آنان معرفی کنند و همه جا رسول خدا را به عنوان پدر یا جد خود نام ببرند.

نخستین فرصتی که به دست اهل بیت آمد توانستند داد سخن بدهند روز دوازدهم محرم بود که آنها را وارد شهر کردند، دیدن شهر کوفه برای اهل بیت بسیار غم انگیز بود چه بیشتر مدت خلافت امیر المومنین علیه السلام در این شهر گذشته بود و دختران امیر المومنین در سال 41 همراه برادرشان امام حسن علیه السلام از کوفه به مدینه رفته بودند و اکنون پس از بیست سال به صورت اسیری وارد شهری می شدند که در حدود چهار سال آنجا سلطنت کرده بودند و مردم عراق که در جنگ های جمل و صفین و نهروان اصحاب و یاران علی علیه السلام بوده اند، اکنون فرزند وی را کشته اند و فرزندان دیگر او را اسیر کرده اند، اما سخنوران اهل بیت چنان که گویی از مدینه و حجاز به کوفه و عراق آمده اند تا سخن بگویند و برای همین است که مردم در کوچه و بازار فراهم گشته اند، کار خود را از همان روز دوازدهم آغاز کردند و هر کدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار و دم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس ابن زیاد در اختیارشان نبود همان جا اگر چه به عنوان جواب دادن به سوال های ابن زیاد حرف خود را می زدند و کار خود را می کردند و آنگاه به زندان کوفه برمی گشتند.

## سخنان جاودانگان کربلا

خطبه ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی نظیر در سینه های مردم جا گرفت، دل ها را تکان داد، تشخیص مردم را عوض کرد، اشک ها را جاری ساخت و مردم را به اشتباه بزرگشان توجه داد، احساسات مردم را برانگیخت، مردم را به ارزش این قیام متوجه ساخت مجال تحریف این حادثه را از دست دشمن گرفت، فاجعه کربلا را به همان صورتی که بود ثبت تاریخ کرد، تشنگی های اهل بیت را ثبت کرد، هرزگی های دشمن را ثبت کرد، وضع روحی اصحاب و یاران امام علیه السلام را چنان که بود در قیافه تاریخ نشان داد.

این سطر نورانی را به نام علی بن الحسین علیه السلام ثبت تاریخ کرد ما که بر حقیق حقیق از مردن چه باک داریم

این جمله را به نام قاسم بن الحسن بر جبهه تاریخ نوشت مرگ در کام من از عسل شیرین تر است قیافه اخلاص و نطق های مسلم بن عوسجه را در این سطر مجسم ساخت ما اگر از یاری تو دست برداریم و در ادای این وظیفه کوتاهی کنیم نزد خدا چه عذری خواهیم داشت، به خدا قسم که تا زنده ام دست از یاری تو بر نمی دارم تا در راه تو جان دهم و پیش از همه یارانت کشته شوم. یک دنیا عظمت روحی و شخصیت و مردانگی سعید بن عبدالله حقی را که امام علیه السلام به او اجازه رفتن داده بود در این جمله خلاصه کرد به خدا قسم اگر کشته شوم سپس زنده شوم باز مرا به آتش بسوزانند آن گاه خاکسترم را به باد دهند و هفتاد بار این کار به سرم آید از تو جدا نخواهم شد تا در این راه به شهادت رسم و نام بشر بن عمرو حضرمی را با یک جمله افتخارآمیز در تاریخ شهدای اسلام جاوید ساخت ای حسین ابن علی درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند، اگر از تو جدا شوم و حال تو را از دگران پرسنده باشم، چرا در حال تنهایی و

بی کسی دست از یاری تو بردارم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد و حسن عاقبت را در این جمله جلوه گر ساخت آیا می شود که من پسر پیغمبر را در دست دشمن گرفتار بگذارم و خود راه سلامت و عافیت را در پیش گیرم خدا چنان روزی را نیاورد نام دیگر شهدای بزرگوار عاشورا با جمله های ذیل که نمودار عظمت و اخلاص و شهادت بی نظیر آنها است ثبت تاریخ کرد.

عمرو بن قرظہ انصاری در حال جان دادن گفت ای پسر پیغمبر آیا وفا کردم و وظیفه خویش را انجام دادم؟

حیین بن مظهر اسدی بر سر بالین مسلم بن عوسجه اسدی گفت مسلم خوشا به حالت که پیش از ما به بهشت می روی .

مسلم بن عوسجه روی خاک می گفت حبیب من که رفتم، اما تو دست از یاری امام برمدار .

ابو ثمامه صاعدی نزدیک ظهر به امام گفت : ای حسین بن علی چه خوب بود که ما نماز ظهر را با تو می خواندیم آن گاه به شهادت می رسیدیم .

اگر خطبه ها و سخنرانی هایی که در شام ایراد شد نبود و اگر مهلت سخن گفتن در مجلس ابن زیاد و یزید به دست خواهر و فرزند امام حسین نمی آمد بسیار مشکل بود که جریان شهادت امام و یاران وی به صورت کنونی در صفحه تاریخ ثبت شود و دست تحریف و خیانت قیافه روز عاشورا را بر خلاف آنچه بوده است منعکس نسازد، و حتی جمله ای را که غلام سیاهی به امام گفته است که مرا از شهادت محروم نکن و بگذار با این روی سیاه رو سفید باشم از یاد نبرد، راستی کمتر فصلی از تاریخ می توان یافت که تا این حد بدون تحریف و بیش و کم و به اتفاق مورخان در بیشتر جزئیات به ثبت رسیده باشد.



## حادثه کربلا بی شبیه ترین فصول تاریخ

به تحقیق می توان گفت که تاریخ عاشورای ابا عبدالله علیه السلام یکی از روشن ترین و بی شبیه ترین فصول تاریخ است، و هیچ دستی نتوانسته است این واقعه تاریخی را بر خلاف آنچه بوده تحریک کند و بنویسد، مانند شیخ مفید و طبری و ابو الفرج اصفهانی جزئیات این فاجعه را چنان که بوده به اتفاق کلمه نوشته اند و چنان که گفتیم جهتش آن است که دشمن بسیار اشتباه کرد و ندانسته اصرار ورزید که جریان این حادثه به وسیله اسیران اهلبیت که خود شاهد جریان روز عاشورا بوده اند و بیشتر از هر کسی می توانند آن را تشریح و توصیف کنند در مرکز حجاز یعنی مدینه گفته شود و روزی علی بن الحسین علیه السلام در بازار کوفه، و روزی دیگر در مسجد جامع دمشق، و مدتی بعد در کنار مدینه با مردم سخن بگوید، و آنان را چنان در جریان قضیه قرار دهد که گویی خود در سرزمین نینوی و روز عاشورا بوده اند.

## یزید و اشتباه بزرگ تاریخی

البته روزی که یزید از این پیشامدها پشیمان شد و درست دریافت که آوردن زنان و کودکان اسیر به کوفه و شام چه اشتباهی بود و چه بهتر همان که کار او و اهل بیت با همان شهادت به انجام می رسید و حساب دیگری باز نمی شد و مجال سخن گفتن در بازارها و انجمن های عمومی به دست آنان نمی افتاد، اما بسیار دیر شده بود و دیگر امکان پذیر نبود که سخن ها به سینه ها باز گردد و منظره هایی که مردم دیده اند و خطبه هایی که شنیده اند نادیده و ناشنیده گرفته شود و اشخاصی را که با صدای بلند در سر بازارها فریاد کرده اند، فرزندان پیغمبر هم که آیه تظہیر درباره شان نازل شده است دیگر بار نامسلمان بدانند و فتنه انگیزی آنها را باور کنند و کشتن آنها را جایز شمارند

اهل بیت عصمت و طهارت بر خلاف غالب مردم که اگر به مصیبتی گرفتار شوند در کتمان آن اصرار می ورزند و آن را از مردم نهفته می دارند اصرار داشتند که تا ممکن است مردم را از آنچه بر سر ایشان آمده آگاه سازند بدین جهت بود که در هر فرصتی جزئیات جریان عاشورا را برای مردم بیان می کردند، و حتی برای امام حسین علیه السلام که بالاترین فضیلت های اسلامی و بشری را دارا بود غالباً همان فضیلت شهادت عنوان می شد.

### سخنرانی امام سجاد در کوفه

امام چهارم با مردم کوفه سخن گفت و در مقابل آنان خطبه خواند و پس از آن که با اشاره ای مردم را خاموش کرد و آرام ساخت، فرمود:

ای مردم هر کس مرا می شناسد که شناخته است و هر کس مرا نمی شناسد اکنون نام و نشان خود را برای وی می گویم، منم پسر آن کسی که با وی بی حرمتی کردند و آنچه داشت ربودند و مال او را به غارت بردند و زنان و فرزندان او را اسیر کردند .

راستی اگر امام چهارم در این فرصت کوتاه سخن از چپاول و غارتگری و هرزگی مردم عراق به میان نمی آورد و یکی دو روز بعد از جریان حادثه که هنوز دستگاه خلافت گرم بود و نمی فهمید که چه خاکی بر سر خویش کرده و با دست خود چه گوری برای خود کنده است، جزئیات واقعه و بی حرمتی های دشمن را بر سر بازار علنی نمی ساخت، بعید نبود که قضایا را در تاریخ اسلام طوری دیگر جلوه می دادند و حتی می گفتند و می نوشتند که بردن اهل بیت به کوفه و شام از نظر تجلیل و تکریم و تسلیت بوده و به هیچ وجه عنوان اسیری و دستگیری و جبر و زوری در کار نبوده است.

## تاریخ صحیح عاشورا

اما امام چهارم علیه السلام در همان سطر اول خطبه خود، تاریخ صحیح عاشورا را گفت و در سینه های مردم نوشت همان گفته ها و شنیده ها و نوشته ها و قرن سوم در تاریخ های عمده اسلامی نوشته شد و کار از آن گذشت که حتی خلفای آینده بنی امیه که تمام قدرت و نیروی دستگاه خلافت را به دست داشتند بتوانند یک سطر آن را جابه جا کنند، و لااقل مسئله غارت کردن خیمه ها یا حتی بردن لباسهای تن امام را از صفحه تاریخ بردارند، و این رسوایی های شرم انگیز را از یاد مسلمانان ببرند، اهل بیت اسیر امام بودند که این قدرت را از دست بنی امیه گرفتند و کاری کردند که نه تنها راه تحریف قضایا به روی دشمن بسته شد، بلکه جزئیات ناجوانمردی های کشندگان امام ثبت تاریخ شد و حتی نام هر کس که هرزگی و ناجوانمردی کرده بود در صفحه تاریخ نوشته شد.

### غارت خیمه ها

شیخ مفید و طبری نوشته اند که هر چه لباس بر تن امام مانده بود، همه را پس از شهادت به غارت بردند، پیراهن امام را اسحاق بن حیوه از تن وی در آورد زیر جامه امام را بحر بن کعب تمیمی برد، عمامه امام را اخنس بن مرثد برد، شمشیر امام را مردی از بنی دارم گرفت، و برد قطیفه امام را قیس بن اشعث بن قیس کندی برد، و بعدها در کوفه او را قیس قطیفه می گفتند.

کفش امام را مردی از قبیله اود که نام او اسود بود از پای امام درآورد، سپس به خیمه ها ریختند و هر چه اثاث و جامه و شتر بود همه را بردند و حتی هرزگی را به آن جا رساندند که چادر از سر زنان می کشیدند، این جزئیات تاریخ را چه کسی نوشت؟ و چه کسی ثبت کرد؟ همان خطبه ها و همان

سخنرانی های اهل بیت بود که چهره تاریخ عاشورا را تا این حد صریح و بی پرده به روی صفحات تاریخ آورد.

### بدن امام علیه السلام لگدکوب کینه ها

تاریخ نه تنها نام ابن زیاد را ضبط کرد که به ابن سعد دستور داد تا بدن امام را لگدکوب اسب ها کنند، بلکه جریان آن را با تمام جزئیات چنان که بوده منعکس نموده و شیخ مفید و طبری و دیگران نوشته اند که ابن سعد هنگامی به خیمه ها رسید که می خواستند امام چهارم را بکشند و دستور داد که کسی متعرض این بیمار نشود و دیگر کسی در خیمه ها مزاحم این زنان داغدیده نباشد، و چون جریان غارت خیمه ها را به وی گفتند دستور داد که هر کس هر چه از اینان برده است باید به ایشان پس دهد، اما احدی از ایشان چیزی پس نداد، پس ابن سعد برای اجرای فرمان ابن زیاد و لگدکوب ساختن بدن مطهر امام علیه السلام داوطلب خواست و شاید هم احتیاط می کرد که اشخاصی را معین کند و دستور دهد مبادا زیر بار این ننگ و رسوایی نروند اما چه احتیاط بی جایی و چه احتمال بی موردی ؟

### پایمال بدنهای شهیدان

به گفته مورخان بزرگ ده نفر داوطلب شدند و با کمال عشق و علاقه بر اسب ها نشستند و آنچه را می خواست انجام دادند، و عجیب این است که نام این فرومایگان هم در تاریخ ثبت شده است و مورخان اسلامی همه آنها را با نام و نشان معرفی کرده اند، طبری و مفید دو نفرشان را نام برده اند، و می گویند از این ده نفر اسحاق بن حیوه حضرمی پیراهن امام را به غارت برد و اخنس بن مرثد حضرمی عمامه از سر امام ربود، اگر امام چهارم به عذر بیماری و خستگی راه اسیری و افسردگی روحی از آنچه در صحنه عاشورا دیده است لب برمی

بست و سخنان بازار کوفه را نگفته بود، و ام کلثوم و زینب دختران امیر المومنین علیها السلام و فاطمه دختر امام علیه السلام هم در بازار کوفه سخن نمی گفتند و فرصت تحریف تاریخ را از دست دشمن نمی گرفتند، کجا بنی امیه اجازه می دادند که این رسوایی ها و این بدبختی ها و این ناجوانمردی ها در تاریخ اسلام نوشته شود و بنی هاشم برای همیشه حریف خود را از میدان دین داری و انسانیت و مکارم اخلاق و طرفداری از مردم مسلمان برانند.

آن روزی که این سخنرانی ها ایراد می شد و این خطبه ها به گوش مردم می رسید جز خود آن گویندگان که نیک می دانستند چه می گویند و چه می کنند و در ارزیابی سخنان خود هیچ گونه اشتباهی نمی کردند، بقیه مردم نمی توانستند دریابند که این خطابه های اهل بیت گاهی در بازار و دم دروازه ها گاهی در مجلس عمومی و گاهی در مسجد و با مسلمانان نماز گزار تاریخ عاشورا را چگونه خواهد ساخت و در آینده نزدیک فهم و تشخیص مردم را تا چه حد عوض خواهد کرد و بیشتر مردم بیش از این نمی فهمیدند که مردمی پدر کشته و داغدار از فشار مصیبت سخنی می گویند و ناله ای می کنند و اشکی می ریزند و شاید احتمال نمی دادند که این گفتارها دنباله همان نقشه خدایی است که سهمی است که اینان در جریان این نهضت عظیم و عمیق به عهده دارند و کار امام بدون این تشریح و تفسیری که به وسیله این گویندگان گفته می شود به کمال خویش نمی رسد و راستی خطر آن است که فردا این قیام خدایی را که پاک ترین مردمان اسلام رهبری آن را به عهده داشته اند جنبشی مادی و نهضتی آلوده به اغراض دنیوی نشان دهند و برای همیشه حقیقت امر بر مسلمانان و نسل های آینده شان پوشیده بماند و جز چند صفحه تاریخ (سفارشی تحریف شده) در اختیار آنها نباشد.

همین حساب ها بود که علی بن الحسین علیه السلام را از بیماری و سوگواری که داشت و زینب کبری و خواهر و برادر زاده اش را از اسیری و داغداری فراموش داد، و به جای آن که قیافه مردمانی بیچاره و داغدار و دست به دامن دشمن به خود بگیرند با قیافه هایی که نمودار تصمیم و اراده و پیروزی و موفقیت و تعقیب مبارزه بود به تبلیغ پرداخت و از هر فرصتی هر چه کوتاه استفاده کردند تا آن جا که اگر کسی از روی ناشناسی و گمراهی به آنان فحش و ناسزا هم می گفت باز آن را فرصتی مغتنم می شمردند و به همین بهانه با وی سخن می گفتند و مرد ناسزاگو را چنان منقلب می کردند که همان جا توبه می کرد و با اهل بیت هم صدا می شد و از آنچه گفته بود توبه می کرد.

#### هوشیاری اهل بیت اسیر

هوشیاری اهل بیت کاری کرد که فحش ها و ناسزاگویی ها هم در جریان منافع ایشان قرار گرفت، و غنیمت شمردند که اگر چه به عنوان بدگویی هم شده کسی با آنها سخن بگوید و یا در مقام شماتت آنها برآید تا بتوانند حرف خود را بگویند و پرده های اشتباه مردم را بالا زنند.

امام چهارم در مقابل مردم کوفه پس از آنکه سطری از هرزگی های دشمن را ثبت تاریخ کرد چنین فرمود:

منم پسر همان کسی که او را در کنار رودخانه فرات سربریدند بدون آن که او خونی ریخته باشد یا حقی به گردن او باشد، یعنی او را بی گناه کشتند منم پسر آن کس که او را به قتل صبر کشتند و پس از آن که دیگر نیروی جنگ و مقاومت نداشت و ناتوان افتاده بود بر سر او ریختند و او را به شهادت رساندند و همین افتخار ما را بس است .

امام چهارم با این جمله مردم را ناچار ساخت که در جریان شهادت امام بیشتر بررسی کنند چه تنها کشته شدن را نمی توان افتخاری به حساب آورد، آن هم افتخاری که دیگر با داشتن آن نیازی به افتخار دیگری نباشد، امام علی ابن الحسین علیه السلام می گوید ما را همین افتخار بس که خون ما را ریختند و مال ما را بردند و نسبت به ما هرزگی و بی احترامی کردند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند، امام می خواهد مردم را متوجه کند که این قیام برای چه بود، و رهبر این قیام چه می خواست، و چه کرد، اگر حساب این بود که او هم می خواست خلیفه شود و چون خلافت را دیگری برده بود ناراحت بود و جان بر سر آرزوی خلافت نهاد و مال و جانش در این راه به باد رفت، چنین کشته شدنی نه تنها مایه افتخار نیست، بلکه موجب شرمندگی است و کجا می شود که امام چهارم به آن افتخار کند و بگوید که همین افتخار ما را بس است؟!!

### شهادت و افتخار

این جمله سبب شگفتی مردم شد که چگونه این پیش آمدها موجب چنین افتخاری است مگر کم مردم کشته می شوند؟ و مگر در مبارزه های سیاسی کم جان ها به یاد می رود؟ و مگر در فتنه ها و آشوب های اجتماعی کم مال و زندگی و اثاث مردم به غارت می رود؟ این چه افتخاری است که مال انسان را ببرند و خانه انسان را آتش بزنند، و عزیزان انسان را بکشند اینها مصیبت است، نه مایه افتخار، و از طرفی دیگر این جمله مردم را به تحقیق و کنجکاوی و بررسی بیشتری وادار کرد، تا جای این قیام و ارزش آن را در تاریخ اسلام پیدا کنند، و راستی بنگرند که اینان چه می گفتند؟ و حرف حسابشان چه بود؟ و چرا مانند باقی مردم و دیگر مسلمانان آرام و خاموش نشستند؟ و چرا هیچ یک از پیشنهادهای دستگاه خلافت را نپذیرفتند، چه عیبی داشت که امام حسین با یزید

بیعت می کرد و با کمال احترام در میان مسلمانان زندگی می کرد؟ و آن همه عزیزان خود را که از دست داد برای خود نگه می داشت؟ و جان بر سر این مخالفت و مبارزه نمی گذاشت؟

#### امام چهارم اندیشه های خفته را بیدار ساخت

امام چهارم با این جمله هایی که گفت گوش های مردم را برای شنیدن آماده ساخت، و اندیشه ها را برانگیخت و مردم خفته ای را بیدار کرد، بیشتر مردم شاید می گفتند خوب شد که این دسته را کشتند و زندگی مردم به وضع عادی خود باز آمد و راه های عراق که چندی بسته بود باز شد، و رفت و آمد که چندی به سختی انجام می گرفت به حال عادی برگشت، اما در میان افکار این مردم امام چهارم یک باره فریاد می کند که ما را کشتند و هر چه داشتیم به غارت بردند و ما را همین افتخار بس، این تعبیر را تکان می دهد و انگیزه ای برای تحقیق و کاوش بیشتری در ایشان پدید می آورد.

#### امام چهارم سپس فرمود:

ای مردم شما را خدا قسم آیا می دانید که روزی به پدرم نامه ها نوشتید و او را فریب دادید، و عهد و پیمان خود را با او محکم ساختید و سپس خود به جنگ وی برخاستید، هلاکت باد شما را از این توشه ای که برای خود پیش فرستادید و رسوایی باد شما را از این تدبیر ناپسندی که بر آن استوار گشتید، فردای قیامت که شما را با رسول خدا روبرو کنند چگونه با او روبرو خواهید شد؟ و با چه دیده ای به او خواهید نگریست؟ آنگاه که شما را مخاطب سازد و بگوید شما که فرزندان مرا کشته اید و نسبت به من بی احترامی کرده اید از امت من نیستید.



همین چند جمله امام فکر مردم کوفه را دگرگون ساخت و چهره خندان مردم که بیشتر به منظور تماشای اسیران بیرون آمده بودند گرفته شد، عقده گلوها را گرفت، اشک در چشم ها حلقه زد هر چه مردم می خواستند خود را ضبط کنند امکان پذیر نبود بالاخره نالم مردم از گوشه و کنار جمعیت بلند شد جمله های توییح آمیز به یکدیگر می گفتند، یکی می گفت چه کار بدی کردید و خود را هلاک ساختید، دیگری گفت چه می شود کرد و فعلا چه کاری از دست ما ساخته است.

### موج اشک و آه مردم

بار دیگر امام علیه السلام در میان موجی از اشک و آه مردم فرمود:  
خدای رحمت کند مردمی را که نصیحت مرا قبول کنند و سفارش مرا درباره خدا و رسول خدا و اهل بیت، پیغمبر به کار بندند، زیرا، بر ما است که از رسول خدا پیروی کنیم .

با همین خطبه کوتاه چنان انقلابی در مردم پدید آمد که فریادها بلند شد، ای فرزند رسول خدا ما همگی سخنت را می شنویم، و فرمان تو را می بریم، و عهد و پیمان تو را به کار می بندیم و از تو روی بر نمی تائیم، و به دیگری روی نمی آوریم، هر چه خواهی بفرما که برای انجام آن آماده ایم، با هر که می جنگی خواهیم جنگید، و با هر که سازگاری سازگاریم، و حتی برای دستگیری یزید دست به کار می شویم و از مردمی که بر تو ستم روا می دارند بیزاریم، از این گفته های مردم کوفه که ابن طاووس نقل می کند چنان برمی آید که هنوز مقصود امام را نفهمیده اند و شاید تصور می کنند که او هم سر جنگ دارد و پی قشون و سپاه می گردد، اینان هنوز نمی دانستند که از نظر قیام و نهضت و شهادت، کار با انجام رسیده است و دیگر نیازی به جنگ و خونریزی و شمشیر

کشیدن نیست، آنچه مانده و باید به انجام رسد همین سخنرانی ها و خطبه ها و گفتارها که تنها وسیله منعکس کردن جریان عاشورا است.

در تاریخ اسلام و در افکار مسلمین علاوه بر این پیمان و عهدی که با امام چهارم می بستند و این اطمینانی که به او می دادند بیشتر از پیمانی که با پدرش امام حسین بسته بودند اطمینانی که به او داده بودند ارزش نداشت و به هیچ وجه قابل اعتماد و اطمینان نبود و از قبیل همان بیعتی بود که با مسلم بن عقیل بسته بودند، و همان نامه هایی که به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته بودند.

از این رو امام چهارم فرمود:

هیئات هیئات ایها الغدره المکره حیل بینکم و بین شهوات انفسکم اتر بدون  
ان تاتوا الی کما ایتیم الی ابی من قبل کلا و رب الراقصات فان الجرح لمایندمان،  
قتل ابی صلوات الله علیه بالامس و اهل بیته معه، و لم ینس تکل رسول الله و  
تکل ابی و بنی ابی و وجده بین ابهاتی و مرارته بین حناجری و حلقی، و عصمه  
تجری فی فراش صدری، و مسالتی ان تکنونوا لالنا و لا علینا

و لا غرو ان قتل الحسین فشیخه      قد کان خیرا من حسین و اکرما  
فلا تفر حوا یا اهل کوفان بالذی      اصیب حسین کان ذلک اعظما  
قتیل بشرط النهر روحی فداوه      جزاء الذی ارداه نار جهنم  
ثم قال : وضینا منکم راسا فلا یوم لنا و لا یوم علینا .

کوفیان هرگز کامروا نباشید

هرگز هرگز ای بی وفایان و پیمان شکنان، هرگز کامروا نباشید، آیا می خواهید که با من همان رفتار کنید که با پدران من کرده اید، نه به خدا قسم، هنوز زخم دل بهبود نیافته، دیروز پدرم و جوانانش به شهادت رسیدند، هنوز دفاع رسول خدا و داغ پدر و برادرانم را فراموش نکرده ام و اندوه آن راه نفس

بر من گرفته است و تلخی آن درگاه من جای دارد و غصه های گلوگیر آن به حلق و سینه من فشار می دهد، از شما همان خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما کشته شدن حسین بن علی هم عجیب نیست مگر پدرش علی را که بهتر بود نکشته اند، ای مردم کوفه شما بودید که علی را کشتید، جانم فدای پدری باد که در کنار فرات به شهادت رسید و کیفر کشندگان او دوزخ است ؛ سپس فرمود ما از شما سر به سر راضی هستیم که نه روزی دوست ما باشید و نه روزی دشمن ما.

امام چهارم دیگر سخن نگفت و فرصتی برای سخن گفتن به دست نیاورد تا روزی که اهل بیت را به مجلس رسمی و عمومی ابن زیاد آوردند، آنجا هم فرصتی کوتاه به دست امام آمد و آن را از دست نداد و با چند جمله ای هر چند کوتاه در مجلس اثر گذاشت.

#### امام سجاد در مجلس عمومی ابن زیاد

امام چهارم را بر ابن زیاد عرضه داشتند یعنی بر وی عبور دادند و نزد او بیا داشتند از امام پرسید تو کیستی ؟ گفت علی بن الحسین، گفت مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ امام فرمود برادری داشتم که نام او هم علی بود و مردم او را کشتند، یعنی گناه را به خدا نسبت مده و بی ربط مگو، کشنده علی بن الحسین در کربلا مردم بوده اند نه خدا، ابن زیاد گفت این گونه نیست خدا او را کشت، امام در پاسخ وی قرآن تلاوت کرد **الله یتوفی الانفس حین موتها** یعنی جانها را در هنگام مرگ خدا می گیرد، اما کشنده او خدا نیست، ابن زیاد که جوانی اسیر و بیمار چند بار سخن او را برگرداند به خشم آمد و گفت تو هنوز رمق داری که در جواب من ایستادگی کنی ؟ او را بیرید و گردنش را بزنی، در آنجا اگر چه زینب کبری بسی پریشان و نگران شد اما امام چهارم تنها پاسخی

که به ابن زیاد داد این بود که گفت: اگر مرا کشتی ابن زنان را با که خواهی فرستاد و سپس فرمود پس از کشتن من مردی پرهیزکار و مسلمان همراه این زنان بفرست که ایشان به دستور اسلام رفتار کند.

امام چهارم حتی یک جمله از این قبیل نگفت که خواهش می‌کنم، مرا نکش یا لطفاً از کشتن من صرف نظر فرما بلکه فرمود هرگاه من کشته شوم مردی بی تقوی و نامسلمان همراه این زنان مفرست. <sup>(50)</sup>

### پیروزی با کیست؟

در شام هم چند فرصتی به دست امام آمد و از هر کدام در حدود امکان استفاده کرد در بازار دمشق که علی بن الحسین اسیر و گرفتار بود ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله تیمی جلو آمد و به شماتت امام سجاد را گفت ای علی بن الحسین در این مبارزه پیروزی با که بود؟ یعنی چه خوب شکست خوردید و چه دشمنان شما خوب پیروز شدند، امام در پاسخ وی فرمود: اکنون که وقت نماز می‌رسد اذان بگو و اقامه بگو تا بدانی و خوب بفهمی که پیروز کیست و مبارزه به نفع کدام طرف بوده است، یعنی تو خود که از طایفه تیم قریش هستی و شاید به عللی از شکست بنی هاشم خوشنود می‌شوی و لذت می‌بری تا مسلمان هستی به حکم اسلام باید هم در اذان و هم در اقامه بگویی اشهد ان محمدا رسول الله و فرزندان و وارثان این محمد که بدون نام بردن و درود فرستادن بر او نماز هیچ مسلمانی پذیرفته نیست، مائیم نه دیگران و تا روزی که اسلام برقرار است عزت افتخار ما آل محمد پایدار و برقرار خواهد بود، این جمله کوتاه عجیب را هم امام چهارم در پاسخ یک نفر دیگر فرمود، و شاید هم آرام و بی صدا بیان داشت، اما همین جمله‌های آرام و بی صدا در تاریخ صدا می‌کند و عکس العمل نشان می‌دهد و گاه یک جمله است که کتاب‌ها و

سخنرانی‌ها و مقاله‌های بسیار مهم به وجود می‌آورد و هر چند در آن موقع نه ابراهیم نه طلحه و نه دیگران نمی‌توانستند سر از این حساب‌ها درآورند و از کمیت این جمله کوتاه گذشته به کیفیت آن توجه کنند، اما خود امام چهارم می‌دانست که اگر برای گفتن همین یک جمله به شام آمده بود و در این سفر جز این سخن کوتاه را نمی‌گفت، برای تامین مقصودی که در نظر است همین جمله کافی است و آنان که امروز نمی‌توانند به این حساب‌ها برسند در آینده بسیار نزدیک بر نقشه حسین بن علی علیه السلام و یاران و اهل بیت او آفرین خواهند گفت.

### امام سجاد در میان مردم شام

فرصت دیگری در بازار شام به دست امام چهارم آمد و آن هنگامی بود که اهل بیت را بر در مسجد دمشق همان جا که معمولاً اسیرها را نگاه می‌داشتند به پاداشته بودند و مراسمی هم در میان ایشان بود، پس یکی از پیرمردان شام رسید و گفت: **الحمد لله قتلکم و اهلکم و قطع قرون الفتنه** شکر خدا را که شما را کشت و از میان برد و شما مردم فتنه‌انگیز را نابود ساخت آنگاه در دشنام دادن و ناسزا گفتن به اهل بیت کوتاهی نکرد، امام چهارم صبر کرد تا هر چه می‌خواست گفت و گفتار وی به پایان رسید، آن‌گاه امام روی سخن با او داشت و پاسخ داد نه بد فرمود؟ نه ناسزا گفت؟ نه از وی گله کرد که چرا فحش می‌دهی؟ نه.

امام سجاد علیه السلام در این موقع هم بیمار بود و هم مسافر بود، و رنج راه از کوفه تا دمشق را دیده بود هم داغ‌دیده و مصیبت زده بود، علاوه بر شهری وارد شده بود که در آن تاریخ، کانون دشمن و دشمنان آل عصمت بود. این مرد شامی هم دشنام‌ها داد، ناسزاها گفت، اظهار خوشحالی کرد و خدا را بر آنچه پیش آمده بود شکر و سپاس گفت، چه کس می‌تواند با این همه موجبات ناراحتی و

عصبانیت عصبانی نشود و سخنی تند و ناروا در مقابل آن همه نارواهایی که شنیده نگوید، هر که باشد نمی تواند خود را ضبط کند، اما امام سجاد علیه السلام مانند یک معلم مهربان دلسوز و مانند کسی که از این مرد شامی جز مهربانی و احترام و ادب چیزی ندیده است با کمال خوشرویی و نرم خوئی از وی پرسید که قرآن بلد نیستی؟ گفت چرا فرمود این آیه را نخوانده ای **قل لا اسالکم علیہ اجرا الا الموده فی القربی؟** (51)

گفت چرا فرمود: خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله به خدا قسم ما هستیم، امام چهارم علیه السلام با همین یک سوال دل آن پیرمرد را از جا کند و در ضمیر او غوغایی به پا کرد، سپس سوال کرد، این آیه را نخوانده ای در قرآن و آت ذالقربی حقه؟ گفت: چرا، فرمود: از این آیه هم مراد خود ما هستیم، باز پرسید این آیه را نخوانده ای؟

**انما یرید الله لیذهب عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** (52).

گفت: چرا فرمود: مائیم آن اهل بیتی که خدا شهادت به طهارت و عصمت ایشان داده است، مرد شامی دست به دعا برداشت و سه مرتبه گفت خدایا توبه کردم و از کرده خویش پشیمانم خدایا من از دشمنان آل محمد و از کشندگان اهل بیت رسول خدا بیزارم، چگونه بود که من قرآن می خواندم و به این آیه ها توجه نداشتم.

### امام سجاد و مجلس یزید

فرصت دیگری که به دست امام سجاد علیه السلام افتاد در مجلس رسمی یزید بود هنگامی که برای اولین بار اسیران اهل بیت را بر وی وارد کردند، امام چهارم که از کوفه تا آنجا زیر زنجیر بود فرمود یزید تو را به خدا قسم چه گمان می بری اگر پیغمبر خدا ما را به این حال بنگرد؟ این جمله بسیار موثر بود و قابل توجه

در اثر همین جمله یزید دستور داد که زنجیر را از امام سجاد علیه السلام برداشته و در اثر همین جمله هر که آنجا بود منقلب شد و گریه کرد، از این ها مهمتر تعبیر امام بود که یزید را به نام او خطاب کرد و بر حسب آنچه معمول بود او را امیر المومنین نگفت. آری این سند ارزنده را هم در تاریخ اسلام ثبت کردند که ما اهل بیت پیغمبر حتی زیر زنجیر و در موقع اسیری هم به یزید امیر المومنین نمی گوییم و او را به جانشینی رسول خدا و خلافت پیغمبر نمی شناسیم، این شما و این تاریخ اسلام از اسیران اهل بیت یک نفر نبود که یزید او را جز به نام او بخواند.

### بهترین فرصت در شام

بهترین فرصتی که در شام به دست امام چهارم بود که خطیب رسمی بر منبر رفته برای مردم در بدی علی بن ابیطالب و فرزندان او علیهم السلام و خوبی معاویه و فرزندان او داد سخن می داد که امام چهارم به یزید گفت به من هم اجازه می دهی روی این چوب ها بروم و سخنانی چند بگویم که هم خدا را خوشنود سازد و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب باشد.

در سخن کوتاه امام لطیفه هایی بسیار شیرین نهفته است و می توان گفت گفتنی های خود را امام علیه السلام در همین جمله کوتاه خلاصه کرد، چه اولاً تعبیر به منبر نکرد. گفت اجازه بده بر این چوب ها بروم، یعنی نه هر چه را به شکل منبر بسازند و روی آن کسی صحبت کند می توان آن را منبر نامید، این چوب ها وسیله ای برای از میان بردن منبرها است، و این خطیب گوینده دین به دنیا فروخته ای است که راضی شده مخلوقی از او خشنود و خدا بر وی خشناک باشد و جای او دوزخ است، سپس امام فرمود: می خواهم سخنانی بگویم که خدا را خشنود کند، یعنی آنچه بر زبان این خطیب می گذرد موجب خشم

خداست یعنی با بدگویی به مردی مانند امیر المومنین علیه السلام نمی توان خدا را  
خشنود ساخت.

می خواهم سخنانی بگویم که برای شنوندگان موجب اجر و ثواب باشد، یعنی  
شنیدن آنچه این خطیب می گوید جز گناه و بدبختی برای این مردم اثری ندارد  
و جز انحراف مردم ثمره ای بر آن بار نمی شود، مردم اصرار می کردند که یزید  
اجازه دهد و او با اصرار امتناع می ورزید و آخر گفت اینان مردمی هستند که  
در شیرخوارگی و کودکی دانش را به خوردشان داده اند، و اگر او را فرصت  
سخن گفتن دهم مرا رسوا می کند، اصرار مردم کار خود را کرد و امام چهارم  
علیه السلام پا به منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دل ها از جا کنده شد و اشک ها  
فرو ریخت و شیون از میان مردم برخاست و ضمن خطابه خویش جای اهل  
بیت را در حوزه اسلامی مشخص نمود و چنین فرمود:

#### خداوند به ما فضیلت ها بخشیده

ای مردم شش چیز را خدا به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر هفت  
پایه استوار است: علم نزد ماست، حلم نزد ماست، جود و کرم نزد ماست،  
فصاحت و شجاعت نزد ماست، دوستی قلبی مومنین از آن ماست یعنی به زور و  
جبر نمی توان مردم را ارادتمند و دوست و طرفدار خویش ساخت، خدا چنان  
خواسته است که مردمان با ایمان ما را دوست بدارند و نمی شود با هیچ وسیله  
ای نمی توان مانع این کار شد و کاری کرد که مردم دیگران را دوست بدارند و  
ما را دشمن بدارند برتری ما بر دیگران هم بر این هفت پایه استوار است، پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و آله از ماست، وصی او علی بن ابیطالب از ماست، حمزه سید الشهداء از  
ماست، جعفر طیار از ماست، دو سبط این امت حسن و حسین از ما می باشند،  
مهدی این امت و امام زمان از ماست.



یعنی اول باید یزید برود این افتخارات را اگر می شود از ما اهل بیت سلب کند و به نام خود ثبت نمایند و آن گاه با ما درافتد و گرنه تا روزی که افتخارات اسلام به دست ما است چگونه می توان ما را گمنام یا بدنام ساخت، و حق ما را به دیگران متوجه ساخت.

سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جایی رسید که ناچار شدند سخن امام را قطع کنند و دستور داد تا موذن اذان بگوید، امام هم ناچار سکوت کرد و باز از فرصتی که پیش آمد استفاده کرد، یعنی چون موذن گفت **اشهد ان محمدا رسول الله** عمامه از سر برگرفت و گفت ای موذن تو را به حق همین محمد که خاموش باش سپس رو به یزید کرد و فرمود:

آیا این پیامبر ارجمند بزرگوار جد تو است یا جد ما؟ اگر بگویی جد تو است همه می دانند که دروغ می گویی و اگر می گویی که جد من است پس چرا پدرم را کشتی و مال او را به غارت بردی، و زنانش را اسیر کردی؟ سپس دست برد و گریبان چاک زد و سخن را تا آنجا ادامه داد که مردم را منقلب ساخت و با پریشانی متفرق شدند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

## بخش ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

### بازگشت اهل بیت به مدینه

تاریخ نهضت و قیام مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام والسلام یکی از پرافتخارترین فصول تاریخ اسلام است، و این دوره کوتاه کمتر از یکسال هر چند از نظر کیفیت و آثاری که بر آن بار شد بسیار پراثر و جاوید و زوال ناپذیر است، می توان مبدا این دوران کوتاه تاریخی را از اواخر ماه رجب سال شصت هجری مقارن حرکت ابا عبدالله علیه السلام از شهر مدینه به طرف مکه قرار داد و پایان آن را هم بازگشت اهل بیت عصمت و طهارت به مدینه طیبه دانست، هر چند تاریخ ورود اهل بیت به مدینه معلوم نیست و نمی دانیم که چند ماه در شهر دمشق اقامت کرده اند، و در چه تاریخی دقیقا از شام رهسپار مدینه گشته اند، و چه مدتی در راه شام تا به مدینه بوده اند؟

اما اجمالا می توان مطمئن بود که از حرکت اهل بیت از مدینه در ماه رجب هنوز یک سال تمام نمی گذشت که امام چهارم علیه السلام با خاندان عصمت و طهارت پس از گذراندن دوران اسارت به مدینه بازگشتند و مستقیما از شهر دمشق راه مدینه را در پیش گرفتند.

اما آمدن اهل بیت از شام به طرف عراق و رسیدن آنها در اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر به کربلا را به هیچ وجه نمی توان باور کرد، یا سندی قابل اعتماد برای این افسانه تاریخی به دست داد، اهل بیت عصمت در ماه رجب سال 60 از مدینه به مکه رفته اند و در ماه ذی حجه همان سال از مکه رهسپار عراق شده اند. و در محرم سال 61 پس از شهادت امام علیه السلام و یاران بزرگوارش به عنوان

اسیری به کوفه رفته اند، و پس از آنکه مدتی در کوفه گرفتار بوده اند طبق دستوری که از شام رسید آنان را به شام فرستادند و از آنجا هم بعد از مدتی که معلوم نیست به مدینه طیبه بازگشته اند.

### تاریخ حرکت اهل بیت از کوفه

حق آن است که تاریخ حرکت اهل بیت از کوفه به شام و تاریخ رسیدن آنان به شهر دمشق و مدت توقیف اسیران آن عصمت در مرکز حکومت یزید و تاریخ حرکت آنان از دمشق به طرف مدینه و تاریخ ورود آنان به شهر مقدس مدینه هیچ کدام از اینها به درستی معلوم نیست و نمی دانیم که هر یک از این وقایع و حوادث در چه تاریخی روی داده است و چنانچه بخواهیم که از روی شواهد تاریخی احتمال را ترجیح دهیم و تاریخ هم یک از این حوادث را هر چند به حدس و گمان نه از روی یقین و تحقیق بررسی کنیم می توان گفت که اهل بیت امام حسین علیه السلام پس از آنکه روز دوازدهم محرم سال 61 هجری وارد کوفه شدند و در حدود یکماه یعنی تا حدود بعد از نیمه ماه صفر در کوفه زندانی بوده اند و یکی دو روز پیش از اربعین آنان را به شام فرستاده اند و چنان که برخی نوشته اند در حدود نیمه ماه ربیع الاول وارد دمشق شده اند.

اما نمی توان دانست که تا چه تاریخی در دمشق مانده اند، و در چه تاریخی نیز از آنجا حرکت کرده اند، و در چه تاریخی به مدینه رسیده اند، و راستی اگر مدرکی قابل اعتماد و استناد می داشتیم که اسیران اهل بیت در چهلم شهادت امام به کربلا آمده اند می گفتیم که این امر در موقع رفتن به شام بوده نه در موقع برگشتن از شام زیرا اگر چه برخی نوشته اند اهل بیت را در حدود سه روز بعد از نیمه ماه صفر که دستور حرکت دادن ایشان از شام رسید به شام فرستاده باشند، هیچ بعید به نظر نمی رسد که از طریق کربلا بگذرند و روز

بیستم ماه صفر آنجا باشند و آرامگاه مقدس عزیزان و شهیدان خود را زیارت کنند و آنگاه رهسپار دمشق گردند.

اما انصاف این است که برای همین سخن هم سند مورد اعتماد نداریم و فقط شواهد و مویداتی در گوشه و کنار تاریخ می توان به دست آورد، اما احتمال آنکه اهل بیت روز اربعین وارد شام شده باشند یا در چنان روزی به مدینه رسیده باشند، یا در آن روز از دمشق به طرف مدینه حرکت کرده باشند هیچ کدام از این مطالب را نمی توان باور کرد، و چه بهتر که در ایام عاشورا و اربعین اسمی از این گونه مطالب بی ماخذ برده نشود و به همان چه بوده و روی داده و ماخذ آن در دست ما است اکتفا شود، نه امام چهارم علیه السلام از شام به عراق آمده و نه اهل بیت عصمت در بازگشت از شام به کربلا آمده اند و نه جابر بن عبدالله انصاری و عطبه بن سعد بن جناده عوفی در زیارت اربعین خود با امام چهارم علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت ملاقات کرده اند، و در هیچیک از روایات مربوط به زیارت جابر و عطیه نامی و اثری از ملاقات این دو بزرگوار یا امام سجاد علیه السلام و اهل بیت در کار نیست، و قصه پردازان آن را ساخته و پرداخته اند، تنها گفته سید بن طاووس رحمه الله و رضوانه علیه در لهوف است که بر خلاف شواهد تاریخی و جغرافیایی اهل بیت را در بازگشتن از دمشق از دو راهی عراق و حجاز (که علمای جغرافی هم آن را نمی شناسند) رهسپار عراق می کند و روز چهارم عاشورا به کربلا می آورد <sup>(53)</sup>.

### قیام کربلا مصون از تحریف

اما باید توجه داشت که تاریخ نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نسبت به بسیاری از فصول تاریخ از تحریف مصون و محفوظ مانده است و این قیام به قدری صریح و روشن و غیر قابل انتظار بوده که حتی دشمنان امیر المومنین

علی بن ابیطالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده اند و زبان به ستایش آن گشوده اند و هر کس برای نوشتن و نگارش این فصل از تاریخ اسلام قلم به دست گرفته است، طبری یا ابو الفرج اصفهانی یا ابن واضح کاتب و یا شیخ مفید رهبر عالی قدر شیعیان در اواخر قرن چهارم جز بر مبنای عظمت و بزرگی و شجاعت و صراحت و مردانگی و حریت و آزاد منشی و جوانمردی رهبر این قیام چیزی ننوشته اند، چه نهضت و قیام ابا عبدالله در سال 60 و 61 هجری در زمینه ای و به صورتی انجام یافت که می توان گفت فرصت تحریف را از دست همان کسان که شاید از تحریف تاریخ بیم و هراسی نداشتند گرفت و نتوانستند این فصل مقدس تاریخ را تحریف کنند و چهره درخشان قیام ابا عبدالله را به صورتی دیگر جلوه دهند.

کسانی که فصلی از تاریخ را تحریف می کنند یا شخصیتی را بر خلاف آنچه هست جلوه می دهند، در صورتی دست به چنین کاری می زنند که زمینه را برای آن مساعد ببینند و راهی برای مشتبه ساختن امر بر مردم پیدا کنند اما بسیار می شود که حتی مخالف و دشمن هم نمی تواند جز از بزرگی و بزرگواری کسی سخن بگوید و جز به پاکی و پارسایی او را بستاید، دشمنی ابو سفیان اموی در سال هفتم هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مقتضی بود که تا ممکن است نزد امپراطور روم شرقی از رسول خدا بدگویی کند و امانت و راستگویی و بزرگواری وی را نهفته دارد و رسول خدا را مردی جاه طلب و دروغگو معرفی کند، اما فرصت این خواسته را پیدا نکرده و بر خلاف میل و مصلحت خود ناچار زبان به ستایش رسول خدا گشود و بهتر از هر دوست و مسلمانی او را به بزرگی و بزرگواری معرفی کرد.

## نامه پیامبر به سران حکومتها

در اواخر سال ششم و اوائل سال هفتم هجری بود که رسول خدا ﷺ پادشاهان و زمامداران مجاور شبه جزیره عربستان را به وسیله نامه هایی که فرستاد بدین اسلام دعوت کرد و چنانکه صاحب طبقات می نویسد در محرم سال هفتم هجری در یک روز شش سفیر رسول خدا با شش نامه از مدینه رهسپار شد، عمرو بن امیه ضمری با نامه ای برای نجاشی امپراتور حبشه، و دحیه بن خلیفه کلبی با نامه ای برای قیصر پادشاه روم شرقی، و عبدالله بن حذافه سهمی با نامه ای برای خسرو پرویز پادشاه ایران، و حاطب بن ابی بلتعنه با نامه ای برای پادشاه اسکندریه مصر، و شجاع بن وهب اسدی با نامه ای برای حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه روم، و سلیط بن عمر و با نامه ای برای هوده بن علی حنفی پادشاه یمامه، دحیه بن خلیفه کلبی نامه امپراتور روم شرقی را به او رساند.

در اواخر سال ششم و اوائل سال هفتم هجری بود که رسول خدا ﷺ پادشاهان و زمامداران مجاور شبه جزیره عربستان را به وسیله نامه هایی که فرستاد بدین اسلام دعوت کرد و چنانکه صاحب طبقات می نویسد در محرم سال هفتم هجری در یک روز شش سفیر رسول خدا با شش نامه از مدینه رهسپار شد، عمرو بن امیه ضمری با نامه ای برای نجاشی امپراتور حبشه، و دحیه بن خلیفه کلبی با نامه ای برای قیصر پادشاه روم شرقی، و عبدالله بن حذافه سهمی با نامه ای برای خسرو پرویز پادشاه ایران، و حاطب بن ابی بلتعنه با نامه ای برای پادشاه اسکندریه مصر، و شجاع بن وهب اسدی با نامه ای برای حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه روم، و سلیط بن عمر و با نامه ای برای هوده

بن علی حنفی پادشاه یمامه، دحیه بن خلیفه کلبی نامه امپراطور روم شرقی را به او رساند.

### امپراطور روم و ابو سفیان

چنانکه در کتاب های انسان العیون و سیره های نبوی و تاریخ طبری، و کامل این اثیر نوشته شده، قیصر در مقام کنجکاوی برآمد و دستور داد که مردی از اهل حجاز پیدا کنند و نزد وی آورند تا درباره پیامبر اسلام از وی تحقیق کند، اتفاقا در این موقع ابو سفیان و جماعتی از قریش برای تجارت به شام رفته بودند و آنان را در بیت المقدس نزد قیصر روم بردند و در مجلس رسمی وی بار یافتند، قیصر رو به مردان قریش کرد و گفت کدامیک از اینان با این مردی که خود را پیامبر خدا می داند خویش و نزدیکتر است؟ ابو سفیان گفت من از همه با وی خویشتر و نزدیکترم.

همین گونه هم بود چرا که در آن کاروان در میان مردان قریش کسی جز ابو سفیان از بنی عبد مناف نبود، قیصر گفت با محمد چه نسبتی داری؟ ابو سفیان گفت عموزاده من است، قیصر گفت: نزدیک بیا، سپس دستور داد تا همراهان ابو سفیان را پشت سر وی قرار دادند و آنگاه رو به مترجم خود کرد و گفت: به همراهان ابو سفیان بگو این مرد را پیش روی شما نشاندم تا درباره آن مردی که خود را پیامبر خدا می داند از وی پرسش کنم. و شما را هم پشت سر وی نشاندم تا اگر دروغی بگوید روبروی او نباشید و شرم نکنید و دروغ او را رد کنید. ابو سفیان خودش بعدها می گفت: به خدا قسم اگر بیم آن نداشتم که دروغ مرا رد کنند. دروغ می گفتم اما حیا کردم و بر خلاف میل و مصلحت خود راست گفتم. قیصر از ابو سفیان پرسید و گفت: این مرد مدعی نبوت در میان

شما دارای چگونه اصل و نسبی است؟ ابو سفیان گفت: مردی است در میان ما دارای اصل و نسب شریف و بزرگوار.

قیصر گفت: پیش از وی دیگران در میان شما چنین ادعایی کرده است؟ ابو سفیان گفت: نه قیصر گفت پیش از آنکه خود را پیامبر خدا بدانند و چنین سخنی اظهار کند شده بود که دروغی بر مردم بگویند؟ ابو سفیان گفت: نه. قیصر گفت از پدرانش کسی پادشاه بوده است؟ ابو سفیان گفت: نه، قیصر پرسید در عقل و فهم و درایت چگونه است؟ ابو سفیان گفت در عقل و فهم و درایت او هرگز نقصی ندیده ایم قیصر پرسید: مردمان اشراف به او ایمان می آوردند یا مردم متوسط و ضعیف؟ گفت: مردمان متوسط و ضعیف. قیصر پرسید: پیروان او رو به فزونی هستند. یا روز به روز کمتر می شوند؟ ابو سفیان گفت: روز به روز بر شماره آنان افزوده می شود. قیصر پرسید: می شود کسی از ایشان از دین اسلام برگردد و مرتد شود یعنی پس از مسلمان شدن از مسلمانی برگردد؟ ابو سفیان گفت: نه. قیصر گفت آیا محمد عهد شکنی و بی وفایی هم می کند یا نه؟ ابو سفیان گفت: تاکنون از وی عهد شکنی و بی وفایی ندیده ایم و اکنون هم با وی عهد و پیمانی بسته ایم که نمی دانیم در آینده چه خواهد کرد (مراد ابو سفیان عهدنامه ده ساله حدیبیه بود).

قیصر گفت: تاکنون با وی جنگ هم کرده اید ابو سفیان گفت: آری. قیصر پرسید، جنگ شما و او چگونه برگزار شده است؟ ابو سفیان گفت: به نوبت، گاه ما پیروز می شدیم و گاه او پیروز می گشت، در جنگ بدر او بر ما پیروز شد و من در آن جنگ حضور نداشتم، اما پس از آن در سال بعد یعنی در جنگ احد به شهرشان حمله بردیم و شکم ها را شکافتیم و گوش و بینی ها را بردیم، قیصر گفت: این مرد شما را به چه کارهایی امر می کند؟ ابو سفیان



گفت به ما دستور می دهد که تنها خدا را پرستش کنیم و چیزی را شریک وی قرار ندهیم و ما را از پرستش بتهایی که پدران ما می پرستیده اند باز می دارد و ما را به نماز خواندن و صدقه دادن و به راستگویی و پارسایی و پاکدامنی، و وفای به عهد و پیمان و امانت داری امر می کند.

قیصر که همین مقدار سوال و جواب را درباره تحقیق و بررسی و شخصیت رسول اکرم کافی دانست رو به ابو سفیان کرد و گفت: اصل و نسب وی را از تو پرسیدم و گفتی که او در میان شما مردی است با اصل و نسب و شریف و بزرگوار و پیامبران خدا که باید در میان قبیله خود اصیل و شریف باشند، و از تو پرسیدم که آیا پیش از وی کسی در میان شما چنین ادعایی کردم و دم از نبوت زدم و گفتی که تاکنون میان شما چنین کسی و دارای چنین ادعایی نبوده است، البته اگر کسی از شما پیش از او چنین ادعایی کرده بود می گفتم این شخص هم همان چه را پیش از وی گفته اند تقلید می کند، سپس پرسیدم که آیا پیش از آنکه چنین سخنی اظهار کند، و خود را پیامبر بداند شده که به مردم دروغ بگوید، و تو خود اعتراف کردی که چنین چیزی نبوده و هرگز بر کسی دروغی نگفته است. و من از همین راه فهمیدم که نمی شود او از دروغ گفتن بر مردم پرهیز کند و آنگاه بر خدا دروغ بگوید، و از تو پرسیدم که آیا از پدران او کسی پادشاه بوده. تو گفتی که در میان پدران او کسی پادشاهی نداشته است، البته اگر کسی از پدران او پادشاه می بود، می گفتم این مردی است که در جستجوی پادشاهی پدران او قیام کرده است، آن گاه از تو پرسیدم که آیا اشراف و زورمندان مردم به وی ایمان می آوردند، یا ضعفای مردم. گفتی که ضعیفان بیشتر به وی ایمان می آورند، و پیروان پیامبران خدا همیشه همین ضعیفان بوده اند (یعنی طبقه محروم و زحمتکش. نه مردمی که از وضع موجودی که بر محور

منافع مشروع و نامشروع آنان گردش می کند کاملاً رضایت خاطر دارند و در مقابل هر کس که بخواهد از طریق ایجاد انقلاب صحیح چهره اجتماع را عوض کند و قیافه زندگی مردم را تغییر دهد کارشکنی و دشمنی می کند).

آنگاه قیصر گفت: باز از تو پرسیدم که آیا بر شماره پیروان محمد و مسلمانان افزوده می شود، یا تدریجاً کم می شوند؟ گفتی که روز به روز بر شماره آنان افزوده می شود، و ایمان به خدا و پیامبران بر حق همین طور است یعنی روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند تا به حد کمال برسد. و از تو پرسیدم که آیا کسی می شود از ایشان از دین اسلام بازگردد و مرتد شود و پس از مسلمانی اسلام را رها کند. تو گفتی که چنین چیزی پیش نیامده است و راه ایمان این گونه است زیرا هرگاه دل به وسیله ایمان گشایش یافت و به ایمان خرسند گردید، دیگر شرح صدر مانع است که دلتنگی و دلسردی از ایمان پیش آید.

سپس از تو پرسیدم که آیا میان شما و او جنگی روی داده است؟ گفتی که جنگ هایی میان شما و او روی داده و پیروزی شما بر یکدیگر به نوبت بوده است گاه او بر شما پیروز می شود و گاه شما بر او پیروز می گشته اید پیامبران خدا هم چنین بوده اند و گاه گرفتار می شده اند اما سرانجام پیشرفت و پیروزی آنها قطعی است. آن گاه از تو پرسیدم که شما را به چه چیزهایی امر می کند؟ و در پاسخ من گفتی که شما را به نماز خواندن و صدقه دادن و پارسایی و پاکدامنی و وفای به عهد و امانت داری امر می کند و خود اعتراف کردی که او اهل غدر و مکر و بی وفایی نمی کنند و من از این پرسش و پاسخ ها یقین کردم و دانستم که او پیامبر خدا است، این بود نمونه ای از بیچارگی و زبونی دشمن در مقابل شخصیتی که نمی توان آن را تحریف کرد.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

## بخش هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

امام عليه السلام محبوب دل‌های مومنان

از کلمات قصار امیر المومنین عليه السلام که در نهج البلاغه سید رضی رضوان الله تعالی علیه روایت شده که علی عليه السلام در مقام دعوت به مکارم اخلاق و حسن معاشرت با مردم فرمود:

**خالطوا الناس مخالطه متم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا لیکم<sup>(54)</sup>**

یعنی با مردم چنان معاشرت و آمیزش کنید و رفتار و سلوک شما با مردم چنان باشد که اگر مرید و از میان آنان رفتید بر شما سوگوار و داغدار باشند و بر فقدان شما اشک بریزند و اگر هم زنده مانند و در میان مردم بودید شیفته و علاقمند شما باشند، یعنی با حسن سلوک و معاشرت بر مبنای فضایل اخلاقی می‌توان مردم را شیفته و فریفته خویش ساخت.

احسن الی الناس تشتعبد قلوبهم فطالما استعبد الانسان احسان

نیک رفتاری دل‌ها را تسخیر می‌کند

تنها با نیک و نیک رفتاری است که می‌توان مردم را دل‌باخته خویش قرار داد و دل‌های آنان را تسخیر کرد این دستور اخلاقی بسیار مهم امیر المومنین عليه السلام را چه کسی بهتر از فرزند بزرگوارش امام حسین عليه السلام بکار بست؟ و چه کسی توفیق پیدا کرد که مانند ابا عبدالله علیه الصلاه والسلام در زندگی و پس از شهادت مردم را علاقمند و شیفته و فریفته خویش گرداند. در محرم سال 61 هجری در سرزمین عراق و در کنار رودخانه فرات حادثه ای روی داد و مردانی بزرگوار و با فضیلت به شهادت رسیدند، و بسیاری از مردم آن روز آن حادثه را

بزرگتر از دیگر حوادث تاریخی نمی دیدند و شاید چنان تصور می کردند که پس از گذشتن چند سالی این واقعه تاریخی هم در لابلای کتاب ها و اسناد تاریخی دفن خواهد شد و در ردیف صدها حوادث کهنه و فرسوده تاریخ قرار خواهد گرفت و کسی جز به عنوان قصه و سرگذشتی از آن یاد نخواهد کرد.

### امام حسین شخصیتی جاودانه

اما اینان نمی دانستند که شخصیت حسین بن علی علیه السلام شخصیتی است جاوید و قیام او هم از حوادث زنده و جاوید تاریخ خواهد بود و به گذشت زمان کهنگی و فرسودگی بدان راه نخواهد یافت، و شاید بیشتر مردم در آن تاریخ جریان حادثه را به نفع کشندگان امام علیه السلام تعبیر و تفسیر می کردند، و تصور می شد که نه تنها کار این شهیدان یکسره شد بلکه دیگر کسی را نیروی مخالفت با بنی امیه نخواهد بود و در آینده تاریخ اسلام نام علی علیه السلام و اولاد علی به عظمت و بزرگی برده نخواهد شد، و دل های دوستان اهل بیت که از شهادت امام، و یاران بزرگوار وی جریحه دار شده با گذشت زمان التیام خواهد یافت و آرام خواهد گرفت، و این مصیبت هم مانند دیگر مصیبت های فراموش شده و از یاد رفته تاریخ از یاد خواهند رفت، و فراموش خواهد شد. اما آینده تاریخ نشان داد که بیشتر مردم در اشتباه بودند و پیش آمد عاشورای شصت و یک هجری را هم یکی از پیشامدهای عادی و نبردهای سیاسی می پنداشته اند و فکر آنان به افق مقدس نظری که امام علیه السلام در این قیام داشت نمی رسید و نمی توانستند با روح این قیام آشنا شوند.

### مردم و تشخیص موضوعهای مشابه

مشکلی که غالباً مردم را گمراه می کند همین است که نمی توانند به آسانی کارها و گفتارهای مشابه را که در واقع با هم تفاوت بسیار دارند از یکدیگر

بازشناسند، مردم بسیار دیده اند که مردمی به نام حق قیام کرده اند و در این راه فداکاری ها نشان داده اند و سرانجام هم کمتر اثری بر قیام و اقدام آنان بازنگشته است، یا مردمی در موعظه و پند دادن و طرفداری از حق و جانبداری از مظلوم داد سخن داده اند، و مردم را به یاد خدا و روز حساب و ثواب و عقاب آورده اند، اما نه مردم و نه تاریخ آنان را مردمی پاک و پارسا نشناخته اند و روی همین حساب بسا که قیام مردان حق و گفتار آنان را بر اساس اغراض شخصی و مادی توجیه می کنند و نمی توانند به انگیزه های خدایی این قیام ها توجه کنند و حساب کسانی را که برای خدا می گویند و برای خدا قیام می کنند به حساب مردمی که گرفتار اغراض شخصی و اسیر هوا و هوس شده اند اشتباه نکنند.

### تاریخ اشتباه نمی کند

بسیار جای خوشوقتی است که اگر مردم اشتباه کند تاریخ اشتباه نمی کند و مرور زمان موجبات اشتباه را از میان می برد و همین تاریخ است که هر جمله کوتاه امیر المومنین علیه السلام را به عنوان بهترین پندهای مذهبی و اندرزهای دینی ثبت می کند اما سخنانی های طولانی و بی روح بسیاری از خلفا را در زوایای فراموشی قرار می دهد برای مثال موعظه هایی که یکی از خلفای بنی عباس یعنی منصور دوانیقی به فرزندش مهدی عباسی نوشته و ابن واضح یعقوبی آن را بدین صورت نقل می کند را می توان توجه کرد.

یعقوبی می نویسد که مهدی یعنی پسر منصور وصیتنامه ابو جعفر منصور را پس از مرگ وی بر مردم خواند و چنین نوشته بود: به نام خدای بخشاینده مهربان این وصیت نامه بنده خدا امیر مومنان است برای پسرش محمد مهدی ولیعهد مسلمانان هنگامی که او را پس از خود وصی و جانشین خود ساخت بر

مسلمانان و ذمیان و حرم خدا و بیت المال و زمین خدا که آن را به هر کس از بندگانش بخواهد به ارث می دهد و حسن عاقبت برای مردم پرهیزکار است. امیر مومنان تو را سفارش می کند که در هر سرزمین که باشی نسبت به خدا پرهیزکار باش و فرمان وی را درباره بندگانش اطاعت کن، و تو را از ندامت و پشیمانی و رسوایی روز رستاخیز بیم می دهد.

پیش از آنکه مرگ تو فرا رسد و پیش از آنکه بگویی پروردگار من چرا مرا برای مدتی هر چه کم مهلت ندادی؟ هرگز، کجا تو را مهلت خواهند داد - با آنکه اجلت رسیده باشد - و بگویی پروردگارا مرا به دنیا باز گردان شاید کار شایسته ای انجام دهم، در آن زمان خانواده ات از تو جدا می شوند و عملت به تو می رسد، پس می بینی آنچه را با دست خویش انجام داده ای، و با پای خویش به سوی آن رفته ای و با زبان خود آن را گفته ای، و اعضایت بر انجام آن هم داستان شده اند، و چشمت بدان نگریسته و هم آنچه به اندیشه ات راه یافته است، پس بر همه اینها پاداش کامل داده می شوی، اگر بد باشد به بدی، و اگر نیک باشد به نیکی. باید که پرهیزکاری خدا شان تو باشد، و فرمان بردن او اندیشه ات در دین خدا از خدا یاری بخواه و از راه دین به خدا نزدیک شو، و نفس خود را مواخذه کن، و آن را به دست هوا و هوس مسپار، هرگز بر کار بد اصرار مکن، چه کسی سنگین بارتر و گنه کارتر و مصیبت زده تر و سوگوارتر از تو نیست، زیرا که گناهانت روی هم آمده، و عمل هایت انباشته شده، چون خدا تو را سرپرست رعیت ساخته است تا در میان آنان حتی درباره ذره ای داوری کنی، پس همگی از تو بازخواست می کنند، و بر کارهای کارگزاران ستمگر خود مجازات می شوی، خدا می گوید: تو هم خواهی مرد و دیگران هم خواهند مرد و سپس همه تان نزد پروردگارتان با هم دشمنی می کنید گویا می

بینیم که تو را پیش روی خدای قهار بازداشت کرده اند، و یاران دست از یاری تو کشیده اند، و طرفداران تو را تسلیم عذاب و حساب کرده اند، و لغزش ها گردن گیر تو گشته است و گناهان تو را گرفتار ساخته است، ترس تو را فراگرفته و ناتوانی و بیچارگی تو را از پای درآورده است برهانت تباه گشته و چاره ات از دست رفته است حق ها را از تو گرفته اند، مردم از تو قصاص کشیده اند، در روزی که هول و هراس آن سخت و محنت آن بزرگ است، روزی که دیده ها در آن خیره می شود، هنگامی که دل ها آکنده از خشم به گلوگاه رسد، و ستمگران را نه خویشی باشد و نه شفיעی که حرف او را بشنوند، پس در آن روز حال تو چگونه خواهد بود، آنگاه که خلق با تو ستیزه کند و حق آنان از تو گرفته شود.

هنگامی که نه نزدیکانی است تا تو را نجات دهند و نه خویشانی تا از تو حمایت کنند، در آن روز است که کردارها را کیفر دهند، و شفاعت را نپذیرند، و میزان عدل در میان باشد، و حکم قطعی صادر شود، خدا گفته که در آن روز بر کسی ستم نمی شود و خدا زود به حساب ها خواهد رسید، بر تو باد که برای نگهداری و نیت آماده باشی، و برای نجات خود کوشش کنی، گردنت را از بند گناه رها کن، و فرصت امروزت را غنیمت شمار، و از فردای قیامت برحذر باش، و از دنیای خود پرهیز کن، چه دنیا فریبکار است و تو را هلاک می کند باید که نیت خود را برای خدا راست گردانی و نیازت را نزد وی بری. باید که دادگریت گسترش یابد و عدل تو همه را فرا گیرد، و مردم از ستم تو در امان باشند، در میان رعیت به مساوات داوری کن، و برای خشنودی خدا کوشش خود را به کار بر، و یاران و همکاران خود را از مردم دین دار برگزین، و بهره مسلمانان را از بیت المال به ایشان برسان و خراج و غنیمتشان را بی دریغ



بپرداز، شهرها و بلاد را با سبک ساختن مالیات و خراج آباد کن، و مردم را با خوش رفتاری و حسن سیاست به صلاح آور، و از همه کارها در نظرت مهمتر آن باشد که اطراف، و جوانب خود را حفظ کنی، و مرزها را تحت مراقبت قرار دهی، و در فرستادن دسته های سپاه شتاب ورزی، از خدای عزوجل توفیق بخواه در راه جهاد و حمایت دین او، و در راه نابود ساختن دشمنانش. خداست که مسلمانان را پیروز می کند و در دین آزاد و آسوده خاطرشان می سازد در این راه جان و شرف و دارایی خود را بده و در شب و روز به سپاهیانت رسیدگی کن، و مراکز سواران و باراندازهای سپاهیان را بشناس، و پناهندگی و جنبش و نیرومندی تو به خدا باشد، و اعتماد و زورمندی و توکل تو بر او، چه اوست که تو را کفایت می کند، و بی نیاز می سازد، و یاری می دهد، و در کمک و یاری او کفایت است.

این نمونه ای از سخنان و نوشته پندآمیز یک خلیفه عباسی که از نظر جمله سازی و عبارت پردازی بسیار شیوا و رسا است. اما در عین حال نتوانسته در تاریخ اسلام در ردیف مواعظ دینی و حکمت های آسمانی قرار گیرد، و حتی زر و زورهای بنی امیه و بنی عباس نتوانسته از نظایر این وصیتنامه ها و سخنرانی های بی روح، نهج البلاغه ای بسازند و با صحیفه سجادیه ای ترتیب دهند. و یا کتابی مانند تحف العقول که از مواعظ رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام جمع آوری شده فراهم سازند، تاریخ با قدرت و بصیرت مخصوصی که در تشخیص شخصیت ها و گفتارهای آنان دارد خطبه ها و گفتارها و نامه هایی را در ردیف آثار زنده و جاوید تاریخ ثبت می کند، و گفتارهایی از نظر صورت مشابه آنها را در فصول مرده تاریخ قرار می دهد، این

کار از تاریخ ساخته است و از مرور زمان، نه از مردم معاصر که غالباً از ادراک حقایق امور قاصرند.

### چرا تاریخ عاشورا فراموش شدنی نیست

در تاریخ وقوع حادثه عاشورای ابی عبدالله الحسین علیه السلام عده بسیار محدودی از اهل بیت و شیعیان بودند که می توانستند این حادثه را ارزیابی کنند، و از آثاری که در آینده تاریخ بر آن باز خواهد شد سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتار شده بودند تا اندازه ای که مقدور بود بیرون آورند. در بررسی تاریخ عاشورا حادثه ای که هفتاد و سه مرد از جان گذشته آن را به وجود آورده اند و زنان و کودکانی سوگوار و داغدار آن را به نتیجه رسانده اند.

### تحریف چهره تاریخی کربلا

خطبه ها و سخنان اهل بیت علیهم السلام و گفتار آن گویندگان شجاع و فصیح و بلیغ که در سینه های مردم جا گرفت و دل های آنان را تکان داد و پرده های گمراه کننده را بالا زد و تشخیص مردم را به کلی تغییر داد و مردم را به ارزش این قیام مقدس متوجه ساخت و فرصت تحریف و تغییر چهره این واقعه تاریخی را از دست دشمن گرفت و هر چه را دشمن گفت و نوشت و هر چه سبکی و هرزگی نشان داد همه را ثبت تاریخ کرد. همان خطبه ها و سخنرانی های مسجد الحرام و منازل بین راه حجاز و عراق و روز عاشورای امام و خطبه های بزرگان شهدای عاشورا و خطبه های امام چهارم، و دیگر اسیران اهل بیت در سفر اسیری بود که چهره تاریخ عاشورا را تا این حد صریح و بی پرده به روی صفحات تاریخ آورد، البته در آن روزهایی که این سخنان زنده و جاوید گفته می شد، کمتر مردمی می توانستند به ارزش و تاثیر آن توجه کنند و تنها خود آن

گویندگان بودند که نیک می دانستند چه می گویند و چه می کنند و از این گفته ها چه نتیجه ها خواهند گرفت، و چنانکه خود امام علیه السلام از آن ساعتی که از مدینه حرکت کرد نیک می دانست که چه می کند و کجا می رود و نتیجه نهضت و قیام او در عالم اسلام چه خواهد بود مردان و زنان شیعه و اسیر اهل بیت هم در کار خود بصیرت کامل داشتند و در هر جا که احساس لزوم و ضرورت سخن گفتن می کردند، با همه ناگواری های روحی و افسردگی های فراوانی که داشتند داد سخن می دادند و حقایق را بی پرده می گفتند، و راه تحریف جریان تاریخ را به روی دشمنان می بستند.

اما مسلم است که بیشتر مردم در آن تاریخ از عمق این گفتارها و حساب دقیق این گویندگان آگاه نبودند و بسا که اگر خطبه زینب کبری دختر امیر المومنین علی علیه السلام را در شهر دمشق می شنیدند، چنان فکر که زنی سوگوار و داغدار است و عواطف او تحریک شده و از روی ناراحتی و فشار مصیبت سختی می گوید و فردا که آرامش خاطری پیدا کرد و مرور زمان مصیبت ها را از یاد وی برد، خودش هم از این سخنان و گفته های امروز خود بی خبر خواهد بود و گفتار او از فراموش شده های تاریخ به حساب خواهد آمد.

این مردم کوتاه نظر که نمی توانستند به حقیقت واقع برسند نمی دانستند که قلم توانای تاریخ بدون انتظار هیچ گونه اجر و پاداشی برای نوشتن و ثبت کردن هر کلمه ای که از دهان و زبان اینان درآید آماده است، و همه را با کمال امانت ضبط می کند و با کمال شجاعت در صفحات تاریخ منعکس می سازد قلم تاریخ نه تنها گفته های دختر امیر المومنین علیه السلام را ضبط می کرد بلکه اشعار خلیفه وقت را هم ضبط کرد و تحویل تاریخ داد.

## چرا دشمنان اهل بیت از قدرت تاریخ ترسیدند

راستی اگر دشمنان اهل بیت از خدا نمی ترسیدند و از رسول خدا شرمی نداشتند چرا از تاریخ اسلام نمی ترسیدند و چرا از آن بیمناک نبودند که آنچه می گویند و انجام می دهند و می اندیشند، تاریخ همه را خواهد نوشت و به دست آیندگان خواهد سپرد، و در کتاب ها ثبت خواهد کرد، و در کتابخانه های دنیا با کمال مراقبت نگهداری خواهد شد.

و از میان بردن یک خطبه امام چهارم علیه السلام یا زینب کبری در صورتی امکان پذیر خواهد بود که تمام کتابخانه های دنیا را از بین ببرند و همه کتابها را نابود کنند، تاریخ نامه عمل گذشتگان و آیندگان است، تاریخ آینه ای است که چهره هر کس را چنانکه بوده نشان می دهد.

## تاریخ و نظارت بر ملت ها

اشخاصی را از میان می روند و نیز ملتها جابه جا می شوند اما تاریخ بر سر جای خود ایستاده است و با کمال هشیاری بر نیک و بد اشخاص و رفت و آمد ملتها نظارت می کند و حساب این را با آن اشتباه نمی کند و گناه آن را به گردن این نمی گذارد و بر خلاف آنچه شاید بسیاری از مردم تصور کنند که گذشت زمان حقایق تاریخی را از یاد می برد و چهره های آشکار حوادث را نهفته می سازد. تاریخ با مرور زمان درست بر عکس این پندار، حقایق نهفته را آشکار می سازد، و موانعی را که برای معاصران حوادث تاریخی پیش می آید برای آیندگان از میان می برد تا بهتر از مردمان معاصر بتوانند به حقایق تاریخی آشنا شوند.

گذشت زمان نه تنها مانعی در راه تحقیق و بررسی حوادث به وجود نمی آورد، بلکه موانع موجود را از میان می برد، و راه تحقیق و بررسی های محققان

بی غرضی را کوتاه تر و روشن تر می سازد، و تحقیقا بررسی تاریخ عاشورای ابا عبدالله علیه السلام برای ما که بیش از سیزده قرن با آن فاصله تاریخی داریم، آسانتر است تا برای کسانی که معاصر این حادثه بوده و در سال 61 هجری زندگی می کرده اند و مشکلاتی که آنان در تحقیق و بررسی این پیشامد داشته اند ما نداریم، و بعد از این هم مرور زمان و گذشتن اعصار و قرن ها مانعی در راه تحقیق آن به وجود نخواهد آورد و **لا تحسبن الذین فتاوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون .**

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

### نقش زنان در تاریخ عاشورا

تاریخ عاشورا را هفتاد و سه نفر به وجود آورده اند و رهبری این قیام تاریخی در دست ایشان بوده است. اما از این نکته هم نباید غافل بود که در جریان این واقعه زنده و ارزنده ای که در سال شصت و یک هجری روی داد زنانی بزرگ و بزرگوار دست به کار بوده اند و فداکاری کرده اند و حتی برخی در این راه شهادت رسیده اند و نام پرافتخارشان در تاریخ افتخارآمیز نهضت ابا عبدالله علیه السلام به عظمت و ایمان و بزرگواری یاد شده است، اکنون به ترتیب تاریخی نام هر یک از این زنان بزرگ و هر قدمی را که در این راه برداشته اند یادآور می شویم نخستین بانویی که نام وی شایسته تکریم و تنظیم و یادآوری است همسر زهیر بن قین بجلی است، بانویی که با یک عمل مثبت خود را از گمنامی درآورد و نام خود را در پرافتخارترین فصل تاریخ اسلام برای همیشه ثبت کرد.

### همسر زهیر بجلی

مردی از بنی فزاره می گوید ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و رهسپار عراق بودیم، اما هیچ نمی خواستیم که با حسین بن علی علیه السلام که او هم رو به عراق می رفت در یک منزل فرود آییم، چنانکه هرگاه امام حسین علیه السلام حرکت می کرد ما فرو می آمدیم و هرگاه او در منزلی فرود می آمد ما حرکت می کردیم اما در عین حال چنان پیش آمد که در یکی از منازل ناچار با حسین بن علی علیه السلام فرود آمدیم و ما در کناری خیمه زدیم و او در کناری ما

غذا می خوردیم که ناگهان فرستاده امام علیه السلام رسید و سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین ابا عبدالله حسین بن علی علیه السلام تو را می خواهد، شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه از دست فرو نهادیم و همگی در حیرت فرو رفتیم، همسر زهیر - دلهم دختر عمرو - به زهیر گفت فرزند رسول خدا به دنبال تو می فرستد و تو را می طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ داری؟ سبحان الله چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و بازآیی. گفتار این زن کار خود را کرد و نام شوهر خود را در ردیف بزرگترین شهدای اسلام قرار داد، زهیر تحت تاثیر سخنان همسر خویش قرار گرفت و نزد امام شرفیاب شد و اندکی بعد با چهره ای که آثار شادمانی و روشنی ضمیر از آن هویدا بود بازگشت و دستور داد تا خیمه او را به مجموعه خیمه امام علیه السلام ملحق کند **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور**، زهیر همراه امام رفت و به شهادت رسید و همسر او نزد کسان و خویشان خود بازگشت.

سرفرازی دیگری را که برای این زن ثبت تاریخ شده است سبط ابن جوزی در کتاب خود آورده که چون زهیر به شهادت رسید همسر وی به غلام زهیر گفت برو و مولای خود را کفن کن غلام آمد و امام علیه السلام را بی کفن دید و گفت مولای خود را کفن کنم و امام را همچنان بگذارم! به خدا که اینکار را نخواهم کرد، پس کفنی بر پیکر مقدس امام پوشانید و سپس آقای خود زهیر را نیز کفن کرد.

#### همسر عبدالله کلبی :

دیگر زنی که باید به شخصیت و فداکاری او آفرین گفت زن عبدالله بن عمیر کلبی است. عبدالله بن عمیر از طایفه بنی علیم و ساکن کوفه بود، روزی دید که سپاهی عظیم در نخيله کوفه فراهم شده اند، پرسید که این سپاه به کجا و برای

چه می روند؟ گفتند می روند تا با امام حسین علیه السلام فرزند فاطمه دختر رسول خدا بجنگند، عبدالله گفت خدا می داند که من آرزومند بودم که با مشرکان در راه خدا بجنگم و اکنون امیدوارم که ثواب جنگ با این مردمی که برای کشتن دختر زاده رسول خدا بیرون می روند نزد خدا از ثواب جنگ با مشرکان کمتر نباشد عبدالله تصمیم حرکت گرفت و تصمیم خود را با همسر خویش ام وهب دختر عبدالله در میان گذاشت، زن گفت چه فکر خوبی کردی خدای تو را در همه حال هدایت کند من نیز همراه تو خواهم بود زن و مرد شبانه از کوفه بیرون آمدند و شاید در شب هشتم محرم وارد کربلا شدند، بامداد عاشورا که جنگ از طرف دشمن آغاز شد و دو غلام از زیاد و عبیدالله برای جنگ تن به تن بیرون آمدند، حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن خضیر همدانی برای جنگ با آن دو بیرون شدند، اما امام علیه السلام آن دو را فرمود شما باشید در این موقع عبدالله بن عمیر اجازه خواست و یک تنه در مقابل آن دو نفر ایستاد و هر دو را به هلاکت رساند و به گفته مفید و طبری این شعر را می خواند:

ان تنکرونی فانا این کلب      انی امرء ذومره و عصب  
ولست بالخوار عند النکب      انی زعیم لک اموهب  
بالظمن فیهم مقدا والضرب      ضرب غلام مومن بالرب <sup>(55)</sup>

ام وهب که همسر خود را در این حال دید ستون خیمه ای برداشت و قدم به میدان کارزار نهاد و می گفت پدر و مادرم فدای تو باد در راه فرزندان پاک سرشت رسول خدا جان نثاری کن، امام علیه السلام به او فرمود خدا شما را جزای خیر دهد، خدای تو را رحمت کند، نزد زنان بازگرد و همراهشان در خیمه باش که جهاد از زنان برداشته است عبدالله دومین شهیدی بود که روز عاشورا به شهادت رسید و پیش از او مسلم بن عوسجه به شهادت رسیده بود.



## همسر امام علی

دیگر بانویی که نام پرافتخار او در تاریخ عاشورا به میان آمده، همسر بزرگوار امام علی رباب دختر امرء القیس است، تنها زنی بود از زنان امام علی که در سفر کربلا همراه آن بزرگوار بوده است. چه مادر امام چهارم یعنی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ایران در حدود 24 سال پیش از واقعه کربلا وفات کرده بود، از مادر علی اکبر یعنی لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی هم نامی در جریان فاجعه کربلا به میان نیامده است، و آیا در این تاریخ زنده بوده یا نه، از مادر جعفر بن الحسین هم که زنی از قبیله قضاعه بود نامی برده نمی شود، از مادر فاطمه بنت الحسین یعنی ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی که دخترش فاطمه در کربلا بود و به کوفه و شام هم رفت نام و نشانی در واقعه عاشورا نیست.

تنها زنی که در این سفر همراه امام علی بوده همین بانوی بزرگوار یعنی رباب دختر امرء القیس کلبی است. امرء القیس مسیحی بود و در زمان خلافت حکومت نزد وی آمد و اسلام آورد، در همان روز اول مسلمانی خلیفه او را امیر مسلمانان قبیله قضاعه قرار داد، و پس از افتخار مسلمانی و امارت اسلامی افتخار دیگری به دست آورد و از سه دختری که در خانه داشت یکی را به امیر المومنین علی و دیگری را به امام مجتبی علی و کوچکتر از همه را که رباب باشد به امام حسین علی تزویج کرد.

و پدر زن این سه امام شد، رباب از امام حسین علی دختری داشت به نام سکینه و پسری به نام عبدالله پسر شیرخوارش روز عاشورا کشته شد و خود با دخترش سکینه به اسیری رفت و در جریان روز عاشورا از این زن نامی به میان نیامده است.

## مرثیه سرایی همسر امام حسین علیه السلام

اما به روایت تذکره سبط ابن جوزی در مجلس ابن زیاد فرصتی به دست آورد و هرزگی های کشندگان امام را در یک سطر آنهم به عنوان مرثیه سرایی خلاصه کرد و در صفحه تاریخ عاشورا نوشت، هنگامی که اهل بیت را به مجلس ابن زیاد بردند و سر مقدس امام را پیش ابن زیاد نهادند، ابن زن از میان زنان برخاست و سر مقدس را برداشت و بوسید و در دامن گذاشت و گفت:

واحسینا فلانسیت حسینا      اقصدته اسنه الادعیاء  
غادروه بکربلاء صریعا      لا سقی الله جانبی کربلاء

ظاهر امر این بود که این زن داغدیده با عاطفه ای جریحه دار مرثیه سرایی می کند و آهی از دل داغدیده برمی آورد، اما حقیقت مطلب گویا غیر از این باشد با همین شعرهای کوتاه و با همین جمله های مختصر، اهلیت عصمت حوادث روز عاشورا را چنانکه بوده ثبت تاریخ کردند و راه تحریف را بر روی دشمن بستند و گرنه ممکن بود مانند آن مستشرقی که می گوید امام حسن علیه السلام بیماری سل داشت و سینه اش خونریزی کرد و از دنیا رفت در صفحه دیگر تاریخ خود بنویسد که امام حسین هم سرطان داشت و پیش از آنکه میان او و دشمن نبردی آغاز شود روز دهم محرم بدرود زندگی گفت و دیگری که می توانست ثابت کند که این مستشرق دروغ می گوید و آن سخن را به نفع معاویه و این دروغ را به نفع یزید می سازد.

رباب همسر بزرگوار امام علیه السلام در مجلس ابن زیاد با دو شعر کوتاه مجال اینگونه تحریف های ناروا را از دست تحریف کنندگان تاریخ گرفت و گفت امام حسین علیه السلام مبتلا به سل و سرطان نبود و در راه خدا به شهادت رسید و او را با نیزه ها پاره پاره کردند و رهبری کشندگان او را مردمی عهده دار بودند که

معلوم نبود پدرشان کیست، بعد از کشتن هم فردا کسی نگوید که او را تجلیل و احترام به خاک سپردند این چنین نبود، بدنش را روی خاک انداختند و نه بر او نماز خواندند و نه او را به خاک سپردند و نه از وی کوچکترین احترامی کردند.

### دشمن و تحریف تاریخ شهادت

بیان این نکات لازم بود و قطعاً اهل بیت در این گفتار نظر داشتند و می دانستند که فردا که دشمن با عکس العمل این کارها رو به رو شد اصرار خواهد کرد که با هر قیمتی شده تاریخ شهادت امام را تحریف کند و فکر مردم را به گمراهی بکشاند، به همین جهت با کمال هوشیاری و مال اندیشی در هر انجمنی و هر بازار و کوچه ای در پاسخ هر پرسشی، در جواب هر فحش و ناسزایی فصلی از آنچه روی داده بود می گفتند و گوشه ای از تاریخ شهادت امام علیه السلام را روشن می ساختند از اینرو بود که در همان روز اول ورود به کوفه سه نفر از بانوان اهل بیت خطبه خواندند و به این فکر هم نیفتادند که چون امام چهارم علیه السلام در میان اسیران است و با مردم کوفه و ابن زیاد سخن خواهد گفت دیگر نیازی به سخن گفتن ما نیست، هر کدام که فرصتی به دست آورد از هر چند میان کجاوه، صدا بلند کرد و مردمی اغفال شده را در جریان صحیح حادثه گذاشت. البته گویندگان اهل بیت از گفتارهای خود به این نتیجه نرسیدند که همان روز و همان ساعت آزاد شوند و راه مدینه را در پیش گیرند و قطعاً چنین نتیجه ای را هم در نظر نداشتند و صلاحشان هم نبود که از آنجا به مدینه بازگردند و بسیار لازم بود که تا مرکز خلافت اسلامی یعنی دمشق به هر وضعی که هست خود را برسانند. پیمودن این راه از کوفه تا دمشق هر چند به عنوان اسیری و هر چند زیر زنجیر برای امام چهارم علیه السلام قابل تحمل بود، امام تحریف

شدن تاریخ عاشورا و بی اثر ماندن شهادت امام حسین را نمی توانست و نمی بایست تحمل کند.

بنظر می آید که امام چهارم علیه السلام و بانوان اهل بیت موقعی که فکرشان آسوده شد و از پریشانی و اضطراب خاطر بیرون آمدند که چند روزی در مرکز خلافت ماندند و سخنان خود را گفتند و مردم شام را هم از اشتباه در آوردند و کاری کردند که اگر تاریخ نویسی در شام هم می خواست جریان واقعه کربلا را بنویسد جز آنچه طبری و مفید و ابو الفرج اصفهانی نوشته اند نمی توانست نوشت، در آن روز بود که اهل بیت می توانستند به بازگشت خویش علاقه مند باشند و راه مدینه را با خاطری آسوده در پیش گیرند، داغدار بودند با گریه و شیون به مدینه درآمدند و شهر مدینه را منقلب کردند، اما از نظر هدف فکرشان آسوده بود و دیگر نگران آن نبودند که تا فردا جریان عاشورا را به چه صورتی بنویسند، و قیام ابا عبدالله را چگونه توجیه کنند و تاریخ پر افتخار انقلاب و نهضت امام حسین علیه السلام را به چه وضعی تحریف کنند و با چه افسانه ها و دروغ پردازی ها ذهن مردم ساده لوح را مشوب سازند، از این جهت اهل بیت عصمت و طهارت کاملاً آسوده خاطر بودند، و نیک می دانستند که گفتنی ها بیان شد و جزئیات واقعه کربلا امروز در سینه های مردم و فردای نزدیک در صفحات تاریخ اسلام به صورتی ثبت شد که هیچ راهی به تحریف و تغییر و پس و پیش کردن و کم و زیاد کردن آن نیست.

#### فداکاری از سپاه دشمن

چهارمین بانویی را که در جریان عصر عاشورا می توان نام برد و او را هم در نشان دادن قیافه واقعی صحنه عاشورا مقامی داشت شامخ و با سخنی کوتاه توانست فصلی بسیار حساس از ناجوانمردی دشمن را در تاریخ منعکس کند

زنی است از قبیله بکر بن وائل که همراه شوهرش در سپاه ابن سعد بود، اما هنگامی که دید سپاهیان کوفه به خیمه گاه ریخته اند و حتی جامه بانوان را به غارت می برند شمشیری برداشت و رو به خیمه گاه ابا عبدالله علیه السلام نهاد و فریاد کرد که ای آل بکر بن وائل شما زنده اید و اینان خیمه های دختران رسول خدا را غارت می کنند لا حکم الا لله، بیایید و به خاطر رسول خدا خونخواهی کنید این زن با همین سخنان کوتاه خود نشان داد که کار هرزگی دشمن به کجا رسیده و گویی هنوز ناله او بر در خیمه های ابا عبدالله بلند است.

### زینب دختر امیر مومنان علیه السلام

در بررسی تاریخ عاشورا به نام این گونه زنان بزرگوار که با کمال اخلاص به یاری حق و اهل حق برخاسته اند می رسیم و منحصر به این چهار نفر نیستند، ولی چنان که مقام هیچ یک از شهدای بنی هاشم و غیر بنی هاشم با همه جلالت قدر و بزرگواری و فداکاری که از خود نشان داده اند به مقام امام علیه السلام که رهبر این انقلاب بود نمی رسد، مقام هیچ یک از این زنان بزرگوار که در جریان شهادت یا اسیری منشاء اثر بوده اند و هر کدام ناحیه ای از این فاجعه را رهبری کرده اند به مقام دختر بزرگ امیر المومنین زینب علیها السلام نمی رسد، او است که توانست به راستی در جریان اسیری جای برادر خود را بگیرد و همان برنامه را که برادرش به جمله زنده هیئات منا الذله یعنی خواری و زبونی از ما اهل بیت به دور است تا ساعت شهادت دنبال کرد، از عصر عاشورا تا ورود به مدینه به کار برد و حق تربیت های مادر خود فاطمه علیها السلام را ادا کرده، از دختر امیر المومنین جز این انتظار نمی رفت او باید در راه دین چنان شکیبیا باشد که مادرش فاطمه و مادر بزرگش خدیجه علیهما السلام شکیبیا بودند.

خدیجه کبری پیش از همه کس به رسول خدا ایمان آورد و بیش از همه در راه پیشرفت دعوت وی فداکاری کرد و در حدود ده سال تمام یعنی از اول بعثت تا سال دهم که وفات کرد در همه مشکلات و محنت های رسول خدا همدم و همراه وی بود، و زینب کبری دختر زاده، همان خدیجه و راهی که حسین بن علی علیه السلام در پیش گرفته، ترویج دین و احیای دعوت رسول خداست؟ اگر بنا باشد در راه دین مبین اسلام و قرآن مجید زنان به اسیری بروند و به این بهانه در بازارها و معابر با مردم سخن بگویند و تبلیغات ناروای دشمنان را بر باد دهند و مردم را به حقیقت امر آشنا سازند، چه کسی سزاوارتر از دختر امیر المومنین است که فداکاری را از بزرگترین بانوی فداکار اسلام، خدیجه کبری و بزرگترین حامی رسول خدا، حضرت ابو طالب به میراث برده باشد، هم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام و هم دختر زاده خدیجه کبری زینب کبری در بازار کوفه خطبه ای ایراد کرد، و چون پدرش امیر المومنین داد سخن داد، گویی با زبان امیر المومنین علیه السلام سخن می گفت، مردم را با اشاره ای آرام ساخت و نفس ها را در سینه حبس کرد و همه را فرو خواباند.

### در مجلس ابن زیاد

احمد بن ابی طاهر بغدادی متوفی سال 280 هجری در کتاب بلاغات النساء برای این خطبه سه روایت دارد و یکی از آنها به امام جعفر صادق علیه السلام می رسد خواهرش ام کلثوم<sup>(56)</sup> نیز در بازار کوفه خطبه ای ایراد کرد و هر دو خواهر اهل کوفه را سخت ملامت کردند و مردم را منقلب و متاثر ساختند اشک ها جاری شد و ناله ها از سینه ها برآمد فاطمه دختر امام نیز در بازار کوفه خطبه خواند و با مردم سخن گفت و آنان را به اشتباهی که کردند و بدبختی و بیچارگی که بدان گرفتار شدند توجه داد، کار اهل بیت در بازار کوفه به انجام رسید و فرصت

سخن گفتن در مجلس ابن زیاد به دست ایشان آمد، دختر امیر المومنین با لباس بسیار ساده وارد مجلس شد و در حالی که کنیزان اطراف او را گرفته بودند در گوشه ای از قصر نشست، ابن زیاد پرسید که این زن گوشه گیر که با کنیزان خود به کناری رفت کیست؟ کسی به او جواب نداد بار دیگر سوال کرد، یکی از کنیزان حضرت زینب گفت این زینب است و دختر فاطمه دختر رسول خداست. اینجا وظیفه ای بسیار سنگین و مهم بر عهده زینب علیهم السلام است، باید هم خود را ضبط کند و شکیبایی را از دست ندهد و هم پاسخ ابن زیاد را بگوید و به او مجال ندهد که امر را بر مردم مشتبه سازد، ابن زیاد گفت خدا را شکر می کنم که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ تازه شما را برملا ساخت، ابن زیاد این سخن کفرآمیز را از روی غرور و مستی پیروزی گفت و گرنه بنی هاشم چه دروغ تازه ای گفته بودند، آیا دروغ تازه ایشان این بود که می گفتند محمد رسول الله؟ یا جز این دروغی گفته بودند، بهر جهت زینب کبری بیدرنگ در پاسخ ابن زیاد گفت الحمد لله الذی اکرنا بنیه محمد ﷺ و طهرنا من الرحمن تطهیرا، انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا، و الحمد لله یعنی شکر خدا را که ما را به پیامبر خود محمد سر فراز کرد و ما را از پلیدی برکنار داشت، اینکه گفتم ما رسوا شده ایم رسوایی برای مردم فاسق است، و اینکه گفتم ما دروغ گفته ایم، دروغگویی کار مردم نابکار است و فاسق و نابکار دیگرانند نه ما و باز هم خدا را شکر.

### پاسخ دندان شکن به ابن زیاد

با این جواب دندان شکن دختر امیر المومنین، باز ابن زیاد گفت دیدی خدا با خانواده شما چه کرد؟ گویا ابن زیاد می خواست با این سخن دختر امیر المومنین را به یاد کشته های دو روز پیش آورد و او را منقلب کند باشد که

سخنی مطابق میل او بگوید یا از در زاری و التماس درآید، غافل از آنکه اینان در کار خود نیک هشیارند و کلمه ای بر خلاف آنچه شایسته آنها است نگفته اند و نخواهند گفت و آنچه می گویند روی حساب و در راه تامین همان هدفی است که دارند.

زینب در جواب این زیاد که سوال کرد دیدی خدا با خانواده ات چه کرد، فرمود **كتب الله عليهم القتل فبروزا الى مضاجعهم، و سيجمع الله بينك و بينهم فتحاجون اليه و تخاصمون عنده** <sup>(57)</sup> یعنی کار تازه ای روی نداده اینان شهدای خانواده ما، کسانی بودند که خدا شهادت را برای ایشان مقدر کرد و آنها هم به این سعادت رسیدند و به راه شهادت رفتند، اما به زودی روزی خواهد رسید که خدا تو و آنان را برای حسابرسی فرا خواند و آنجا با هم درافتید و چون و چرا کنید. این زیاد چنان ناراحت شد و خشم گرفت که اگر عمرو بن حریث او را ملامت نمی کرد شاید فرمان قتل خواهر امام **عائش** را صادر می کرد، اما چه فایده زینب حرف خود را گفت و کار خود را کرد و فاسق و فاجر را شناساند و اهل بیت عصمت و طهارت را معرفی کرد.

#### در مجلس یزید

یک ماه یا بیشتر از این مجلس گذشت، و مجلسی از این مهم تر و حساس تر به دست دختر امیر المومنین آمد، آنجا نیز وظیفه داشت که سخن بگوید و بیش از پیش صریح و روشن صحبت کند و به همان نسبتی که مردم شام از مردم کوفه در اشتباه و از شناسایی اهل بیت بیگانه بودند در بیان مطلب و شناساندن اهل بیت پافشاری کند و اصرار ورزد، این مجلس مهم در مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی شهر دمشق تشکیل شده بود. در این مجلس هم زینب کبری خطبه خواند و سخن گفت و این خطبه را هم احمد بن ابی طاهر



بغدادی در کتاب بلاغات النساء ذکر کرده می گوید که چون چشم یزید به اسیران اهل بیت افتاد و آنان را پیش روی خود ایستاده دید دستور داد تا سر امام را در میان طشتی نهادند و با چوبی که در دست داشت به دندان های امام می زد و ضمن اشعاری چنین می گفت :

کاش پدران من که در بدر کشته شدند امروز می بودند و این وضع آل محمد را می دیدند و صدا به شادی بلند می کردند و می گفتند یزید دست تو درد نکند و از پدران خود نباشم اگر کارهای محمد را از فرزندان او انتقام نگیرم، حال که سخن به اینجا کشیده و یزید اگر تا حال با امام حسین علیه السلام طرف بود و با او جنگ می کرد اکنون با شخص پیغمبر طرف شده ! و به جنگ با او برخاسته و در مقام کینه جویی با رسول خدا برآمده آیا زینب کبری حق دارد گفته های او را ناشنیده بگیرد و کارهای او را نادیده تصور کند و در مقابل کسی که هم خود را جانشین پیغمبر می داند به عنوان جانشینی او حکومت می کند و هم از پیغمبر انتقام کارهای او را می کشد و به جای آن که پیغمبر مشرکان مکه را در جنگ بدر کشته، بزرگترین خدا شناسان اسلام را می کشد و اینان را به جای آنان حساب می کند، در مقابل یزید سکوت کند و چیزی نگوید و مردم شام هم همان چه را یزید گفت به عنوان حرف حساب و قابل قبول بپذیرند و به آن معتقد باشند؟

### زینب (س) سکوت نمی کند

ظاهراً زینب کبری (س) نمی توانست در اینجا سکوت کند و آن چه را گفت از نظر انجام وظیفه گفت و خدا هم گفتار او را حفظ کرد، و در اواخر قرن سوم هجری در یکی از کتابهای نفیس اسلامی و بعدها در کتابهای دیگر نوشته شد و صدای سخن گفتن یک زن اسیر و داغدار در مقابل دشمنی صاحب قدرت و

مغرور آنهم با آن صراحت و شجاعت و بی باکی برای همیشه در تاریخ اسلام منعکس گشت چنان که هیچ قدرتی نمی تواند صدای زینب (س) را خاموش کند و سخنان او را که در تاریخ اسلام جای خود را باز کرده از یاد مسلمانان جهان ببرد و یا آنها را تحریف کند و به جای آنها کلماتی در تجلیل و تکریم و اظهار کوچکی و عذرخواهی نزد یزید بگذارد نه نهج البلاغه علی را می توان در دنیا عوض کرد، و نه صحیفه سجادیه امام چهارم علیه السلام را، و نه خطبه های بین راه و روز عاشورای امام حسین علیه السلام را، و نه خطبه های امام چهارم و زینب کبری و ام کلثوم و فاطمه بنت الحسین علیهم السلام در کوفه و شام و مدینه را تا روزی که کتابخانه ای در دنیا وجود دارد، این گفتارها زنده و جاوید است و قابل تحریف نیست و نمی توان یک کلمه از آن کم و یا کلمه ای بر آنها افزود، خدا نه تنها قرآن مجید را از تحریف حفظ کرده و می کند، بلکه در سایه قرآن بسیاری از استاد مذهبی همین وضعیت را پیدا کرده و کارش از آن که تحریف شود یا کم و زیاد گردد گذشته است و بر این نعمت پروردگار باید شکرگزار بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### مصونیت واقیعت حادثه عاشورا

خطبه ها و سخنرانی های اهل بیت عصمت و طهارت که از دستبرد تحریف و تبدیل محفوظ و مصون مانده و در کتابها نوشته شد، و به ما رسیده است در کار بررسی تاریخ عاشورا بسیار ارزنده و مورد استفاده است و به وسیله همین اسناد مقدس تاریخی است که امروز با گذشتن بیش از سیزده قرن تاریخ عاشورای سال 61 هجری کاملاً بر ما روشن است و باید به ارزش واقعی این اسناد زنده و ارزنده توجه داشت، چه اگر این خطبه ها ثبت نمی شد و این سخنرانی ها به ما نمی رسید، یا تحریف شده آن به دست ما می رسید نه تنها راهی به واقع نداشتیم، بلکه امری را که واقع نشده و حقیقت نداشته به عنوان واقع می پذیرفتیم، و خدا می داند که چه آثار سوء اسناد تحریف یافته بار می شد.

امروز می توان واقعه کربلا را از روی خطبه های امام و اهل بیت که در مکه و بین راه حجاز و عراق و کربلا و کوفه و شام و مدینه ایراد کرده اند و از روی سخنانی که در پاسخ پرسش های این و آن گفته اند و از روی اشعاری که خود امام و اصحاب او روز عاشورا در مقابل دشمن خوانده اند، و از نامه هایی که میان امام و مردم کوفه و بصره رد و بدل شد، و نامه ای که یزید به ابن زیاد نوشته و نامه هایی که ابن زیاد به یزید و عمر بن سعد نوشته، و نامه های عمر بن سعد به ابن زیاد و نامه ابن زیاد به حاکم مدینه که همه آنها در تاریخ های معتبر ثبت شده و به دست آیندگان هم خواهد رسید و همیشه محفوظ خواهد

ماند از روی این مدارک می توان واقعه عاشورا را با تمام جزئیات که روی داده شرح و توصیف کرده و هیچ نیازی به مدرک و ماخذ دیگری نیست. روزی که یزید به ابن زیاد نامه می نوشت و او را به فرماندهی عراقین منصوب می داشت و درباره مسلم بن عقیل می نوشت که خبر یافته ام که مسلم به کوفه آمده تا در میان مسلمین ایجاد اختلاف کند.

### ثبت تاریخی رسوا می کند

یزید می خواست با این جمله مسلم را در تاریخ اسلام با قیافه مردی ماجراجو و فتنه انگیز نشان دهد، هیچ نمی دانست که تاریخ هم نامه او را به همین عبارت رسوا ضبط می کند و هم پاسخی را که مسلم به این نامه داد یعنی همان سخنی را که در جواب ابن زیاد گفت و این نامه و نامه نویس را هم رسوا کرد. روزی که مسلم را دستگیر و بر ابن زیاد وارد کردند ابن زیاد با درشتی و تندى به مسلم گفت: پسر عقیل مردم این شهر آسوده خاطر بودند پس تو آمدی و میان ایشان تفرقه افکندی و ایشان را به جان هم انداختی، این همان مطلبی بود که یزید درباره مسلم نوشته بود و ابن زیاد چیزی بر آن نیفزود و همان را به مسلم گفت، این هم در تاریخ ثبت شده، اما مسلم پاسخ آن نوشته و این گفته را داد تا در آینده تاریخ مردم هم آن را بخوانند و هم این را و آنگاه قضاوت کنند و انصاف دهند.

مسلم گفت: این گونه نیست و من خود به این شهر نیامده ام که مردم را پراکنده سازم و در میان ایشان ایجاد اختلاف و ناسازی کنم، مردم این شهر خودشان به استناد نامه هایی که به ما نوشته اند می گویند که پدرت زیاد نیکانشان را کشت و خونشان را ریخت و چون بیدادگران و زورگویان دنیا با ایشان رفتار کرد، ما آمدیم تا عدالت را برقرار سازیم، و مردم را به حکم قرآن

مجید دعوت کنیم. آیا می شد یزید و ابن زیاد کاری کنند که آنچه درباره مسلم نوشتند و گفتند در تاریخ بماند. اما آنچه مسلم گفت و با جمله ای کوتاه قیافه زننده حکومت زیاد را که یکی از جباران عراق بود نشان داد در تاریخ نماند و کسی آن را نشنود و ننویسد و آیندگان از آن بی خبر بمانند، و واقعا باور کنند که مسلم فتنه انگیز و خون ریز و مفسده جو و تفرقه انداز بود؟ این کار امکان پذیر نیست.

### تاریخ نیرومند و قدرتمند است

یزید می توانست امام را بکشد و یاران او را شهید کند و اهل بیت او را اسیر و گرفتار سازد اما نمی توانست حکم تاریخ را تغییر دهد و با قیافه ای جز آنچه داشته است برای خود در تاریخ جایی باز کند.

تاریخ بسیار نیرومند و با قدرت است و امکان پذیر نیست که امانت و درستی و صراحت خود را از دست بدهد و تاریخ هوس ها و آرزوهای این و آن شود خوبی ها و بدی ها را ثبت می کند، نوشته ها، گفته ها، موعظه ها، زورگویی ها، محبت ها و ستم ها را همه را با کمال امانت در جای خودش قرار می دهد، و اگر جز این بود و می شد که قیافه ها در تاریخ جابجا شود و در صحنه تاریخ فرعون با قیافه نبوت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ظاهر شود و موسی عَلَيْهِ السَّلَام در قیافه مردی مدعی خدایی، دیگر خدا بر بندگان خود چه حجتی داشت و دستاویز بندگان خدا در شناختن حق و باطل چه بود؟ موجب اطمینان خاطر مردان فداکاری از قبیل ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام که در راه خدا جان می دهند و فداکاری می کنند و کشته می شوند همین امانت تاریخ است و می دانند که خدای متعال احدی را بر تاریخ چیره نساخته است و تاریخ بر هر نیک و بد چیره است و همه را می شناسد و از گفتار و کردار همگی نیک باخبر است و کسی نمی تواند

نیک و بد خود را از تاریخ پوشیده دارد و فصلی از زندگی خود را نهفته از تاریخ بر گزار کند.

البته تاریخ بسیار با احتیاط و مال اندیش است و با فاصله دور یا نزدیکی قیافه های واقعی را نشان می دهد و قیافه های تغییر یافته و جابجا شده را به صورت واقعی و سر جای خودش باز می گرداند، و با کمال شکیبایی و دوراندیشی به حساب هر بی حسابی می رسد.

### ابن زیاد و تحریف عاشورا

ابن زیاد برای آن که مردم را از جریان واقعه کربلا رسماً باخبر سازید به مسجد اعظم کوفه رفت و سخنانی گفت که اگر امانت و صراحت تاریخ نبود نام حسین علیه بن علی علیه السلام به عنوان یک مرد دروغگو در تاریخ اسلام برده می شد عبیدالله در حضور چندین هزار مسلمان عراق و بالای منبر مسجد اعظم کوفه چنین گفت :

الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیر المومنین یزید و حزبه و قتل  
الکذاب ابن الکذاب الحسین بن علی و شیعتہ <sup>(58)</sup>.

یعنی شکر خدا را که حق و اهل حق را پیروز کرد و امیر المومنین یزید و دار و دسته او را یاری فرمود و دروغگوی پسر دروغگو یعنی حسین بن علی و شیعیان او را کشت. راستی اگر در اینجا تاریخ با ابن زیاد قدری مساعدت می کرد در همین مجلس و پای همین منبر جواب او را نمی دادند ممکن بود این سخنانی که در مسجد مسلمانان و در حضور مسلمانان و به وسیله امیر مسلمانان ایراد شده است برای بعضی و تا مدتی ایجاد شبهه کند، و این فکر اگر چه در مردم کم تحقیق و کم شعور پیدا شود که مبادا واقعیت همین باشد و اینان راست گفته باشند و حق با این مرد باشد که بر منبر و در خانه خدا به این

محکمی، خدا را بر این پیشامدی که شده شکر می کند معلوم می شود واقعا بخیر گذشته و خوب کاری شده که حسین بن علی علیه السلام را کشته اند. اما تاریخ در اینجا هم از هوشیاری خود استفاده کرد و پیش از آنکه یک نفر از مسجد بیرون رود و جواب این یاوه ها را نشنود جواب آن را به وسیله یک مرد مسلمان از جان گذشته تحویل تاریخ داد. شیخ مفید و طبری می نویسند: هنوز گفتار عبیدالله به پایان نرسیده بود که عبدالله بن عقیف از دی غامدی <sup>(59)</sup> از جا برخاست.

### یاوه گویی ابن زیاد

در این موقع که ابن زیاد یاوه گویی را از حد گذراند از جای برجست و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده و پدرش، آیا پسران پیغمبر را می کشید و دم از راستگویی می زنی. ابن زیاد که تصور می کرد قدرت او بر تاریخ هم حکومت می کند گفت او را بیاورید غوغایی به پا شد و دیگر آنچه را این مرد با بصیرت گفته بود نمی شد ناگفته و ناشنیده گرفت. این مرد بزرگوار جان بر سر این گفتار نهاد و به دستور ابن زیاد کشته و به دار آویخته شد اما یک صحنه از تاریخ را روشن ساخت و صفحه ای از تاریخ عاشورا را با خون خود نوشت. این هوشیاری و فراست تاریخ همیشه کار خود را کرده و می کند و در هر موقعی که دستی برای تحریف تاریخ از آستین بیرون آمده است، در همان جا در فکر چاره کار افتاده و سندی قاطع و صریح و کافی برای نشان دادن واقع به وجود آورده است.

## قیام کربلا گواه قدرت و صراحت تاریخ است

ما بسیاری از قضایا را در همین تاریخ مربوط به شهادت ملت ها خوانده ایم و شنیده ایم اما کمتر در فکر این بوده ایم که هوشیاری و اسنادی تاریخ را در نظر بگیریم و راستی بر درایت و لیاقت تاریخ در نشان دادن قیافه های واقعی و حوادث تاریخی آفرین بگوییم. هر سطری از تاریخ قیام ابا عبدالله علیه السلام گواه قدرت و صراحت و شجاعت تاریخ است و باید به این حساب توجه کرد که حتی پس از شهادت امام و مردن یزید در حدود نزدیک به هفتاد سال تمام قدرت اسلامی به دست خلفای بنی امیه بود و فقط چند سال ابن زبیر در حجاز خلافت کرد و تازه او هم در دشمنی با اهل بیت کمتر از بنی امیه نبود، در عین حال صراحت و شجاعت تاریخ اجازه نداد که در طول این مدت چهره تابناک تاریخ عاشورا را تغییر دهند و قیافه ای تاریک جای آن را بگیرد.

ابن زیاد به سر مقدس امام نگاه می کرد و می خندید و با چوبی که در دست داشت به دندان های امام می زد اما نمی دانست که تاریخ نه تنها چوب او و خنده او و لابلایگری و اخلاق او را ثبت خواهد کرد بلکه مردی از اصحاب رسول خدا را برای همین روز ذخیره کرده و او را به کوفه سکونت داده و امروز هم او را به مجلس ابن زیاد آورده و پهلوی ابن زیاد جا داده تا چوب و خنده و فساد اخلاق او را پاسخ دهد و این مجلس صورتی پیدا کند که قابل بحث در تاریخ باشد.

### یزید بن ارقم در برابر ابن زیاد

یزید بن ارقم یکی از اصحاب رسول خدا و پیری سالخورده بود نگاهی به ابن زیاد کرد و گفت: چوب خود را از این دو لب بردار، به خدایی که جز او خدایی نیست، بارها لب های رسول خدا را روی این لب ها دیده ام، این سخن



را گفت و صدا به شیون برداشت. البته ابن زیاد در آن موقع به گفتار این پیر سالخورده صحابی اهمیت نمی داد و نمی توانست بفهمد که این صورت مجلس ها همه ضبط تاریخ می شود و نامه تاریخ کم و زیادی را فروگذار نمی کند و همه را به حساب می آورد، از اینرو زید را با تندى و درشتى از مجلس خود راند و او را تهدید به قتل کرد و گفت: معلوم است که در اثر پیری شعور خود را از دست داده ای وگرنه بر این فتح خدایی نمی گریستی؟ تاریخ همه این جزئیات را ضبط کرد تا فردا بداند که ابن زیاد شعور خود را از دست داده بود نه زید بن ارقم زید بن ارقم نیک می دانست که قطع نظر از حساب ثواب و عقاب هیچ مسلمانی بر هرزگی های ابن زیاد آفرین نخواهد گفت، و هر مسلمانی تا مسلمان است، و رسول خدا را به پیامبری می شناسد یا فرزندان وی از در تجلیل و احترام و ادب خواهد درآمد اما ابن زیاد می پنداشت که می شود هم مسلمان بود و هم فرزندان رسول خدا را کشت، هم مسلمان بود و هم بانیان اسلام را دروغگو دانست، هم خون عزیزان اسلام را ریخت و هم در تاریخ اسلام با قیافه مسلمانی ظاهر شد.

### واقعیت تاریخ در سخنان زینب (س)

اکنون نوبت آن رسیده که بار دیگر سخنان زینب کبری را در مجلس یزید بررسی کنیم و آن سند زنده تاریخی را از روی منابع قرن سوم<sup>(60)</sup> بخوانیم هر چند سخن در امانت و شجاعت تاریخ دامنه یافت. پس از آن که یزید اشعار کفرآمیزی از عبدالله بن زبیری سهمی که در موقع کافر بودن خود گفته بود خواند و اشعاری هم از خود بر آن افزود و صریحا گفت که می خواهم انتقام پدران خود را که در حال بت پرستی به دست یاران محمد کشته شده اند از فرزندان محمد بگیرم، زینب دختر علی علیه السلام برخاست و زبان به سخن گفتن

گشود و فصلی جدید در تاریخ خلافت سه سال و چند ماهه یزید باز کرد و گفت: **صدق الله و رسوله یا یزید ثم کان عاقبه الذین اساءوا السواى ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزون** (61).

یزید خدا و رسولش راست گفته اند که عاقبت گناه کردن و دروغ دانستن آیات خدا مسخره کردن آنهاست، یعنی اگر امروز آیات خدا را تکذیب می کنی و با نظر استهزاء به آنها می نگری و چنان که روزی بت پرستان مکه به شهادت جمعی از مسلمانان در جنگ احد خوشحال شدند و شعرخوانی به راه انداختند تو هم از شهادت فرزندان رسول خدا خوشحال شده ای و شعر می خوانی و دم از انتقام گرفتن از رسول خدا می زنی می دانی چرا اینطور شده ای و چرا به اینجا رسیده ای؟ از بس گناه کرده ای کارت به اینجا کشیده است، هر کس راه گناه را در پیش گیرد و در گناه کردن اصرار ورزد به حکم قرآن مجید روزی آیات خدا را تکذیب خواهد کرد و کار او به جایی خواهد رسید که آنها را مسخره کند و آنگاه را مسخره کند و آنگاه مستحق عذاب خدا گردد.

سپس گفت:

**اظننت یا یزید الله حیث اخذت علینا باطراف الارض و اکناف السماء، فاصبحنا نساق کما یساق الاساری، ان بنا هوانا علی الله و بک علیه کرامه و ان هذا لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک، و نظرت فی عطفک، جذلان فرحا، حین رایت الدنیا متسقه لک، و الامور متسقه علیک و قد امهلت و نفست و هو قول الله تبارک و تعالی، و لا یحسین الذین کفروا انما نعلی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزداد و اثمنا و لهم عذاب مهین** (62).

## شهادت و اسارت خواری نیست

یزید مگر گمان برده ای که ما با شهادت و اسیری خوار و زبون شده ایم؟ و چون راه های زمین و آسمان را بر ما بسته اید، و چون اسیران ما را از این جا به جا می برید، دیگر خدا لطف خویش را از ما باز گرفته است؟ و گمان برده ای که تو با کشتن مردان حق بزرگ و بزرگوار گشته ای؟ و خدایا لطف و عنایتی خاص به تو می نگردد؟ و بدین جهت و از روی این گمان غلط از خود باور کرده ای، و با خوشحالی و سرمستی تکبر فروش شده ای؟ چو دیده ای که دنیا برای تو رو به راه گشته است، و امور بر وفق مرا تو می گذرد، و کارها برای تو رو به راه شده، از این است که مغرور شده ای، و سخن خدا را از یاد برده ای که می گوید: مردمان کافر گمان نکنند که اگر مهلتی به آنها می دهیم این مهلت بخیر آنهاست آنان را تنها برای آن مهلت می دهیم که بیشتر گناه کنند و برای ایشان عذابی است که خوار و زبونشان خواهد کرد.

زینب کبری بعد از این جمله ها یزید را به یاد حادثه ای آورد که روز فتح مکه در سال هشتم هجرت در مکه روی داد و رسول خدا بر همه مردان و زنان مکه منت گذاشت و آزادشان ساخت، و یزید خود فرزند همان آزاد شدگان بود هم پدرش معاویه و هم جدش ابو سفیان و هم مادر معاویه از آزاد شدگان روز فتح مکه بودند که رسول خدا از همه گذشته ها صرف نظر فرمود و با بزرگواری و گذشت عمومی همگی را آزاد و آسوده ساخت و فرمود اذهبوا فانتم الطلقاء بروید که همه شما آزاد هستید دختر امیر المومنین علیه السلام در قسمت دوم خطبه خود خاطره آن روز را عنوان سخن قرار داد و گفت:

امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک نساءک و اماءک و سوقک بنات رسول الله

صلی الله علیه و آله، قدهتکت ستورهن، و اصحلت صوتهن، مکتئبات تخدی بهن الاباعر و

يحدوا بهن الاعادي من بلدالي بلد لا يراقين و لا يووين، يتشوفهن القريب و البعيد، ليس معهن ولي من رجالهن<sup>(63)</sup>.

### عدالت و انصاف كجاست ؟

ای پسر آزاد شدگان عدالت کجا انصاف کجاست ؟ زنان و کنیزان خود را پرده نشین داری اما دختران رسول خدا را بی کس و بی پناه بر شترهای تندرو نشانده ای و به دست دشمنان سپرده ای تا از شهری به شهری برند.

سپس گفت :

و كيف يستبظي بغضنا من نظر الينا بالثنف و الشئان، و الاحن و الاضغان، اتقول : ليت اشياخي ببدر شهدوا، غير متائم و لا مستعظم و انت تنكت ثنا يا ابي عبدالله بمنحصر تك ولم لا تكون كذلك و قد نكات القرحة و استاصلت الشافه باهراقك دماء ذريه رسول الله ﷺ و نجوم الارض من آل عبدالمطلب و لتردن على الله و شيكا موردهم و لتوزن انك عميت و بکمت و انک لم تقل فاستهلوا و اهلوا فرحا<sup>(64)</sup>.

یزید چگونه با ما کینه ورزی نکند آن کس که پدیده افکار و دشمنی به ما می نگرد، با کمال بی باکی و بدون آن که خود را گنهکار بدانی می گویی ای کاش نیاکان من که در بدر کشته شدند امروز حاضر بودند، آنگاه با چوبی که در دست داری به دندان های ابا عبدالله عليه السلام می زنی، چرا چنین نباشی و حال آن که آنچه می خواستی انجام دادی، و ریشه های فضیلت و تقوی را از جا کنیدی، و خون فرزندان رسول خدا را ریختی و ستارگان فروزان روی زمین را از فرزندان عبدالمطلب در زیر ابرهای بیداد و ستمگری پنهان کردی، اما به زودی نزد خدا می روی، بر پدرانیت وارد می شوی، و تو را نیز به جای آن ها می برند،

و آنگاه آرزو خواهی کرد که ای کاش کور و لال شده بودی و نمی گفתי جای نیاکانم خالی تا خوشحال و پای کوبی کنند.

### بار خدایا، حق ما را بگیر

چون سخنان دختر امیر المومنین به اینجا رسید دعا کرد و گفت خدایا حق ما را بگیر، و از کسانی که بر ما ستم کردند انتقام بکش. پس به یزید فرمود: به خدا که پوست خود را کندی و گوشت خود را بریدی و به زودی بر رسول خدا وارد می شوی و خواهی دید که فرزندان او در بهشت برین جای دارند، همان روزی که خدا عترت رسول را از پراکندگی برهاند و همه را در بهشت فراهم سازد، و این وعده ای است که خدای متعال در قرآن مجید داده و **لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون** <sup>(65)</sup> گمان مکن که شهدای راه خدا مرده اند چه آنان زنده اند و نزد خدا روزی داده می شوند.

یزید! روزی که داوری با خدا باشد و محمد ﷺ دادخواهی کند و اعضا و جوارح تو بر تو گواهی دهند آن روز پدرت که تو را بر مسلمان ها مسلط ساخت به سزای خود خواهد رسید، و آن روز دانسته خواهد شد که ستمکاران چه مزدی می برند و جای چه کسی بدتر و دار و دسته که زبون تر است، با این که من به خدا قسم ای دشمن خدا و ای پسر دشمن خدا را کوچک می شمارم و قابل توبیخ و سرزنش نمی دانم اما چکنم چشم ما گریان و سینه ما سوزان است و با توبیخ و سرزنش تو شهدای ما زنده نمی شوند، حسین من کشته شد و طرفداران شیطان ما را نزد نابخردان می برند تا از مال خدا مزد خود را بر بی احترامی نسبت به خدا بگیرند.

## خون ما از دست اینان می چکد

خون ما از دست های اینان می چکد و گوشت ما از دهان ایشان می ریزد و پیکرهای پاک شهیدان در اختیار گرگان و درندگان بیابان نهاده شده، اگر امروز از کشتن فایده کردی فردای حساب، به زیان آن خواهی رسید، روزی که جز عملت چیزی را به دست نیاوری، روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند، روزی که تو و پیروانت در نزد میزان عدل الهی به جان هم افتید، روزی که به بینی بهترین توشه ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا را بکشی، به خدا من جز از خدا نمی ترسم، و جز نزد وی شکایت نمی برم، مگر خود را به کار بر، و کوشش خود را دنبال کن و هر چه می توانی جان بکن، به خدا قسم ننگ و رسوایی کاری که بر ما انجام دادی هرگز قابل شستشو نیست.

دختر فاطمه زهرا علیها السلام خطبه خود را به شکرگذاری پروردگار خاتمه داد و چنین گفت: شکر خدایی را که عاقبت کار سروران جوانان بهشت را به خوشبختی و آمرزش ختم کرد و بهشت را جای آنان قرار داد از خدا می خواهم درجات آنان را بالا برد و از فضل خویش به ایشان بیشتر عنایت کند، چه خدا بر هر کار توانا است.

این بود خطبه زینب دختر امیر المومنین علیه السلام در مجلس یزید و این گونه خطبه ها سخنانی نبود که بر اثر تحریک عواطف و ناراحتی های روحی و فشار مصیبت گفته شود، سخنانی است که روی نقشه دقیق و منظمی هر قسمت در جای خود و در حدود لزوم گفته شده و حق را برای همیشه روشن ساخته است.

والسلام علیک و رحمه الله و برکاته

## بخش دهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### فایده تاریخ چیست؟

هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید و از پسران خود پرسید که پس از من چه چیز را پرستش خواهید کرد؟

گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است و شریک ندارد خواهیم پرستید قرآن می گوید **تلك امه قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعلمون** <sup>(66)</sup> یعنی یعقوب و فرزندان خدانشناس او ملتی بودند که رفتند و نیک و بد خود را با خود بردند نه نیکی های آنان را به شما خواهند داد و نه از بدیهای ایشان بر شما خواهند نهاد. سپس قرآن در سوره بقره پس از آیه 140 که می گوید: مگر شما می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و دوازده سبط بنی اسرائیل یهودی یا نصرانی بوده اند، ای رسول خدا به اینان بگو: آیا شما بهتر می دانید یا خدا و چه کسی ستمکارتر است از آنکه شهادتی از خدا نزد او باشد و آن را مخفی کند و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست، اینجا هم بعد از این آیه می گوید **تلك امه قد خلت** یعنی اولاد ابراهیم و فرزندان او یهودی یا نصرانی نبوده اند و پیش از موسی و عیسی علیهم السلام می زیسته اند، ثانیاً هر چه بوده اند و هر کیشی داشته اند و هر نیک و بدی ارتکاب می کرده اند به حال شما چه سود و زیانی دارد. اگر مردمی نیک بوده اند و کار نیک و شایسته انجام داده اند و اگر مردمی بد و بدکار بوده اند شما چرا نگران بدی های آنها باشید، مگر ممکن است که روز حساب شما را مسؤوول بدی های آنها بشناسند؟

سلام و درود فرستادن به روح پاک شهیدان و رادمردان و از جان گذشتگان راه خدا و لعن و نفرین کردن به کسانی که در مقابل حق ایستاده اند و به روی اهل حق شمشیر کشیده اند، و مردان با فضیلت و با تقوی را که بهترین سرمایه هر ملتی هستند از میان برده اند کاری است نیک و شایسته اما نمی تواند سعادت انسان را تامین کند مگر آنگاه که آدمی هم فکر و هم افق و همگام مردان نیک باشد و در فکر و عمل از بدکاران کناره گیری کند، وگرنه سخن همان است که خدا گفته تلک امه قد خلت آن نیکان و آن مردان پاک و ملکوتی، و آن بدسیرتان آدمی صورت ملتی هستند که به راه خود رفته اند، هر چه توفیق و خوبی و نیکی داشته اند برای خود آنها است، و هر چه گناه و بدی و ستمگری داشته اند بر خود ایشان بار است، نه شما بر کارهای نیک ایشان پاداش خواهید برد، و نه بر کارهای بدشان مسؤ ول هستید.

تکرار این آیه هم در سوره بقره آنهم در فاصله کمتر از ده آیه برای آن است که توجه به این موضوع بسیار مهم است، و نباید کسی به این دلخوش باشد که بگوید حسین بن علی علیه السلام و یاران او مردانی بزرگ و بزرگوار بوده اند یا ابن زیاد و یزید و همکارانش مردمی بد و بیراه.

### مردم و انتقاد از بدکاران

چه بسا مردمی که ممکن است به روح مقدس امام علیه السلام درود می فرستند اما خود از لحاظ فکر و عمل و طرز کار این زیاد را پسندیده اند، و راه او را در پیش گرفته اند، و چه بسا مردمی که از بدان گذشته تاریخ انتقادهای کرده اند و بدها گفته اند و عذاب های فراوان برای ایشان خواسته اند اما در طرز رفتار و کردار خویش همان ها را به عنوان پیشوا و رهنما برگزیده اند.



در این نکته شبهه ای نیست که تایید حق و اهل حق به هر نسبتی که باشد و مبارزه با بدان و بدی ها هر چند کاری است خوب و در حد خود اثر بخش، اما انسان را در ردیف نیکان و سعادت‌مندان قرار نمی دهد، و از جرگه بدان و بدکاران بیرون نمی آورد، مگر آنگاه که روش عمل انسان به آنان نزدیک شود و از اینان دور گردد، و در این صورت است که می شود گفت من هواخواه و طرفدار خوبان و نیکانم و دشمن و مخالف بدان و بدکاران قرآن مجید به موضوع تاریخ و نقل سرگذشت ملت هایی که آمده اند و رفته اند و نقل و قصص پیمبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کسانی که با ایشان درافتاده اند بسیار عنایت فرموده است و قسمتی مهم از آیات و سوره های قرآن مجید به نقل و بیان همین موضوع یعنی تاریخ گذشتگان اختصاص یافته است، اما منظور از این قسمت تنها آن نبوده که مسلمانان جهان بدانند که موسی عَلَيْهِ السَّلَام مرد خوبی بود و فرعون مرد بدی، یا قوم عاد و ثمود مردمان بد و بیراه بودند، و فلان ملت دیگر مردمی خوب و سر به راه خوبی موسی عَلَيْهِ السَّلَام و دیگر پیمبران خدا و خوبی مسیحیان نجران که به دست ذونواس پادشاه یمن کشته شدند و بدی ذونواس به حال مسلمان چه سود و زیانی دارد.

### بهره مندی از تاریخ گذشتگان

نقل تاریخ گذشتگان برای آن است که مسلمانان در علل پیشرفت و سعادت‌مندی و سرفرازی ملتی و بدبختی و زبونی و بیچارگی ملتی دیگر تامل کنند و آنچه را در ملت‌های گذشته جهان موجب سربلندی و سرفرازی و نیرومندی و سروری بوده است بشناسند و پی آن بروند و نیز آنچه را در ملت های گذشته دنیا باعث سقوط و بدبختی و گرفتاری به عذاب خدای متعال و نابودی می شده است نیک بشناسند و از آن پرهیز کنند و بدانند که سنت خدای

متعال عوض نمی شود و تغییر نمی کند، و اگر قومی به جهتی در دنیا سرفراز شده اند، آن نکته همیشه موجب سرفرازی خواهد بود و اگر ملتی به علتی بدبخت و زبون شدند، آن علت همیشه باعث بدبختی و زبونی خواهد گشت.

### سنتهای خداوندی

کلمه سنت هر جا که در قرآن مجید استعمال شده به همین معنی لغوی است یعنی روش و طرز عمل که خدای متعال با امت های گذشته داشته و در همه جا خدا می گوید که سنت من تغییرپذیر نیست، برای عزت و سربلندی راهی است که تغییر نمی کند و برای بدبختی و بیچارگی هم راهی و علتی که تغییرپذیر نیست.

سنه الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجدلسنه الله تبدیلا (67).

### بندگان منافق صفت

یعنی آن گونه رفتاری که خدا درباره بندگان منافق و گنه کار خود داشته است که اول پیمبران و فرستادگان برایشان بفرستد و اتمام حجت آنان را که ایمان نیاورند و به کفر خویش اصرار ورزند هلاک گرداند و نابود کند، و آنان را که با خدا و پیغمبرش از راه دورویی و فریبکاری و نفاق درآیند، و هم با خدا باشند و هم با دشمنان خدا و هم از رسول خدا غنیمت جنگ و دیگر بهره های مسلمانی گرفته باشند، و هم از دشمنان او حق حساب جاسوسی و فتنه انگیزی، اینان را رسوا کند، و دستشان را از هر دو طرف کوتاه سازد، و رانده اینجا و آنجا کند، این سنت خدا تغییرناپذیر نیست و نباید انتظار داشت که نفاق و دورویی روزی موجب شرمندگی و رسوایی باشد و روزی باعث سرفرازی و نیک نامی در قرآن سوره اسراء نیز همین نکته به این گونه بیان شده :

سنه من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا (68).

تحویلی هم همان تبدیل و تغییر و از حالی به حالی بردن است در سوره انفال نیز کلمه سنت به همین معنی به کار رفته است.

قل الذین کفروا ان ینتھوا یغفرلھم ماقد سلف، و ان یعودو افقد مضت سنه  
الاولین (69).

یعنی به کافران بگو اگر از کفر و عناد خویش بازگرداند و دست از عناد یا حق کوتاه سازند آمرزیده شوند، و اگر به کفر و عناد خود بازگردند روش ما درباره گذشتگان عمل شده است، یعنی درباره اینان هم همان روش به کار خواهد رفت و چنان که آنان را هلاک کردیم اینان را نیز هلاک خواهیم کرد، در سوره حجر نیز همین نکته به این صورت آمده است:

لا یومنون به و قد خلت سنه الاولین (70).

#### کفار مکه و دشمنی با رسول خدا

یعنی این کفار مکه که در دشمنی و عنادورزی با رسول خدا اصرار می ورزند، امیدی به ایمان آنها نیست، اینان ایمان نمی آورند اما تکلیفشان روشن است و روش ما درباره کافرانی که پیش از ایشان بوده اند و بر کفر خود اصرار ورزیده اند معلوم است با اینان نیز چنان کنیم که با آنان رفتار کردیم در سوره فتح می گوید:

ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیرا سنه الله  
التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنه الله تبدیلا (71).

یعنی اگر مشرکان مکه در حدیبیه با شما جنگ می کردند صرفه ای نمی بردند و پشت به جنگ می دادند و سپس نه پناهی به دست می آوردند و نه یابوری و این طرز رفتاری است که پیش از این هم خدا با کافران داشته و رفتار و سنت خدا را تغییر و تبدیل نیست، یعنی یکی از سنت های پروردگار این

است که ایمان مایه پیروزی و غلبه یافتن بر دشمن است و نه شما تنها و بت پرستان مکه بلکه هر دو دسته ای که با هم درافتند و یکی از آنها با انگیزه ایمان به میدان کارزار آید خدای او را پیروز می کند. در سوره فاطر یعنی سوره ملائکه می گوید:

و لا یحییق المکر السییء الا باهله فهل ینظرون الا سنت الاولین فلن تجد لسنه الله تبدیلا و لن تجد لسنه الله تحویلا (72).

#### رفتار بد دامنگیر آدمی شود

یعنی اینان که دست از بت پرستی بر نمی دارند و مکرهای بد به کار می برند تا از پیشرفت اسلام جلوگیری کنند بدانند که مکرهای بد دامنگیر همان کسانی می شود که مکر می کنند و اگر ایشان انتظار داشته باشند که ما با ایشان روشی در پیش گیریم جز روشی که با گذشتگان داشته ایم انتظاری است بی جا، زیرا سنت خدا تغییرپذیر نیست و مکر و فریبکاری هرگز مایه سرفرازی و پیشرفت نبوده است در سوره مومن یعنی سوره غافر می گوید:

فلم یک ینفعهم ایمانهم لماراوا باسنا سنه الله الی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون (73).

یعنی کسانی که پیامبران را تکذیب و آنها را مسخره کردند و عذاب بر آنها فرستادیم چون سختی عذاب ما را دیدند و دست به دامن ما شدند و گفتند دست از شرک و کفر خویش برداشتیم و به خدای یگانه ایمان آوردیم این ایمان که از فشار عذاب ناشی شده بود سودی به حال ایشان نمی داشت و این روش خدایی است که در میان بندگان عمل شده و کافران در آن حال زیان بردند.

## سنت‌های الهی در تمام امتها یکی است

از مجموع این آیات چنین برمی آید که خدای متعال برای خاطر کسی از سنت های خویش دست بر نمی دارند نه کسی را بی جهت عزیز و سربلند و سعادت‌مند می کند، و نه کسی را بی جهت خوار و زبون و بدبخت می گرداند، هم آن را راهی است و هم این را جهتی و علتی نه خدا ملتی را آفریده تا بر دیگران سروری کنند و در دنیا عزیز و سربلند باشند، و نه مردمی را خلق کرده برای آنکه بیچاره و بدبخت و ناروا درمانده باشند، هم آن که در دنیا سروری و توانگری یافته اند بر حسب سنت الهی بوده است و هم اینان که زبونی و بدبختی و رسوایی کشیده اند.

امیر المومنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود که در نهج البلاغه نقل شده می گوید:

والله لا ظن ان هولاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم و تفرقكم عن حقكم و بمعصيتكم امامكم في الحق، و طاعتهم امامهم في الباطل و بادائهم الامانه الى صاحبهم، و خيانتكم صاحبكم و بصلاحهم في بلادهم و فسادكم، فلو ائتمنت احدكم على قصب لخشيت ان يذهب بعلاقتهم (74).

## پیروزی دشمن بر دورافتادگان از ایمان

یعنی به خدا قسم گمان می کنم که این دشمنان شما به زودی بر شما پیروز شوند و کار را از دست شما بگیرند چرا که اینان در همان باطل خود هماهنگی دارند اما شما در حق خود پراکنده و از هم جدا هستید، آنان امام خود را در راه باطل اطاعت می کنند اما شما امام خود را در راه حق معصیت می کنید، و فرمان او را نمی برید، آنان با رهبر خود به امانت رفتار می کنند اما شما به امام خود خیانت می کنید، آنان در سرزمین خود و برای خود خوب مردمی هستند و

کار به زیان کشور خود نمی کنند، اما شما در سرزمین خودتان و جایی که از آن شما است بد مردمی هستید و تبهکاری می کنید، با شما مردم چگونه می توانم کار کنم که اگر به یکی از شماها کاسه ای چوبی به امانت بسپارم راستی می ترسم که دسته آن را برای خود جدا کند.

می توانم بگویم که امیر المومنین علیه السلام با این کلمات همه آن آیات را شرح و تفسیر کرد و نشان داد که از قانون های خدایی و سنت های الهی نمی توان سرپیچی کرد. امیر المومنین علیه السلام می خواهد به اصحاب خود بگوید که شما تنها به اینکه امام شما علی است غالب نخواهید شد و آن دیگران تنها به این دلیل که مرد بدی بر آنها حکومت می کند مغلوب خواهند شد، سنت خدا در غالب و مغلوب شدن ملت ها این نبوده و نیست که هر دسته ای امام عادل و خوبی داشتند غالب شوند و کار آنها پیشرفت کند، اگر چه با هم متحد و هماهنگ نباشند، و اگر چه امام خود را نافرمانی کنند <sup>(75)</sup>.

و اگر چه به امام خود خیانت ورزند و اگر چه در سرزمین خود و در کشور خود و برای خود هم مردمانی بد و تبهکار باشند، و نیز سنت خدا این نیست که هر دسته ای که رهبر ستمگری داشته باشند کار آنها پیش نرود و از مقاصد خویش باز مانند و هرگز نوبت دولت به آنها نرسد و هرگز پیروز نگردند هر چند مردمی متحد و متفق و هماهنگ باشند، و هر چند رهبر خود را اطاعت کنند و با وی به امانت رفتار کنند و در میان خود برای خود مردمی خوب و نافع و درستکار باشند بر حسب سنتی که خدای متعال دارد آن دسته اول با همان امام خوبی که دارند شکست خواهند خورد و قدرت و دولت خود را از دست خواهند داد، چه با پراکندگی و اختلاف و نافرمانی و خیانت، و نادرستکاری نمی توان برقرار ماند و این دسته دوم با همین رهبر ستمگر پیش

خواهند برد و قدرت را از دست دیگران خواهند گرفت، چه مقتضای اتحاد و اتفاق و اطاعت و انقیاد و امانت داشتن و درستکاری به حکم سنت دیرین پروردگار پیشرفت و پیروزی و غالب شدن و قدرت یافتن است.

### علی علیه السلام اصحاب خود را مغرور نمی کرد

علی علیه السلام نمی خواست اصحاب خود را مغرور کند و به آنها دروغ بگوید که با داشتن امامی مانند علی خیالتان آسوده باشد، به هر حال دنیا و آخرت مال شماست اتحاد و اتفاق نداشتید مهم نیست. امام شما امیر المومنین است خیانتکار بودید عیبی ندارد، امام شما علی است از امام خود اطاعت نکردید و حرف او را گوش ندادید جای نگرانی نیست، چه امامی مثل علی دارید اگر در میان خود و در شهر و کشور خود و برای خود بد مردمی بودید و خانه خود را به دست خود خراب کردید و برای خود هم مردمی فاسد و مفسد بودید چون امامی مثل علی بر شما حکومت می کند زبانی به شما نخواهد رسید.

از طرف دیگر دشمنان شما چون مرد ستمگری بر ایشان حکومت می کند هر چه باشد و هر طور باشند همیشه زبون و خوار و شکست خورده شما خواهند بود اگر چه بیش از شما با هم متحد و متفق باشند و اگر چه بیش از شما امین و درستکار باشند، و اگر چه بیش از شما گوش به فرمان امام خود باشند، و اگر چه بیش از شما برای خود و کشور خود خوب و سودمند باشند، از این گونه دروغ ها که همه بر خلاف سنت پروردگار است امیر المومنین علیه السلام به اصحاب و شیعیان خود هرگز نگفت و همیشه در هر مقامی آنان را به تخلف ناپذیری و تغییر نیافتن سنت های پروردگار توجه می داد، اما خود شیعیان و اصحاب امیر المومنین علیه السلام از این گونه دروغ ها به خود می گفتند و شاید بسیاری از آن ها تصور می کردند یا تصور می کنند که راستی می توان سنت ها و روش های

خدا را عوض کرد و از آنچه تمام بشر نتیجه بد گرفته اند و می گیرند نتیجه خوب گرفت، و یا کارهایی که دیگران را پست و زبون و بیچاره ساخته است و عزت و قدرت و سعادتشان را به باد داده است با همان کارها می توان عزیز و نیرومند و سعادتمند شد.

در خطبه دیگر هم امیر المومنین علیه السلام درباره جهاد گوید:

فمن تركه رغبه عنه البسته الله ثوب الذل و شمله البلاء و شملته البلاء و خ ل و ديث بالصغار و القماء و صرب على قلبه بالاسهاب، واديل الحق منه بتضييع الجهاد و سيم الخسف و منع النصف (76).

اینجا هم امیر المومنین علیه السلام نمی خواهد از ثواب جهاد در راه خدا و دفاع از مرزهای خود و دین خود سخن بگوید، یا بگوید که اگر کسی جهاد نکرد و ملتی وظیفه جهاد و دفاع از وطن را از یاد برد و در خانه اش نشست تا دشمن بر سر او تاخت عقوبت او در قیامت این گونه و آن گونه خواهد بود، در این بیان امیر المومنین هیچ کاری به ثواب و عقاب اخروی ندارد و می خواهد مردم را توجه دهد به یکی از قوانین و سنن الهی که هر قومی شانه از زیر بار وظیفه جهاد و دفاع خالی کنند، و در فکر حفظ مرزهای خود از تعرض دشمن نباشند، اگر چه پیغمبرشان خاتم انبیاء باشد و امام شان امیر المومنین، خوار و زبون خواهند شد، و سر تا پای آنها را گرفتاری و بیچارگی فرا خواهد گرفت، در میان ملت ها کوچک و سرشکسته خواهند بود، نور عقل و درایت را از دست خواهند داد در اثر ترک وظیفه جهاد و دفاع حق را از دست می دهند و دولت به دست دیگران خواهد افتاد، داغ مذلت بر پیشانی چنین ملتی خواهد خورد و کسی با او به انصاف و عدل رفتار نخواهد کرد.



## آثار ناگوار ترک جهاد

می توان گفت امیر المومنین علیه السلام با ناامیدی از آنکه مردم را از طریق عاطفه دینی برای جهاد آماده سازد، دست به دامن عاطفه ملی آن ها شد و به آنها فرمود که اگر برای ثواب اخروی وی به جهاد نمی روید و از عقوبت و کیفری که بر ترک جهاد مترتب است بیم ندارید، از آثار بدی که ترک جهاد در زندگی شما دارد بترسید و از سنت های خدایی که تغییرناپذیر است برحذر باشید، شما اگر هم ثواب اخروی را نخواهید باید برای حفظ عزت و استقلال و سربلندی خود به پا خیزید و مرزهای کشور خود را از تعرض دشمنان حفظ کنید و حیثیت و آبروی خود را در میان ملل از دست ندهید و خود را در اثر خانه نشینی و فرصت به دست دشمن دادن گرفتار و بیچاره نسازید.

سپس امیر المومنین علیه السلام می گوید:

الا و انی قد دعوتکم الی قتال هولاء القوم لیلا و نهار و سرا و اعلانا، و قلت لکم : اغزوههم قبل ان یغزوکم، فوالله ماغزی قوم قط فی عقردارهم الاذلوا، فتواکلتم و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات و ملکت علیکم الاوطان <sup>(77)</sup>.

یعنی من شب و روز، پنهان و آشکار به شما می گفتم که با مردم شام و دشمنان خود بجنگید، و پیش از آنکه آنها بر شما بتازند و شما را غافل گیر کنند شما بر آن یاغیان حمله برید و پیشگیری نمایید چه هرگز ملتی نبوده که در خانه خود بماند و همانجا بنشیند تا دشمن بر وی بتازد، و مرزهای او را یکی پس از دیگری غارت کند، و آنگاه در مرکز کشورش با وی در جنگ شود و آن ملت ذلیل و خوار نشود و شکست نخورد، اما هر چه گفتم شما کار را به این و آن حواله ساختید و یکدیگر را از کار جهاد سست کردید تا در نتیجه به حکم

قانون و سنت الهی دشمن از مرزهای شما به کشور شما راه یافت و هر روز ناحیه ای را غارت کرد و از دست شما گرفت.

### قانون الهی

قرآن مجید در توجه دادن مردم به این حساب که ما برای این و آن حساب خود را به هم نمی زنیم اصرار ورزیده و آیاتی بسیار برای روشن ساختن این حقیقت در قرآن مجید می توان یافت.

در سوره بقره راجع به یهودیان معاصر رسول خدا می گوید:

و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدوده قل اتخذتم عندالله عهدا فلن يخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون بلى من كسب سيئه و احازت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (78).

این یهودیان معاصر و معاند رسول خدا گفتند ما اگر به دوزخ هم رفتیم چند روزی بیشتر در آن نخواهیم ماند ای رسول ما به اینان بگو مگر شما از خدا سندی گرفته اید و خدا با شما عهد و پیمانی بسته و اطمینان دارید که خدا عهد خود را به هم نمی زند، یعنی مگر خدا به شما تنها سندی داده که ما در موقع رسیدگی به حساب ها با گنهکاران دیگر به گونه ای رفتار می کنیم و با شما به گونه دیگر همان گناهی که دیگران را برای همیشه معذب خواهد داشت، برای شما چند روزی بیشتر تولید زحمت نخواهد کرد راستی خدا چنین قرار محرمانه ای با شما دارد؟! یا آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید.

سپس اشاره به همان قانون خدایی می کند که اگر گناه بر آن مستولی شد و اثر گناه همه وجود او را فرا گرفت دیگر برای همیشه در عذاب خواهد بود بلی من کسب... بلی شما را هم با همان قانون عمومی عذاب می کنم و آن قانون این است که هر کس به گناه و شرک گرفتار شود و گنااهش او را فرا گیرد چنانکه

تا مرگ از آن رهایی پیدا نکند چنین کسانی همیشه در عذاب دوزخ خواهند بود.

در سوره نساء همین نکته صریح تر و جامع تر بیان شده است  
لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجزبه و لا یجدله من  
دون الله ولیا و لا نصیرا و من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی و هو مومن  
فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا (79).

یعنی ثواب و عقاب و آثار نیک و بد کارها بستگی به آرزوهای شما و اهل کتاب ندارد، نه قانون الهی برای خاطر شما مسلمانان به هم خواهد خورد و نه برای خاطر اهل کتاب و آن قانون این است که هر کس کار بدی انجام دهد به کیفر آن خواهد رسید و جز خدا پناه و یابوری به دست نخواهد آورد، و هر کسی از مرد و زن درستکار و با ایمان باشد اینان وارد بهشت خواهند شد و کمتر ظلمی بر ایشان نخواهد شد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش یازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### خویشاوندی با رسول خدا ﷺ

در همان نخستین روزی که رسول خدا ﷺ دعوت خود را به امر خدای متعال علنی کرد و با نزول آیه و انذر عشیرتک الا قریبن (80) مامور شد که خویشاوندان نزدیکتر خود را بیم دهد و به دین مبین اسلام دعوت کند، در همان روز بارها به خویشان نزدیک خود می فرمود که به اعتماد خویشاوندی با من از راه بندگی خدا منحرف نگردید، و نیک بدانید که کاری به دست من نیست و من نمی توانم بر خلاف سنت الهی بهره مندی به شما برسانم و زیان از شما بگردانم. اگر بهره مندی به شما رسد از همان راهی است که خدا معین کرده، و اگر به زیانی گرفتار شوید بر حسب همان قانونی است که خدا وضع کرده است، کسی تصور نکند که برای خاطر قریش یا بنی هاشم یا بنی عبد مناف یا بنی عبدالمطلب یا دخترم فاطمه یا عمه ام صفیه حساب ها را بهم می زنند و زشتکاری اینان را نادیده می گیرند.

رسول خدا پس از نزول آیه ی مزبور قریش را فراهم ساخت و فرمود ای گروه قریش خود را از آتش نجات دهید که سود و زیان شما به دست من نیست یعنی برای سود و زیان و ثواب و عقاب قانونی است کار خوب کردید سود می برید به شما ثواب می دهند کار بد کردید زیان می برید، شما را عقاب می کنند، ای گروه بنی کعب بن لوی خود را از آتش نجات دهید که سود و زیان شما به دست من نیست، ای گروه بنی قصی خود را از آتش نجات دهید که من نمی توانم به شما ثوابی برسانم و نمی توانم از شما عذابی بگردانم ای گروه بنی

عبد مناف خودتان موجبات رهایی خود را از عذاب خدا فراهم سازید که برای شما از من کاری ساخته نیست، یعنی خداشناس باشید بهشت می روید، مشرک باشید دوزخی خواهید بود، کلیدی به دست من نداده اند که مشرکین خویشاوند خود را از در محرمانه ای بهشت برسانم، و نیز به من حق نداده اند که دوستان و خویشان خود را از تکالیف الهی معاف دارم، ای بنی زهره بن کلاب خود را از عذاب خدا نجات دهید.

ای بنی عبدالمطلب کاری کنید که خدا شما را عذاب نکند و بدانید که کاری به دست من نیست، ای بنی مره بن کعب، ای بنی هاشم، ای بنی عبد شمس با خدا پرستی خود را از عذاب شرک رهایی بخشید که از من کاری ساخته نیست، ای عباس عموی پیغمبر تو هم خود را از عذاب خدا آزاد کن، ای صفیه عمه محمد تو هم به فکر آزادی و رهایی خود باش که من هیچ کاری برای شما نمی توانم انجام دهم، نه منفعت دنیای شما به دست من است و نه نصیب آخرت شما، مگر خودتان خداشناس شوید و بگویند لا اله الا الله ای فاطمه دختر محمد تو هم برای نجات از عذاب خدا کوشش کن که از پدرت کاری ساخته نیست و سود و زیان تو را من در اختیار ندارم البته شما خویشان من هستید و من هم با شما صله رحم خواهم کرد.

### ایمان و عمل صالح

اگر خویشاوندی با رسول خدا جای ایمان و عمل صالح را نمی گیرد و دختر پیغمبر هم باید از همان راهی که دیگران سعادت مند و خوش عاقبت می شوند سعادت و حسن عاقبت خود را تامین کند و نه تنها برای او که دختر پیغمبر است برای شخص رسول خدا هم جز ایمان و عمل صالح راهی به جلب رضای پروردگار نیست، چگونه ممکن است کسی تصور کند که بعد از شهادت

امام حسین علیه السلام آن آیات قرآن، و این احادیث نبوی و خطبه های نهج البلاغه همگی نسخ شده و راهی دیگر برای بهشتی شدن و حسن عاقبت غیر از راه ایمان و درستکاری به دست آمده است و آن مقداری که پیش از واقعه کربلا مسلمان احتیاج به راست گویی و امانت و درستکاری و مواظبت بر عبادات و وظایف شرعی و پرهیز از دروغ گفتن و میگساری و رباخواری و حرام خواری داشت فعلا به آن اندازه احتیاج ندارد و می شود انسان در ستمگری از کشندگان امام حسین علیه السلام جلو بیفتد و در عین حال به درود فرستادن و سلام کردن بر امام و یاران بزرگوارش دلخوش باشد و روز حساب هم با امام و یارانش محشور شود، یارانی که سندهای زنده عظمت و بزرگی روح و خلوص و ایمان و راستگویی آنها را می خوانیم، و در همین سندهای زنده به معنی صحیح هواخواهی و طرفداری آشنا می شویم.

### واژه های عشق و ایمان

یاران امام حسین علیه السلام واژه های عشق و ایمان و طرفداری و فداکاری را برای ما معنی کرده اند، و حتی با رجزهایی که روز عاشورا در مقابل دشمن می خوانده اند وضع روحی و شخصیت و معنویت خود را منعکس ساخته اند، تا آن کس که می گوید یا لیتنی کنت معکم فافوز معکم قدری بیندیشد و انصاف دهد که آیا همین جمله در شمار راست های او نوشته خواهد شد یا در ستون دروغ های او، و آیا راستی آرزو می کند که ای کاش با عابس بن ابی شیبب شاکری همراه می بود و مانند او در مقابل سنگباران دشمن زره از تن و کلاه خود از سر دور می کرد، و در راه یاری حق، تن او زیر سنگ ها نرم و کوبیده می شد یا چون حساب نکرده که آنها چه کرده اند و چه قدرتی نشان داده اند و در مقابل چه ضربت هایی ایستادگی داشته اند آرزوی همراهی آنها را در دل می گذارند

و سخن بسیار کم مغز و دور از حقیقت بر زبان خویش می راند و شاید امیدوار است که این سخن را با سخنان اصحاب امام علیهم السلام یکجا یادداشت کند، اصحابی که در ایمان و نورانیت و یقین به جایی رسیده بودند که نور یقین آنها در مقام تسلیت امام هم می درخشید.

طبری می نویسد زهیر بعد از نماز ظهر امام جنگ سختی کرد و می گفت :  
انا زهیر و انا ابن القین اذودهم بالسيف عن حسین  
منم زهیر پسر قین که با شمشیر خود دشمن را از امام خویش دور می کنم و  
سپس دستی به شانه امام زد و گفت :  
اقدم هدیت هادیا مهديا فالیوم تلقی جدک النبیا  
و حسنا و المرتضی علیا و ذالجناحین الفتی الکیما  
قدم پیش نه و دل رنجه مدار، امامی هستی که هم خود هدایت یافته ای و هم  
دیگران را هدایت می کنی، چه باکی از این پیش آمد، مگر جز این است که  
امروز به دیدار جدت رسول خدا و برادرت و پدرت علی و عمویت جعفر بن  
ابی طالب و عموی پدرت حمزه سید الشهداء خشنود می شوی.

### صفای معرفت

زهیر در مقام یقین و در صفای معرفت به کجا رسیده بود که امام خود را تسلیت می دهد و می گوید از آنچه پیش آمده دلگیر مباش که جای نگرانی و تاسف نیست. از امیر المومنین عجب است اگر چنانکه در بعضی از کتب نقل شده فرموده باشد **لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا** <sup>(81)</sup> اگر پرده از پیش چشم ها برداشته شود و حقایق پشت پرده آشکار گردد بر یقین من چیزی افزوده نخواهد شد.

چه امیر مومنان عليه السلام این سخن را گفته باشد و چه نگفته باشد قطعاً در این مقام بوده و چنین یقین داشته و امری بر خلاف انتظار نیست، و از امیر المومنین جز این نمی توان انتظار داشت، عجب آن است که می بینیم زهیر بن قین هم پا در این مقام نهاده و با سخنانی که به امام می گوید می خواهد نشان بدهد که **لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً من** که زهیر و یکی از ارادتمندان و فداکاران فرزند امیر المومنین می باشم، با چند روز ملازمت امام به اینجا رسیده ام که اگر پرده را بردارند چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد، همین یقین و روشنی ضمیر بود که یاران امام را در هر وضعی بر صراط مستقیم نگه داشت، و کمترین لغزشی برای ایشان پیش نیامد.

#### نافع بن هلال در برابر دشمن

نافع ابن هلال جملی یکی از یاران امام دشمن را تیرباران می کرد و می گفت :

انا هلال الجملی انا علی دین علی  
یعنی در همان حال (در گیر و دار جنگ) برای امیر المومنین عليه السلام تبلیغ می کرد و نام او را می برد و دین او را می ستود تا دوازده نفر از اصحاب عمر بن سعد را به هلاکت رساند و کسانی را هم زخمی کرد در آخر کار بازوهای او درهم شکست و از کار افتاد و او را دستگیر کردند و نزد ابن سعد بردند، ابن سعد از او پرسید نافع چرا ابن بلا را سر خود آوردی ؟ و شاید تصور می کرد که او مثل بسیاری از مردم اظهار پشیمانی می کند و معذرت می خواهد، نافع گفت خدا از نیت من در این کاری که کرده ام آگاه است و در حالی که خون از ریش او می ریخت گفت : به خدا قسم دوازده نفر از شما را کشتم و کسانی را هم زخمی کردم و از این کار خود هیچ پشیمان نیستم و اگر شانه ها و بازوهای من



از کار نیفتاده بود نمی توانستند مرا دستگیر کنید نافع اول کسی از یاران امام بود که او را دستگیر کردند و سپس به شهادت رساندند.

و در همان دم مرگ هم سند زنده ای از ایمان و یقین و تشخیص صحیح خود به دست تاریخ سپرد، و تاریخ هم آن را با کمال امانت ضبط کرد، هنگامی که شمشیر بر سر او بلند کردند گفت: **الحمد لله الذی جعل منا یانا علی یدی شرار خلقه** شکر خدا را که اگر کشته می شویم بدترین مردم ما را می کشند.

این بود وضع روحی کسانی که ما با کمال جرات پس از درود فرستادن بر آنها می گوییم **یالیتنا کنا معکم فنفوز معکم** کاش ما هم با شما بودیم تا چون شما رستگار و سرفراز و سعادت مند می گشتیم ما چرا هرگز نمی گوییم: شکر خدا را که ما در آن روز نبودیم و به چنان امتحان گرفتار نشدیم و در ریختن خون مثل شما مردانی پاک و با فضیلت شرکت نداشتیم، آیا آن روز به حقیقت و راستی نزدیکتر است یا این شکرگزاری و شادمانی.

### هفتاد و دو نفر کیانند؟

در سال 61 هجری امام حسین علیه السلام از مدینه تا مکه و از آنجا تا نزدیک کوفه رفت و همه جا مردم را به یاری خود و دفاع از حق و حقیقت دعوت کرد و آنهمه خطبه ها خواند و این جریان پیش از شش ماه طول کشید اما به قول مشهور بیش از 72 نفر همکار صمیمی پیدا نکرد، آنهم هفده نفرشان از اهل بیت و جوانان خود او بودند، دو نفر از فرزندان خودش یعنی علی اکبر و طفل شیرخوار امام، سه نفر فرزندان برادرش امام حسن یعنی قاسم، عبدالله و ابوبکر، پنج نفر برادران امام یعنی عباس و عبدالله و جعفر و عثمان پسران ام البنین و محمد بن علی. دو نفر از اولاد عبدالله بن جعفر یعنی عون و محمد. پنج نفر از

اولاد عقیل یعنی جعفر و عبدالرحمن بن عقیل. و عبدالله و محمد پسران مسلم بن عقیل.

### نام یاران امام در زیارت ناحیه

محمد بن ابی سعید بن عقیل، نام این هفده نفر در زیارت ناحیه برده شده، و جز اینان در حدود پنجاه و پنج نفر بیشتر با امام علیه السلام همراهی نکردند، و اگر هم از اول همراه شده بودند پس از روشن شدن وضع سیاسی کوفه و عراق به راه خود رفتند، اما امروز اگر طرفداران و هواخواهان امام را بشماریم به حساب نمی آید و از شماره بیرون است. مگر مردم آن روز بسیار بد مردمی بوده اند و امروزی ها در امام شناسی و فداکاری و از خود گذشتگی از آنها پیش افتاده اند؟ این گونه نیست همان روز هم تا موقعی که امتحان پیش نیامد و مسلم و هانی بر سر دار نرفتند دوستداران امام حسین علیه السلام بی شمار بودند و در اطراف امام سلام و صلوات بسیار به راه افتاده بود و باید گفت چه دوره خوبی بود که امام حسین علیه السلام با آن قدرت بیان و با آن شخصیت و سوابقی که داشت و مخصوص خود او بود توانست در مدت شش ماه از مدینه و مکه تا عراق 72 نفر یاور مستقیم، روشن ضمیر، ثابت قدم به دست آورد و امام را هم بیش از این کار نبود او برای کشورگشایی نرفته بود تا سپاهی عظیم برای وی در کار باشد، برای مقاصدی که امام داشت همین هفتاد و دو نفر مرد و کودک که هر کدام در عظمت جهانی بودند، و همان زنان و بانوان شجاع و بزرگوار که با هر شرایطی حرف خود را گفتند و تبلیغ خود را انجام دادند و خدمت های شایسته را در مردان از جان گذشته خود را به همه یادآور شدند و آنقدر تاریخ عاشورا را بر مردم این شهر و آن شهر خواندند که حتی از مسئله آب بستن و اسب تاختن و شیرخواره کشتن همه را باخبر ساختند.

## سخنان اهل بیت هنگام اسیری

روزی که وظیفه خطیر خود را در شام انجام دادند و در حقیقت افکار مردم دمشق و نواحی آن را که چهل و دو سال در حق اهل بیت گمراه شده بود به راه آوردند، و در بازار دمشق دم از نزول آیه تطهیر درباره خویش و سخن از حق خویشاوندان رسول خدا ﷺ به میان کشیدند و نوبت آن رسید که هر چند داغدار و سوگوارند، اما با خاطر فارغ و آسوده به مدینه خویش بازگردند، شاید این تعبیر که با خاطری فارغ و آسوده به مدینه بازگشته اند بر بعضی شیعیان اهل بیت گران آید، اما اگر در آنچه تاکنون گفته شده تامل شود و به موفقیت های قطعی که اهل بیت در این سفر به دست آوردند متوجه باشیم اعتراف خواهیم کرد که جز این نمی توان تعبیر کرد و پیش از این ها دختر امیر المومنین علیه السلام همین تعبیر را داشته و ما هم به این بانوی بزرگوار اسلام که از شجاعت و صراحت بزرگواری وی سندهای قاطعی در دست ها است تاسی کرده و این طور تعبیر کردیم.

## زیبایی بهشت

به روایت ابن طاووس پس از آنکه ابن زیاد به زینب کبری گفت: دیدی که خدا با خانواده شما چه کرد؟ زینب در پاسخ وی گفت: **ما رایت الا جمیلا هولاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم سیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصمهم، فانظر لمن یکون الفلج یومئذ تکلتک امک یا ابن مرجانه** <sup>(82)</sup> درود فراوان بر تو باد ای بانویی که اسیر و گرفتاری آن هم به دست کسی که دشمنی با اهل بیت و شیعیان آنها را از پدر به میراث برده و در عین حال با این صراحت و چنین بی پرده سخن می گویی، این تعبیرات در نشان دادن و منعکس کردن روح بزرگ شکست ناپذیر دختر علی علیه السلام حتی از خطبه های کوفه و

شام هم صریح تر و ارزنده تر است، گفت ما که جز نیکی و رهبانی چیزی ندیدیم، اینان که از ما به شهادت رسیده اند مردمی بودند که خدا شهادت برایشان نوشته بود و به تعبیر دیگر خدا آنان را شایسته این افتخار و عظمت شناخته بود، پس در پی این افتخار به آرامگاه خود شتافتند، اما به همین زودی حساب خدا می رسد و شما را با هم روبرو می کند و آنگاه است که شهیدان راه خدا با تو دشمنی و ستیزه خواهند کرد، سپس چشم خود را نیک باز کن و بنگر که پیروز در آن روز کیست ای پسر مرجانه خدا تو را مرگ بدهد و مادرت را بی پسر کند.

### تاریخ بلند زن مسلمان

در تاریخ بشر کدام زن را می توان یافت که شش یا هفت برادر او را کشته باشند و فرزند وی به شهادت رسیده باشد، ده نفر از برادرزادگان و عموزادگان او را کشته باشند، سپس او را به همه خواهران و برادر زادگان او اسیر کرده باشند، آنگاه در حال اسیری و گرفتاری از حق خود و شهیدان خود دفاع کند آنهم در شهری که مرکز حکومت و سلطنت پدرش بوده و در دارالحکومه ای که پدرش در حدود چهار سال از دوران خلافت خود را همانجا ساکن بوده است، با این وضع و با این همه موجبات ناراحتی و افسردگی، نه تنها از آنچه بر سر می آمده گله مند نباشد بلکه با کمال صراحت بگوید که ما چیزی بر خلاف میل و رغبت خویش ندیده ایم اگر مردان ما به شهادت رسیده اند برای همین کار آمده بودند و اگر جز این باشد جای نگرانی و اضطراب خاطر بوده اکنون که وظیفه خدای خویش را به خوبی انجام داده اند و افتخار شهادت را به دست آورده اند جز این که خدا را بر این توفیق سپاسگزاری کنیم چه کاری از ما شایسته است.

## فداکاری زنان یاران پیامبر ﷺ

به روایت واقدی در جنگ احد که بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند و حتی خبر شهادت رسول خدا ﷺ در مدینه انتشار یافت زنی از انصار یعنی هنده دختر عمرو بن حزام عمه جابر انصاری معروف به احد آمد و شهیدان خود یعنی پسرش خلاد، و شوهرش عمرو بن جموح و برادرش عبدالله بن عمر و پدر جابر را از روی خاک جمع آوری کرد و آن گاه پیکر آن سه شهید را بر شتری بست و رهسپار مدینه شد تا آنان را در مدینه به خاک سپارد، این زن که شوهر و برادر و فرزند شهید خود را به مدینه می برد در بین راه به زنان رسول خدا رسید که برای خبر یافتن از حال رسول خدا ﷺ رهسپار احد شده بودند و سخت نگران و پریشان بودند، یکی از زنان رسول خدا به این زن بزرگوار که از احد می رسید گفت: بگو چه خبر داری؟ گفت خبر خوش دارم، رسول خدا زنده است و سالم و دیگر هر مصیبتی که پیش آمده کوچک و ناچیز باشد.

این بانوی مسلمان که پیکر عزیزان خود را بر شتر سوار کرده و برای دفن به مدینه می برد با چه روحی و با چه قدرتی و با چه ایمانی می گفت: اکنون رسول خدا زنده است دیگر چه غمی می توان داشت، و این خبر خوش کدام خبر می تواند ما را افسرده خاطر کند؟ سپس گفت خبرهای خوش دیگری هم از احد آورده ام یکی این است که خدا کسانی از مردان با ایمان ما را به افتخار شهادت سرفراز کرد دیگر آنکه **ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المومنین القتال و کان الله قویا عزیزا .**

یعنی مردم کافر با خشم و ناراحتی بازگشتند و کاری از پیش نبردند و خدا مومنان را از میدان جنگ بدر آورد و خدا صاحب قدرت و عزت است، از او

پرسیدند که بار شتر چه داری؟ گفت: برادرم و پسر من و شوهرم به شهادت رسیده‌اند و اینک پیکرشان را به مدینه می‌برم.

در همین جنگ احد به روایت ابن اسحاق زنی از بنی دینار که شوهر و برادر پدرش در احد به شهادت رسیده بودند پس از آنکه از شهادت عزیزان خود باخبر گشت، گفت رسول خدا در چه حالی است؟ گفتند حال ایشان خوب است و خدا را شکر بر ایشان خطری نیست، گفت: من خودم باید رسول خدا را ببینم و چون رسول خدا ﷺ را دید و از سلامت و زندگی وی اطمینان یافت گفت: کل مصیبه بعدک جلال یعنی اکنون که تو را زنده و سالم دیده‌ام دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد کوچک و ناچیز است.

### تربیت و هدایت های رسول خدا ﷺ

راستی اگر تربیت های اسلامی و هدایت های رسول اکرم می تواند زنی را با سابقه بت پرستی و گمراهی به این درجه از ایمان و اخلاص و فداکاری در راه حق برساند که زنده یافتن رسول خدا هر غمی را بر دل او هموار سازد، و هر مصیبتی را در نظر وی کوچک و ناچیز گرداند این تربیت ها و این هدایت ها با دختر امیر المومنین و فاطمه زهرا (س) چه می کند، و ایمان و اخلاص و فداکاری را در وجود او به چه مرحله ای می رساند، اگر بانوان مسلمان اوس و خزرج تا این حد عظمت روحی نشان می دهند، البته باید از روح زینب کبری علیها السلام آن عظمت جلوه گر شود، و بعد از هر چه بر سر وی آمده است با روحی آرام و دلی آسوده بگوید ما رایت الا جمیلا این بود رمز عظمت و پیشرفت سریع حیرت انگیز مسلمانان و این تابش های حیرت انگیز نور ایمان بود که چشم دشمن را خیره می ساخت و تن به زبونی و بیچارگی می سپرد.

## جنگ بدر ثمربخش بود

شاید برخی بگویند و شاید در خیلی از کتاب ها هم نوشته شده باشد که جنگ احد برای مسلمانان گران تمام شد زیرا عزیزان خود را از دست دادند، اما جنگ بدر جنگ بسیار خوب و ثمربخشی بود که هم کسانی از دشمن را کشتند و هم کسانی را اسیر گرفتند و برای هر نفری جز آنها که بی پول آزاد شدند از هزار درهم تا چهار هزار درهم پول گرفتند اما این طرز فکر یعنی جنگ بدر را بیشتر برای مسلمانان و پیشرفت اسلام مفید شمردن تا جنگ احد، ناشی از توجه نداشتن به آثاری است که بر جنگ احد بار شد و نمی توانست بر جنگ بدر بار شود در بدر مسلمانان زور بازو نشان دادند و دشمن دانست که اینان اگر 313 نفر باشند آنها با شش زره و هفت شمشیر می توانند نهد و پنجاه نفر مرد مسلح را تار و مار کنند، دسته ای را بکشند، دسته ای را اسیر کنند، و دیگران را بگریزانند، اما هنوز قریش نمی توانست تصور کند که اگر روزی عزیزان اهل مدینه در راه رسول خدا به شهادت رسند و زنانی از ایشان شوهر و برادر و فرزند خود را هم از دست بدهند باز به سلامت رسول خدا شادمان خواهند بود و روزی هم که رسول خدا آنان را به تعقیب دشمن دعوت کند زخمی های جنگ بنه خویش را بهم بسته و چنانکه گویی هیچ گونه زخم و جراحی ندارند به تعقیب دشمن خواهند شتافت.

جنگ احد در مرعوب ساختن دشمن بیش از جنگ بدر اثر داشت و امتحان این روز ثمر بخش تر از امتحان آن روز بود، مردمی بسیار بوده اند که روز فتح و اسیر گرفتن و غنیمت بردن شور و شوقی نشان داده اند، اما روز مصیبت و محنت و کشته شدن و اسیر دادن جز ناتوانی و زبونی و حقیری نداشتند، پس از جنگ بدر هم هنوز قریش امیدواری کامل داشتند که اگر روزی بر مسلمانان

چیره شوند و عزیزان انصار و اهل مدینه را به خاک و خون کشند آن شور و شوقی که در نصرت رسول خدا نشان می دهند از میان برود و از همراهی با رسول خدا دلسرد شوند و اطراف او را واگذارند، آنان کجا تصور می کردند که برای مسلمانان هیچ فرق نمی کند که رسول خدا با هفتاد اسیر و غنیمت های فراوان به مدینه باز گردد یا پس از هفتاد و چند شهید با اصحابی مجروح و دست و پا قطع شده باشد.

### اثر اسیران در روحیه دشمن

اسیران اهل بیت در سفر کوفه و شام در روحیه دشمن همان اثر را گذاشتند که زنان و مردان داغدار انصار پس از جنگ احد رفتار اهل بیت در این سفر قابل پیش بینی نبود، تصور نمی شد که اینان از زیر بار آن همه مصائب قد راست کنند، و همه جا سخنرانی کنند، و دشمن فاتح و زورمند خود را به زانو درآورند و حتی شخص خلیفه را چنان تحت تاثیر افکار عمومی روشن شده قرار دهند که در همان اول ورود اسیران اهل بیت بگوید خدا پسر مرجانه را لعنت کند اگر میان شما و او خویشاوندی و نسبتی می بود با شما این گونه رفتار نمی کرد و شما را با این وضع تاثرانگیز به شام نمی فرستاد **فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** <sup>(83)</sup>.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته



## بخش دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمات هجرت رسول خدا

اشاره کردیم که در سال سیزدهم بعثت بزرگان اهل مدینه در گردنه منی با رسول خدا بیعت کردند و عباس بن عبدالمطلب از آنان عهد و پیمان گرفت که در یاری رسول خدا کوتاهی نکنند، برخی از مورخان اسلامی نوشته اند که عباس عموی پیامبر ﷺ گفتار خود را چنین آغاز کرد ای گروه خزرج اکنون که محمد را به شهر خود دعوت می کنید بدانید که محمد در میان خویشان خود بس عزیز و مورد حمایت است و او را در میان ما همان مقام و منزلتی است که می دانید به خدا که ما بنی هاشم، هم آنان که دعوت وی را پذیرفته اند و هم آنان که به وی ایمان نیاورده اند همگی جان نثار او هستیم و ما هم به حساب ایمان و هم به حساب شرف و آبروی خانوادگی از وی دفاع می کنیم، پیامبر در شهر و در میان قبیله خود عزیز و محترم است، اکنون که از همه مردم شما را برگزیده نیک بنگرید و اگر چنان می بینید که با وی اقتدار خواهید ماند و در مقابل دشمنان از وی حمایت خواهید کرد و اگر نیرومند و شجاع و ورزیده جنگ هستید و می توانید در مقابل دشمنی تمام عرب که همداستان به جنگ با شما برخیزند ایستادگی کنید، در این صورت کاری را که در پیش گرفته اید دنبال کنید، اما اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خویش دست از یاری وی باز دارید و او را بی کس رها کنید، از هم اکنون او را واگذارید، چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است. پس در این کار تصمیم

خود را بگیرید و با یکدیگر مشورت کنید و جز با تصمیم قطعی و هماهنگی فکری از اینجا متفرق نشوید، چه بهتر گفتار آن است که راست تر باشد.

چون سخن عمومی پیامبر به اینجا رسید براء بن معرور یکی از بزرگان صحابه گفت: آنچه را گفتی شنیدیم، به خدا قسم اگر جز آنچه به زبان آوردی در دل ما می گذشت می گفتیم، لیکن برآنیم که از روی وفا و راستی خون های خود را در راه خدا و رسول دریغ نداریم.

عباس بن عباد گفت ای گروه خزرج می دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می کنید؟ گفتند آری، گفت شما بر جنگ با سرخ و سیاه مردم با وی بیعت می کنید، اگر چنان می بینید که هرگاه ضرورت یافت که ثروت خود را در راه وی از دست بدهید و بزرگان شما کشته شوند، دست از یاری وی برخواهید داشت، از هم اکنون بدین بیعت تن در ندهید، چه این کار به خدا قسم باعث رسوایی دنیا و آخرت شماست، و اگر چنان می دانید که با دادن مال و کشته شدن اشراف و بزرگان خویش با وی وفادار خواهید ماند، دست از دامن وی بردارید که خیر دنیا و آخرت به خدا قسم در همین است پس همگی همداستان در پاسخ وی گفتند آری با فدا کردن اموال و کشته شدن اشراف خویش، تن به این بیعت می دهیم. سپس از رسول خدا پرسیدند که اگر وفادار باشیم برای ما چیست؟ فرمود: بهشت. گفتند دست خویش را پیش آر تا با تو بیعت کنیم. به روایت ابن اسحاق رسول خدا گفتار خویش را با تلاوت قرآن و دعوت به سوی خدا و تشویق به اسلام آغاز کرد، و سپس فرمود: با شما بیعت می کنم تا همچنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید مرا نیز مورد حمایت قرار دهید.

## از تو دفاع خواهیم کرد

براء بن معرور دست رسول خدا را گرفت و گفت آری به خدایی قسم که تو را حق فرستاده است، البته چنانکه از خاندان و زنان خویش دفاع می کنیم از تو نیز دفاع خواهیم کرد، ای رسول خدا بیعت ما را بپذیر، به خدا قسم که ما بییم ورزیده جنگ ها و آماده کارزار، و آن را پشت بر پشت میراث برده ایم.

ابو الهیثم بن التیهان که از بزرگان انصار و بعدها از شهدای صفین سخن براء بن معرور را قطع کرد و گفت ای رسول خدا میان ما و یهودیان رشته هایی است که اکنون آنها را قطع می کنیم، نشود که ما این کار را انجام دهیم و از هم پیمانان خود جدا شویم و سپس که خدا تو را پیروز کرد به سوی قوم خود بازگردی و ما را تنها واگذاری؟ رسول خدا لبخند زد و سپس فرمود این چنین نخواهد بود بلکه خون من خون شما و حرمت من حرمت شما است، من از شما میم و شما از من می باشید، با هر که با شما در جنگ باشد می جنگم و با هر که با شما بسازد می سازم، در این موقع فریاد انصار بلند شد که دعوت و بیعت رسول خدا را می پذیریم و آماده ایم در این راه اموال و دارایی خود را از دست بدهیم و بزرگانمان کشته شوند.

## بیعت انصار

عباس بن عبدالمطلب که دست رسول خدا را گرفته بود گفت آهسته سخن بگویند که جاسوسان بر ما گماشته اند سالمندان خود را پیش دارید تا با ما سخن بگویند و آنگاه که بیعت کردید پراکنده شوید و هر کس به جای خود بازگردد، نخستین کسی که با رسول خدا بیعت کرد براء بن معرور و بقولی ابو الهیثم ابن التیهان و به قولی دیگر اسعد بن زراره بود سپس بقیه هفتاد نفر دست به دست رسول خدا دادند و بیعت کردند و سپس دوازده نفر نقیب از میان ایشان

برگزیده شد تا مسئول و مراقب آنچه در میان قومشان می گذرد باشند، بدین ترتیب شهر یثرب یعنی همان شهری که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ مدینه الرسول نامیده شد بزرگترین پایگاه دعوت اسلام شد و از ماه ذی الحجه سال سیزدهم بعثت از اصحاب بیعت دوم عقبه به مدینه و آگاه شدن قریش از پیمان و بیعتی که اوس و خزرج با رسول خدا انجام داده بودند سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت، و بیش از پیش به آنان ناسزا می گفتند و آزارشان می دادند و دیگر زندگی در مکه برای مسلمانان طاقت فرسا گشت و از رسول خدا اذن هجرت خواستند و رسول خدا به آنان اذن داد تا رهسپار مدینه شوند و نزد برادران انصار خود روند و به آنان فرمود خدای عزوجل برای شما برادرانی و محل امنی قرار داده است **ان الله عزوجل قد جعل لكم اخوانا و دارا تامنون بها** (84) مسلمانان گروه گروه از مکه رهسپار مدینه شدند و رسول خدا به انتظار امر پروردگارش در هجرت از مکه و رفتن به مدینه به سر می برد و قریش هم بر کشتن رسول خدا همداستان شدند و نقشه این کار را با کمال دقت و احتیاط طرح کردند و نمی دانستند که به حکم **من ضيعه الاقرب اتيح له الا بعد** (85) اراده خدای متعال بر آن است که پیامبر خود را از شهر خویشان و نزدیکان وی بدر برد و در آغوش بیگانگان که از هر پدر و برادری مهربان تر و فداکارتر و برای یاری و جان و خدا هم که برای نجات او و برای انتشار و دنیاگیر شدن این دعوت دست بکار شد **و اذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك و يمكرون و يمكر الله و الله خير الماكرين** (86).

ورود رسول خدا ﷺ به مدینه

رسول خدا در شب اول ماه ربیع الاول سال چهاردهم بعثت از مکه بیرون رفت، و پس از آنکه سه شب در غار ثور پنهان بود با دو نفر مسلمان و یکنفر

مشرك كه او را براي شناسايي راه اجير كرده بود رهسپار مدينه شد، و روز دوازدهم ربيع الاول در محله قباي مدينه فرود آمد و مردم شهر مدينه مقدم وي را بسيار گرامي داشتند و طنين سرودهاي شادي فضاي مدينه را پر كرد.

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا      مِنْ ثِيَابِ الْوُدَاعِ  
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا      مِمَّا دَعَا اللَّهُ دَاعِ  
إِيَّاهَا الْمَبْعُوثِ فِينَا      جَنَّتْ بِالْأَمْرِ الْمَطَاعِ<sup>(87)</sup>

### روزهای تاریخی مدينه

شهر مدينه از آن روزها شاهد روزهای تاریخی مهم بود.

روزی كه 313 نفر مسلمان در غزوه بدر كبری در رمضان سال دوم هجرت بر 950 نفر مشركان مكه پیروز شدند و بیش از هفتاد نفرشان را كشتند، و بیش از هفتاد نفرشان را اسیر كردند، و مژده این فتح به مدينه رسید و رسول خدا و مسلمانان فاتح و پیروز به خانه خویش بازگشتند.

روزی كه هفتاد نفر مسلمان در غزوه احد در شوال سال سوم هجرت به جنگ با سه هزار نفر از مشركان مكه ایستادند، و بیش از هفتاد نفر از بزرگان مسلمانان به شهادت رسیدند، و رسول خدا و مسلمانان مجاهد سوگوار و داغدار به مدينه بازگشتند.

روزی كه در سال چهارم هجرت خبر شهادت چهل یا هفتاد نفر از بزرگان مسلمین در بئر معونه به مدينه رسید، روزی كه در همان سال چهارم خبر شهادت نه نفر از اصحاب در سریه رجیع در مدينه انتشار یافت.

### جنگ خندق

روزی كه در سال پنجم هجرت در جنگ خندق سه هزار نفر مسلمان بر دوازده هزار نفر به قول معدودی در التنبیه و الاشراف بر 24 هزار نفر دشمن

پیروز آمدند خدای رسول خود را یاری کرد و دشمنان را سرشکسته و شکست یافته باز گردانید.

روزهایی که در سال دوم و چهارم و پنجم هجرت یهودیان قینفاع و بنی نضیر و بنی قریظه به سزای خود رسیدند و محیط مدینه از این مردم پیمان شکن فارغ گشت.

روزی که در سال هفتم هجرت مسلمانان بر یهودیان خیبر پیروز شدند و خبر این فتح بزرگ به مدینه رسید.

روزی که جعفر بن ابی طالب و بسیاری از مهاجران حبشه که در حدود سیزده سال پیش به کشور مسیحی مذهب حبشه هجرت کرده بودند به سلامت وارد مدینه شدند، و رسول خدا چنان خوشحال شد که گفت: **ما ادري با يهما انا ابشر: بفتح خیبر ام بقدم جعفر** نمی دانم که امروز به کدامیک از این دو پیش آمد خوشحالترم به فتح خیبر یا به بازگشت جعفر از حبشه.

روزی که در سال هشتم هجرت خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در موته شام به مدینه رسید.

روزی که رسول خدا وصی هزار مسلمان از عزوه تبوک که بسیار خطرناک به نظر می رسید به سلامت وارد مدینه شدند.

و روزی که رسول خدا در رمضان سال هشتم شهر مکه را فتح کرد و با ده هزار مرد مسلمان مسلح وارد این شهر شد و مژده این فتح بزرگ در مدینه انتشار یافت و برای همیشه بساط بت پرستی از شبه جزیره عربستان برچیده شد.

روزی که رسول خدا در اوائل سال یازدهم هجرت وفات کرد این مصیبت بزرگ تمام اهل مدینه را سوگوار و داغدار ساخت پس از وفات رسول خدا نیز

شهر مدینه شاهد حوادث تاریخی مهمی بود که هر کدام در وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان کم و بیش تاثیر داشته است.

### بازگشت اسیران به مدینه

تا آن که سال شصت و یکم هجری فرا رسید و پس از حدود شش ماه نگرانی بنی هاشم و مسلمانان مدینه خیر شهادت امام حسین و یاران فداکار او در این شهر منعکس شد و روزی چون روز وفات رسول خدا از نو پدید آمد. شیخ مفید و طبری می نویسند که چون عبیدالله بن زیاد حسین بن علی علیهما السلام را به شهادت رساند و سر امام را نزد وی آوردند، عبدالملک بن ابی الحارث سلمی را خواست و به او گفت راه مدینه را پیش گیر تا بر عمرو بن سعید بن عاص حاکم مدینه وارد شوی و مژده کشته شدن حسین بن علی را به وی برسانی.

### خرسندی حاکم مدینه از شهادت امام

راستی جای حیرت است که در حدود پنجاه سال پس از وفات رسول خدا و در این فاصله کوتاه کار حق ناشناسی مسلمانان به جایی رسید که خبر کشته شدن فرزندان و عزیزان او را به عنوان یک خبر خوش و یک مژده بزرگ به حاکم شهر مدینه یعنی محل هجرت و محل دفن رسول خدا گزارش دهند. عبدالملک بن ابی الحارث که از رساندن این مژده به شهر مدینه و محل سکونت بنی هاشم و خویشان و بستگان امام علیه السلام شرمنده بود و حیا می کرد از در معذرت خواهی درآمد و علاقه مند بود که عبیدالله او را از این کار معاف بدارد اما ابن زیاد که تازیانه قدرت را به دست داشت و با کشتن امام پیش از پیش به سختگیری خو گرفته بود عبدالملک را تهدید کرد و به او گفت ناچار باید این خبر مسرت بخش را به حاکم مدینه برسانی و نباید پیش از تو این خبر به مدینه

برسد مبلغی هم پول به او داد و گفت عذر تراشی مکن و هر چه زودتر رهسپار شو و اگر شترت از راه رفتن باز ماند شتری دیگر تهیه کن و آن شتر را رها کن. ابن زیاد هنوز نمی توانست بفهمد که این تلاش ها و اصرارها به زیان خود اوست و هر چه داستان شهادت امام بهتر و روشن تر به گوش مسلمانان برسد و در تاریخ اسلام ثبت شود و سندهای زنده آن یکی پس از دیگری در صفحات تاریخ درج گردد، بیشتر به رسوایی او و یزید تمام می شود و از این راه زبانی به امام علیه السلام نمی رسد زیان امام - اگر تعبیر به زیان درست باشد - در آن است که داستان شهادت او پوشیده بماند، و فساد اخلاق و تباہکاری های دشمن وی در تاریخ منعکس نشود و مسلمانان معاصر و غیر معاصر نتوانند به حقیقت آنچه بوده و روی داده واقف شوند، ابن زیاد از آن مردمی بود که خود گور خود را می کنند و در بیچارگی خود اصرار می ورزند و سندهای رسوایی خود را به اینجا و آنجا می فرستند **يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ** <sup>(88)</sup> چنان گمان می کنند که می توانند خدا را فریب دهند و مردم با ایمان را از راه فریبکاری بیچاره کنند با این که جز خود را فریب نمی دهند و این حقیقت را هم نمی فهمند که زبان فریبکاری آنان به خودشان می رسد و هر چه در این کارهای ناپسند بیشتر اصرار ورزند و سپس به آنها افتخار و مباحات کنند بیشتر سند به دست دشمن خود داده اند و بیشتر راه گریز از دادگاه تاریخ را به روی خود بسته اند.

### ابن زیاد و رسوایی تاریخی او

ابن زیاد نمی دانست که نام او در تاریخ اسلام با چه رسوایی برده خواهد شد و داوری تاریخ درباره او چه گونه خواهد بود و نام درخشان حسین بن علی علیه السلام و یاران او در تاریخ به چه صورتی جلوه گر خواهد شد و چهره



تاریخ اسلام و نهضت های دینی را چگونه روشن خواهد ساخت و قیام او با چه افتخاری در ردیف بزرگترین و ارزنده ترین قیام های بشری قرار خواهد گرفت. عبدالملک سلمی که نیروی مخالفت با ابن زیاد را نداشت به دستور وی راه مدینه را در پیش گرفت و با شتاب فراوان رهسپار حجاز شد تا به مدینه رسید و مردم متوجه شدند که پیک عراق است و لابد خبری از حوادث تاریخ هر چه بوده دارد، مردی از قریش که نام وی در تاریخ برده نشده عبدالملک را دید و دانست که این مرد از عراق می رسد و با نگرانی تمام از وی پرسید از عراق چه خبر داری؟ و مقصودش همین بود که کار حسین ابن علی و دستگاه خلافت اموی به کجا رسید و قیام کوفیان علیه خلیفه چه نتیجه ای داد و امروز چه کسی بر سرکار است و خلافت بر که استوار گشته است؟ عبدالملک در جواب این مرد قریشی فقط گفت که الخیر عند الامیر یعنی هر خبری باشد نزد امیر مدینه است و آنجا گفته خواهد شد و به وسیله او به مردم خواهد رسید، این پاسخ مختصر برای مردم عاقل کافی بود که حدیث مفصل را از این مجمل بخوانند و از این که گزارش آنچه در عراق گشته نزنند حاکمی می رود که دست نشانده یزید است و خود هم مردی از بنی امیه است بدانند که حسین بن علی از صحنه خلافت و سیاست برکنار شده و کار زمامداری بر یزید و آل ابی سفیان استوار گشته است، مرد قریشی هم با شنیدن این جواب مختصر به آنچه پیش آمده بود پی برد و دانست که کار به کجا منتهی شده است و گفت **انا لله و انا اليه راجعون**

**قتل الحسين بن علی .**

#### در دارالاماره مدینه

عبدالملک می گوید: بر عمرو بن سعید وارد شدم و او هم که هنوز از پیش آمد عراق خبری نداشت با نگرانی تمام گفت بگو که از عراق چه خبر آورده ای

؟ گفتم : خبر آورده ام که امیر مدینه را خوشحال می کند و آن خبر این است که حسین بن علی کشته شد و کار با کشتن وی به انجام رسید. عمرو بن سعید بن عاصی اموی که با شنیدن این خبر از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. گفت مردم را از کشته شدن وی باخبر کن، می گوید از نزد وی بیرون رفتم و در میان مردم فریاد زدم که حسین بن علی می گوید از نزد وی بیرون رفتم و در میان مردم فریاد زدم که حسین بن علی در عراق به شهادت رسید، به خدا قسم که از بانوان بنی هاشم چنان شیونی برخاست که در عمر خود به یاد نداشتیم و چون عمرو بن سعید شیون زنان هاشمی را بر امام علیه السلام شنید خندید و گفت :  
عجت نساء بنی زیاد عجه کعجیج نسوتنا عذاه الارنب <sup>(89)</sup>

### انتقام خون عثمان

پس گفت : هذه واعیه بواعیه عثمان بن عفان، یعنی شیون امروز زنان هاشمی نسبت به جای شیون زنانی که از ما بنی امیه در کشته شدن عثمان سوگوار و داغدار شدند. عمرو بن سعید هم به همان اشتباه یزید و ابن زیاد گرفتار بود و تصور می کرد که می شود تاریخ را گیج و گمراه کرد و علی بن ابی طالب و پسران او را که در روزهای گرفتاری عثمان جز نصیحت و محبت و خیرخواهی کاری نکردند و در کشتن او کمتر شرکتی نداشته و برای او آب بردند و راه آرامی فتنه و راضی شدن مردم را به او نشان دادند، جزء کشندگان عثمان به شمار آورد، و کشتن حسین بن علی علیه السلام را به آن مربوط ساخت. او نمی دانست که این دروغ ها و بهتان ها و یاوه گویی ها جز رسوایی گویندگان آن اثری ندارد.

عمرو بن سعید به مسجد مدینه رفت و منبر برآمد و مردم را از کشته شدن امام باخبر ساخت، اما همچنان که زنان و مردان اهل بیت در هر فرصتی سندی

به دست تاریخ می سپردند و در مقابل هر سطر یاوه ای که دشمنان یافتند، سطری از حقیقت آنچه بود و پیش آمده بود می نوشتند، اینجا زنی بزرگوار از خاندان عصمت و طهارت جواب سخنان و یاوه گویی های حاکم مدینه را داد و این امانت را در تاریخ ضبط کرد نوشته اند که در همین موقع دختری از عقیل بن ابی طالب همراه بانوان بنی هاشم از خانه بیرون آمد و رو به مرقد مطهر رسول خدا نهاد و خود را روی قبر انداخت و شیون کنان می گفت :

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم  
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوابدم<sup>(90)</sup>

دختر عقیل بن ابیطالب با همین دو شعر مرثیه تاریخ عاشورا را خلاصه کرد و در گذشته تاریخ سپرد می گوید روز حساب خواهد رسید، جد بزرگوار همین حسین بن علی که او را کشتید و خبر شهادت او را به عنوان یک خبر مسرت بخش گزارش دادید با شما روبرو خواهد شد و از شما خواهد پرسید که شما امت آخر زمان این چه کاری بود که کردید، و این چه رفتاری بود که پس از مرگ من با فرزندان و خاندان من باشید، مردانشان را کشتید و آغشته به خون کردید و زنان و کودکانشان را به اسیری گرفتید.

### بازگشت اهلیت به مدینه

شهر مدینه به این ترتیب از شهادت امام باخبر شد و در انتظار بازگشت اسیران اهل بیت روز می گذارند تا آن که امام چهارم علیه السلام و دیگر همراهان وی نزدیک مدینه رسیدند و یکی از روزهای تاریخی مدینه فرا رسید، امام چهارم علیه السلام در نزدیک شهر مدینه فرود آمد و بانوان را پیاده کرد و مردی را فرستاد تا وارد مدینه فرا رسید، امام چهارم علیه السلام در نزدیک شهر مدینه فرود آمد و بانوان را پیاده کرد و مردی را فرستاد تا وارد مدینه شود و مردم را از ورود امام باخبر

سازد فرستاده امام چهارم می گوید وارد مدینه شدم تا به مسجد رسول خدا رسیدم و آنجا صدا به گریه بلند کردم و گفتم :

يا اهل يثرت لا مقام لكم بها قتل الحسين فادمعي مدرار  
الجسم منه بكر بلا مخرج والراس منه على القناه يدار<sup>(91)</sup>

این مرد روشن ضمیر که در این موقع مناسب سندی بسیار پرارزش به دست تاریخ سپرد، و پس از چند ماه که از شهادت امام علیه السلام می گذشت وضع شهادت او را تشریح کرد و بی پرده گفت ای مردم یثرب دیگر به چه امید در این شهر توان ماند حسین ابن علی به شهادت رسید و چشم مردم بر وی اشکبار است. فرستاده امام می توانست به همین مقدار اکتفا کند، اما آن را برای بیان مقصود خود و امام خود کافی ندانست او نمی خواست که مردم بیشتر گریه کنند او نمی خواست که بیشتر نوحه سرایی و عزاداری کرده باشد، او می خواست سندی بر اسناد فاجعه کربلا بیفزاید، و راه بررسی تاریخ عاشورا را برای آیندگان هموار سازد تاریخ قیام ابا عبدالله علیه السلام تنها به کار روضه خوانی و عزاداری و ثواب بردن و شست و شوی گناهان نمی خورد و نباید همیشه به عنوان یک نقل تاثرانگیز و گریه خیز در حاشیه و کنار منبرها و سخنرانی های مذهبی قرار گیرد.

تاریخ نهضت امام حسین خود متنی بسیار مهم و قابل استفاده و فصلی از فصول بسیار زنده تاریخ اسلام که باید آن را به عنوان اصالت مورد بررسی قرار داد و ارزش آن را بیش از آن دانست که تنها در گوشه و کنار مطالب دیگر نامی از آن به میان آید.

## امام خلافت اموی را رسوا کرد

فرستاده امام در شعر دوم خود دستگاه خلافت اموی را برای همیشه رسوا ساخت و در کنار قبر رسول خدا فریاد کرد که این کافر سیرتان فرزند پیامبر خود را کشتند و پیکر او را به خاک و خون کشیدند و سر او را بر نیزه برافراشتند.

آنگاه مردم را از ورود اهل بیت باخبر ساخت و گفت که هم اکنون در بیرون شهر مدینه فرود آمده اند.

مردم و به خارج شهر نهادند راه ها بسته شد مدینه وضع فوق العاده ای پیدا کرد امام چهارم خود را در مقابل تمام جمعیت مدینه دید و مردم را با اشاره خاموش ساخت، و لازم دید که اینجا هم گزارش این سفر چند ماهه را به اطلاع مسلمانان مدینه برساند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش سیزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### نشانه های پایانی حکومت یزید

اهل بیت عصمت و طهارت هر چند داغدار و سوگوار بودند اما با خاطری فارغ و آسوده و با اطمینان کامل به پیروزی خویش و بیچارگی دشمن رهسپار مدینه شدند، هنوز اهل بیت در شام بودند که نشانه های بیچارگی یزید به چشم می خورد و به زودی اهل بیت از اسیری بیرون آمدند و به دستور خلیفه به دار الخلافه منتقل شدند و آنجا مورد احترام و تکریم اهالی دمشق قرار گرفتند، و چنانکه طبری می نویسد زنان خاندان معاویه بدون استثنا برای تسلیت نزد بانوان بنی هاشم آمدند و بر امام علیه السلام سوگوار و عزادار شدند و سه روز در قصر خلیفه برای شهدای بنی هاشم مجلس سوگواری برقرار بود و یزید نهار و شام را جز با حضور امام چهارم علیه السلام صرف نمی کرد.

### کودکی شجاع در برابر یزید

در یکی از همین روزها بود که یکی از پسران صغیر امام حسن یا امام حسین علیه السلام همراه امام چهارم حاضر شده بود و یزید ضمن صحبت به او گفت با پسر من خالد جنگ می کنی؟ گفت نه مگر آن که سلاحی به من و سلاحی به او دهی و آن گاه با هم جنگ کنیم، یزید را این شجاعت و صراحت لهجه آن هم از پسری صغیر که آن همه پیش آمدهای ناگوار را دیده است بسیار خوش آمد و او را سخت در آغوش کشید و سخنی گفت که معنی آن به فارسی این است: شیر را بچه همی ماند بدو.

نعمان بن بشیر دستور یافت که وسائل بازگشت اهل بیت را فراهم سازد و مردی امین و درستکار با ایشان همراه کند و به گفته شیخ مفید (ره) خود نیز در خدمت ایشان برود به روایت اخبار الدول نعمان بن بشیر با سی نفر همراه اهل بیت از شام به مدینه رفتند، و در تمام راه به خدمت ایستاده بودند، و نعمان به اندازه ای با ادب رفتار کرد که پس از ورود به مدینه فاطمه دختر امیر المومنین علیها السلام که یکی از بانوان اسیر بود به خواهرش زینب گفت این مرد ما بسیار محبت کرد و شایسته است جایزه ای به وی داده شود، اما نعمان جایزه بانوان را نپذیرفت و گفت من اگر خدمتی کرده ام برای خدا و برای خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است.

نعمان بن بشیر خود و پدرش هر دو از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پدرش بشیر بن سعد خزرجی نخستین کسی است که در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت کرد و چنانکه نوشته اند در بیعت خود قصد قربت نداشت و برای آن بود که مبادا سعد بن عباده خزرجی به خلافت برسد، و چون بر سعد حسد می ورزید و راضی نمی شد که مردی از خزرجیان جز خودش خلیفه شود در بیعت با ابوبکر شتاب کرد و پیش از بزرگان مهاجرین با وی بیعت نمود، نعمان خودش از کسانی است که با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکرد و اهل کوفه را برای دوستی با اهل بیت علیهم السلام دشمن می داشت و طرفدار معاویه بود و پس از کشته شدن عثمان و خلیفه شدن علی علیه السلام به شام رفت و در جنگ صفین هم با معاویه همراه بود و گفته اند که در جنگ صفین از انصار یعنی مسلمانان صحابی مدینه جز نعمان و سلمه بن مخلد کسی با معاویه همراه نبوده است. نعمان تا سال 65 هجری زنده بود و در آن سال به هوای خلافت افتاد و جمعی طرفدار وی شدند اما در مقابل مروان بن حکم شکست خورد و کشته شد اما هر چه بود

و هر که بود در سفر شام تا مدینه با اهل بیت عصمت و طهارت با کمال ادب و احترام رفتار کرد و این حسن سلوک او مورد احترام هر مسلمانی است که تدریجا اهل بیت به مدینه نزدیک می شدند، همان مدینه ای که از آغاز هجرت رسول خدا یعنی 61 سال پیش از این تاریخ محل سکونت و مورد علاقه رسول خدا و فرزندان او بوده است، و مردم آن یعنی انصار و مسلمانان قبیله اوس و خزرج بزرگترین فداکاری ها را نسبت به رسول خدا انجام داده اند.

همان شهری که پیغمبر اسلام را در آغوش ارادت و اخلاص خویش جای داد و روزی که همه درها به روی رسول خدا بسته بود دروازه خویش را به روی آن بزرگوار گشود، و مهاجران و آوارگان مسلمان را که از شهر مکه و دیگر نواحی حجاز می گریختند و هجرت می کردند در خود جای داد، و کار علاقمندی رسول خدا که روزی فقط برای رضای پروردگار رو به این شهر نهاد به جایی رسید که حتی پس از فتح مکه در سال هشتم هجری در مکه سکونت نگزید و بعد از برگزار شدن جنگ حنین و غزوه طائف دیگر بار به مدینه برگشت و بقیه عمر را در همان جا زندگی کرد، و تنها در سال دهم هجری برای انجام مراسم حج و تعلیم مناسک آن به مسلمانان رهسپار مکه شد و پس از انجام دادن اعمال حج به مدینه بازگشت.

### مدینه زادگاه امام شهیدان

مدینه زادگاه امام حسین و بیشتر خواهران و برادران او بود، پنجاه و هفت سال عمر امام حسین علیه السلام جز چهار سال و چند ماه که در خلافت پدر و برادرش امام حسن در عراق گذارند در مدینه برگزار شده بود، مدینه شهری بود که محیط مساعد خود را در اختیار دعوت رسول خدا گذاشت و روزی که محیط مکه برای مسلمانان به صورت یک زندان درآمده بود، این شهر راه



دعوت رسول خدا را هموار ساخت، و از این محیط مساعد بود که صدای دعوت پیغمبر اسلام به گوش جهانیان رسید.

امیر مومنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود به این مطلب یعنی تسهیلی که مدینه برای انتشار اسلام فراهم ساخت اشاره می کند و می گوید **مولده بمکه و هجرته بطیبه، علا بها ذکره و امتد بها صوته** <sup>(92)</sup>

یعنی رسول خدا در مکه تولد یافت اما به مدینه هجرت کرده، نامش در آنجا بلند آوازه گشت و آوازش از آنجا بلند شد و به گوش مردم دنیا رسید خویشاوندان رسول خدا با وی درافتادند و دشمنی ها کردند و او را از خانه اش بیرون کردند، اما دو قبیله اوس و خزرج او را پذیرفتند و به شهر خویش آوردند و در راه انتشار دعوت او از جان و مال خویش گذشتند و این همان حقیقتی است که امیر علیه السلام در یکی از کلمات قصار خود بیان می کند **من ضیعه الاقرب اتیح له الا بعد** یعنی هر کس خویشان و نزدیکان او را ضایع گذارند و یاری نکنند و حق او را پایمال کنند، بیگانگان و دوردستان برای یاری وی مهیا شوند و خدا آنان را آماده سازد تا جای خویشان و نزدیکان را بگیرند و آن چه را که از آن ها انتظار می رفت انجام دهند.

درباره رسول خدا مطلب همین گونه بود، بیست و پنج طایفه قریش که همگی خویشان و منسوبان رسول خدا بودند و نسبشان به ابراهیم و اسماعیل و عدنان و نضر بن کنانه اجداد بزرگوار رسول خدا می رسید، یعنی همگی عرب اسماعیلی و عدنانی و قریشی بودند در مقابل رسول خدا به دشمنی برخاستند و تا در مکه بود به هر وسیله ای امکان پذیر بود از انتظار دعوت اسلام جلوگیری کردند، پیروان رسول خدا را شکنجه دادند برخی از آنان را به فجیعترین صورتی کشتند درباره رسول خدا سخنان یاوه و ناسزا می گفتند تا روزی که او را ناچار

به هجرت ساختند، و آنگاه که به شهر دیگری رفت باز دست از وی برداشتند و جنگی به پا کردند و فتنه ها انگیختند و تا توانستند یاران او را کشتند و یهودیان مدینه را علیه او تحریک کردند و به جنگ و پیمان شکنی و ادار ساختند شعرای سخنور خود را به میان اعراب بدوی می فرستادند و آنها را نیز علیه رسول خدا تحریک می کردند تا آن جا که در سال پنجم هجرت توانستند که از مشرکان مکه و بدویان و یهودیان در حدود دوازده هزار نفر علیه مسلمانان فراهم سازند تمام این کارها به وسیله خویشان رسول خدا به انجام می رسید و همان مردان قریش بودند که این صحنه ها را به وجود می آوردند و همان خویشان حق ناشناس ناسپاس رسول خدا بودند که پیش از هجرت و پس از هجرت از دشمنی با وی برنگشتند و تا روز فتح مکه که دیگر هیچ قدرت مقاومت برای ایشان باقی نمانده بود، همچنان در بی مهری و دشمنی خویش استوار بودند امیر المومنین علیه السلام به معاویه می نویسد:

فاراد قومنا قتل نبینا و اجتياح اصلنا، و هموا بنا الهوم و فعلو بنا الا فاعیل، و منعونا العذب و احلسونا الخوف و اضطرونا الی جبل و عر، و اوقد و النانار  
الحرب (93)

### خویشاوندان پیامبر

در این چند جمله امیر المومنین علیه السلام صحنه هایی را که خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه وی به وجود آوردند نشان می دهد، و هر مرحله ای را با تعبیری هر چند مختصر بیان می کند، و ایجاد آن همه تضییقات و مشکلات را برای رسول خدا به قریش نسبت می دهد و می نویسد که خویشان و بستگان ما و طوایف قریش که همگی عموها و عموزادگان ما بودند تصمیم گرفتند پیغمبر ما را بکشند و ما را ریشه کن سازند، و برای نابود ساختن ما تصمیم ها گرفتند و

کارها کردند، و آسایش زندگی را از دست ما گرفتند، و ما را به ناراحتی و ترس و بیم گرفتار کردند و چنان ما را بیچاره ساختند که به کوهی ناهمار پناه بردیم یعنی در حدود سه سال و چند ماه در یکی از دره های مکه معروف به شعب ابی طالب محصور و محبوس و پر بیم و هراس زندگی کردیم، و قطع نظر از آنچه در مکه رفتار می کردند هنگامی که از خانه و زندگی خود گذشتیم و به شهر دیگران رفتیم آنجا هم ما را آسوده نگذاشتند و آتش های جنگ برافروختند و فتنه ها به راه انداختند.

این بود وضع رفتار خویشان و نزدیکان رسول خدا و این بود نمونه ای از دشمنی ها و بی مهری های آنان نسبت به کسی که اگر نام او بلند می شد و پیش می رفت و دعوت وی انتشار پیدا می کرد همه مردم او را به سروری می شناختند، بیش از همه کس باعث افتخار و سرفرازی خود آنان بود، اما در مقابل این طوایف نامهربان حق ناشناس قریش که گویی با عزت و سرفرازی خویش مخالف بودند دو طایفه از قبایل قحطانی نسبت یمن برای یاری و پذیرایی رسول خدا آماده گشتند و بیش از آنچه از هر خویش و نزدیکی امید می رود در پیشرفت کار پیغمبر اسلام فداکاری و از جان گذشتگی نشان دادند اینان عرب عدنانی یا اسماعیلی نبودند و با قبيله قریش و طایفه بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب هیچ گونه نسبت و آشنایی نداشتند.

اما خداوند همین بیگانگان را با مقدماتی که در حدود صدها سال پیش از ولادت پیغمبر اسلام فراهم ساخت، از جنوب عربستان و یمن به شمال عربستان و وادی القری حجاز و شهر یثرب کشانید و بهانه هجرت ایشان را خراب شدن سد مارب یمن و از آب افتادن بسیاری از اراضی یمن و باز شدن راه کشتی رانی دریای سرخ و از رونق افتادن یمن از نظر اقتصادی قرار داد و ممکن است

هر کدام از این دو امر در پراکنده شدن قبایل قحطانی یمن اثر داشته است، به هر جهت خدای متعال دو قبیله از قبایل یمن را هر بهانه ای که بود به یثرب می کشاند و در آنجا سکونت می دهد، تا روزی که پیغمبر اسلام ﷺ از زندگی در محیط مکه و در میان خویشان خود به جان می آید و دیگر ماندن در خانه خویش برای وی امکان پذیر نباشد، همین دو قبیله آغوش خود را برای پذیرفتن خود و اصحاب مهاجر وی باز کنند و آنان را در خانه های خویش جای دهند و حتی بر خود مقدم دارند.

### رستگاری اوس و خزرج

از روزی که دو قبیله اوس و خزرج به یثرب آمدند و در آنجا سکونت گزیدند، پیوسته جنگهایی میان این دو قبیله روی می داد، تا زیر فشار جنگ به ستوه آمدند و می رفتند که نابود می شوند و نیز یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه و دیگر یهودیان ساکن یثرب بر آنان چیره شوند و ناچار جمعی از ایشان به مکه رفتند تا از قریش یاری بخواهند و بدین وسیله سرفراز و نیرومند گردند اما قریش شرایطی پیشنهاد کردند که برای ایشان قابل پذیرش نبود، سپس به طائف رفتند و از قبیله ثقیف کمک خواستند اما بی نتیجه بازگشتند.

از طرفی رسول خدا ﷺ پس از آن که در سال چهارم بعثت دعوت خود را علنی ساخت ده سال متوالی در موسم حج در بازارهای عربستان از قبیل عکاظ و ذوالمجاز و منی و مکه منازل حاجیان با آنان تماس می گرفت و از آنان می خواست تا وی را یاری دهند و در راه رساندن رسالت های خدایی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند، رسول خدا ﷺ بر یکایک قبایل می گذشت و خود را بر آنان عرضه می داشت و می گفت ای مردم بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید و بر عرب و عجم حکومت یابید و در اثر ایمان پادشاهان بهشت باشید.

اما هیچ یک از قبایل عرب جز این دو قبیله قحطانی اوس و خزرج که ساکن یثرب بودند توفیق پذیرفتن دعوت رسول خدا را پیدا نکردند و شهری جز یثرب برای پذیرایی مسلمانان آواره رنج دیده آماده نگشت و تنها همین شهر مقدس بود که توانست برای همیشه بدن مطهر رسول خدا را در آغوش بگیرد، در اثر وفات ابو طالب و خدیجه در سال دهم ماندن رسول خدا در مکه سخت دشوار شده بود و شهر طایف هم رسول خدا را نپذیرفت لذا رسول خدا ﷺ در آشنایی با قبایل عرب بیشتر اصرار می ورزید تا آنکه بعد از یکی دو برخورد مختصر که رسول خدا با مردم یثرب داشت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه منی با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و از ایشان پرسید که شما چه کسانی هستید؟ گفتند: مردمی از قبیله خزرج، فرمود از هم پیمانان یهود؟ گفتند: آری، پس با رسول خدا نشستند و اسلام را بر ایشان عرضه داشت و قرآن را بر ایشان تلاوت کرد، و اهل یثرب پس از شنیدن دعوت رسول خدا به یکدیگر گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را به بعثت او بیم می دادند.

اینان که شش نفر از قبیله خزرج بودند دعوت رسول خدا را پذیرفتند، و همان جا همگی بدین اسلام درآمدند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و گیردار جنگ گذاشته ایم و امیدواریم که خدای متعال آنان را به وسیله تو با هم الفت دهد، اکنون به یثرب باز می گردیم و آنان را به اسلام دعوت می کنیم باشد که خدا به این دین هدایتشان کند و در آن صورت در میان ما بسی عزیز و نیرومند خواهی بود.

## قحطانیان یمن و بیگانگان

در همین موقع که قحطانیان یمن و بیگانگان و رجال اوس و خزرج دعوت پیغمبر اسلام را می پذیرفتند و مقدمات هجرت او را به شهر خود فراهم می ساختند و در سیمای او لیاقت متحد ساختن دو قبیله را که سال ها با هم در جنگ و ستیز بوده اند می خواندند، خویشان رسول خدا و رجال قریش نقشه کشتن او را می ریختند و هیچ کاری را برای تامین سعادت و خوشبختی خود مهمتر از کشتن رسول خدا نمی دانستند **من ضیعه الاقرب اتیح له الا بعد** این شش نفر خزرجی به یثرب بازگشتند و امر رسول خدا را به عنوان یک خبر مهم و یک موضوع قابل بررسی و یک طلیعه سعادت و سیادت با مردم در میان گذاشتند، و آنان را به دین اسلام دعوت کردند و چیزی نگذشت که اسلام در محیط مساعد یثرب شیوع یافت و خانه ای از خانه های اوس و خزرج باقی نماند که در آن صحبتی از رسول خدا ﷺ در میان نباشد، نخستین مسلمانان انصار را برخی دو نفر و بعضی هم هشت نفر نوشته اند.

## بیعت مردم مدینه با پیامبر

سال بعد یعنی سال دوازدهم بعثت 13 نفر از اهل مدینه در موسم حج در عقبه منی با رسول خدا بیعت کردند پنج نفر از همان شش نفر سال گذشته و هفت نفر دیگر اینان با رسول خدا بیعت کردند که برای خدا شریکی قرار ندهند و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و از راه حرام فرزندی نیاورند و در کارهای نیک رسول خدا را نافرمانی نکنند، رسول خدا هم به آنان وعده داد که اگر وفا کردید اهل بهشت خواهید بود، و اگر چیزی از این کارها را مرتکب شدید و در دنیا حد آن بر شما جاری شد، کفاره آن گناه همان حد خواهد بود و اگر تا روز قیامت پوشیده ماند سر کار شما با خداست اگر

خواست شما را عذاب می کند و اگر خواست شما را می بخشد، این دوازده نفر به یثرب بازگشتند و رسول خدا مصعب بن عمیر عبدری را همراهشان به مدینه فرستاد تا به هر کس که مسلمان شد قرآن پیاموزد و به سوی خدا دعوت کند، مصعب در کار دعوت مردم به اسلام بود تا کار انتشار اسلام در مدینه به جایی رسید که در هر محله ای از محله ها اوس و خزرج مردان و زنان مسلمان بودند. در سال سیزدهم بعثت هفتاد و پنج نفر مرد و زن مسلمان در عقبه منی نزد رسول خدا فراهم شدند و با حضور عباس عموی پیغمبر بیعت کردند و این بیعت در نیمه شب و پس از اتمام شدن اعمال حج به انجام رسید، در این تاریخ عباس عموی رسول خدا هنوز مسلمان نبود.

اما از نظر علاقمندی به سلامت برادر زاده خویش حاضر شد و از اهل مدینه عهد و پیمان گرفت که در آینده به آنچه می گویند وفا کنند و رسول خدا را بی جهت از خانه اش بیرون نبرند.

یعقوبی می نویسد: اینان از رسول خدا خواستار شدند که همراهشان به مدینه رود و با وی پیمان بستند که علیه خویش و بیگانه و سیاه و سرخ او را یاری کنند، پس عباس بن عبدالمطلب گفت: پدر و مادرم فدای تو باد بگذار تا من از اینان پیمان بگیرم، رسول خدا این کار را به عموی خویش واگذار کرد و عباس از آنان عهد و پیمان گرفت که رسول خدا و کسانش را مانند خود و کسان و فرزندان خویش نگهداری کنند و در راه او با سیاه و سرخ بجنگند، و علیه خویش و بیگانه وی را یاری دهند رسول خدا هم تعهد کرد که به این پیمان وفادار بماند و جای آنان نیز بهشت باشد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش چهاردهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### خطبه امام سجاد در شام

یکی از سندهای ارزنده و بسیار مهم تاریخ عاشورا را خطبه امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام که در شهر دمشق و در مرکز خلافت اسلامی سال 61 هجرت و شاید در مسجد دمشق ایراد فرموده است و از فرصت بسیار مناسبی که به دست آورد به نیکوترین صورتی استفاده کرد.

راستی می توان گفت که بهترین فرصتی که در سفر اسیری به دست امام چهارم علیه السلام آمد روزی بود که خطب رسمی خلیفه بر منبر رفت و در بدگویی امیر المومنین علیه السلام و فرزندان او و شایستگی معاویه و فرزندان وی سخن گفت، البته این صحنه را خود یزید به وجود آورد و او دستور داد که منبری گذاشته شود و خطیبی بر فراز آن برآید و مردم شام را از بدیهای امام حسین و پدرش علی علیه السلام آگاه کند، و این صحنه هم مانند بسیاری از صحنه های تاریخی که علیه حق و اهل حقیقت بود به وجود آمد و به وجود آورندگان آن هم نمی فهمیدند که حق می تواند از هر پیش آمدی به نفع خود استفاده کند و از همان نقشه هایی که برای از میان بردن حق طرح می شود بر اثبات و پایداری و روش خود بیفزاید، سخن گفتن امام چهارم در این شهرها به خصوص لزوم بیشتری داشت چه شهر دمشق از همان روزی که به دست مسلمانان گشوده شد تا روزی که اسیران اهل بیت وارد شدند یعنی در مدت تقریباً چهل و شش سال پیوسته زیر نفوذ بنی امیه بود و حکومت اسلامی آنجا به دست امویان که در جاهلیت و اسلام دشمنان دیرین اهل بیت اداره می شد.



## فتح شهر دمشق

در سال سیزدهم هجرت چهار روز به مرگ ابوبکر مانده بود که مجاهدان اسلامی به فرماندهی خالد بن ولید شهر دمشق را محاصره کردند و آن گاه که ابوبکر درگذشت و عمر به جای وی به حکومت رسید و خالد را از فرماندهی برکنار کرد و ابو عبیده جای وی را گرفت مسلمانان تا یکسال و چند روز همچنان دمشق را محاصره داشتند و در ماه رجب سال چهاردهم هجری به فتح آن دست یافتند، امارت دمشق را مدتی یزید بن ابی سفیان عهده دار بود و چون در سال هیجدهم هجری در طاعون عمواس درگذشت، عمر برادرش معاویه را به جای وی منصوب کرد، و معاویه از سال هیجدهم تا آغاز خلافت امیر المومنین علیه السلام در سال 35 همچنان بر سر کار بود در زمان خلافت امیر المومنین و امام حسن علیه السلام که تقریباً پنج سال طول کشید معاویه نیز شام را به دست داشت و دمشق پایگاه دشمنی با اهل بیت بود و پس از کنار رفتن امام حسن علیه السلام در سال 41 مرکز خلافت و حکومت اسلامی شد و تا سال 61 هجری یعنی مدت بیست سال بیش از پیش کانون دشمنی و عداوت و جسارت به بنی هاشم مخصوصاً امیر المومنین گردید.

بدین ترتیب امام چهارم علیه السلام در سال 61 به هر بهانه ای بود وارد این شهر شد و فرصتی به دست آورد تا با مردم آن سخن بگوید و پرده از روی حقایقی که در مدت چهل و شش سال از مردم آن مرز و بوم نهفته مانده بود بردارد، این فرصت سخنرانی هر چند به آسانی به دست امام علیه السلام نیفتاد و مشکلات و ناراحتی های فراوان همراه داشت، اما بسیار مغتنم بود و چه بهتر که با اصرار خود خلیفه، فرزند امیر المومنین و امام حسین علیه السلام به دمشق آید و روی منبری که برای بد گفتن به پدران بزرگوارش گذاشته شده برآید و به حساب تبلیغات

46 ساله بنی امیه برسد و مردمی را که سال ها در گمراهی و دوری از حق به سر برده اند یا یک سخنرانی چنان روشن کند که همان جا قیافه های مختلف اهل بیت موافق شد و مردم شام با نام های مقدسی آشنا شوند که کمتر شنیده اند.

### ناآگاهی شامیان از اسلام

در حقیقت بیشتر مردم شام تا آن روز نمی دانستند که سید الشهداء در اسلام حمزه بن عبدالمطلب است، و یا رسول خدا ﷺ درباره حسن و حسین فرموده که اینان سروران جوانان بهشتی اند و نمی توان با این حساب رسید که اگر امام سجاد علیه السلام و عمه اش زینب چنین فرصتی به دست نمی آوردند و یا از فرصتی که به خواست خدا به دست آمده استفاده نمی کردند دیگر چه کسی تا پایان خلافت بنی امیه یعنی تا سال 132 هجری می توانست در محیط نامساعد دمشق از بزرگی و بزرگواری رجال اهل بیت دم زند، یا آنان را از شخصیت های پرافتخار اسلام معرفی کند.

اما پس از سخنرانی ها کار به جایی رسید که قدرت دستگاه خلافت اسلامی در مدت هزار ماه حکومت بنی امیه که علیه بنی هاشم و اهل بیت به کار برده شده و دوستان علی ابن ابی طالب علیه السلام زجرها کشیدند و شکنجه ها دیدند لیکن اثر این گفتارها همچنان برقرار و استوار ماند و انصاف این است که مجاهدتهای صحابی بزرگوار یعنی ابوذر غفاری هم زمینه را برای این تبلیغات فراهم ساخته بود و با آمدن اهل بیت به شام و با آنچه مردم دمشق از ایشان شنیدند خاطره ابوذر غفاری که با کمال بی احتیاطی در مقابل انحراف های معاویه ایستادگی می کرد تجدید شد.

## ابوذر مردی با ایمان و شجاع

ابوذر مردی صریح اللهجه و با ایمان و شجاع بود، و همان موقعی که احساس کرد دستگاه خلافت اسلامی از مجرای صحیح خود منحرف شده قیام و انتقاد کرد و سخن گفت در حضور خلیفه و در غیاب وی در کوچه و بازار زبان به انتقاد گشود و می توان او را موسس این گونه قیام ها و نهضت های اسلامی شمرد، چه وی از اصحاب رسول خدا و از نظر ترتیب تاریخی بر دیگران مقدم است البته ابوذر تبعیدها دید، رنج ها برد، در غربت و تنهایی در روزه وفات کرد، اما در عین حال، از پای ننشست و تا توانست در راه امر به معروف و نهی از منکر مجاهدت کرد.

## حجر بن عدی جای ابوذر

پس از آنکه معاویه روی کار آمد باز مردمی پی کار ابوذر غفاری را گرفتند، ابوذر از دنیا رفت اما حجر بن عدی کندی جای او را گرفت و گفتنی ها را می گفت، چه در مقابل دستگاهی که به نام اسلام و مسلمانی دشنام دادن به علی علیه السلام را جزء دستورات و واجبات مذهبی بلکه شرط قبولی عبادات خود قرار داده بود با کمال شجاعت قیام کرد و جان بر سر این کار گذاشت، حجر به دمشق نرسید و او را در مرج عذراء نزدیک دمشق کشتند اما تا همان جا سخن خود را گفت و سخن خود را بیان کرد و از حق علی علیه السلام دفاع کرد، لیکن گفته های ابوذر و مجاهدتهای حجر بن عدی و یاران او برای پاسخ دادن به تبلیغات ناروای دستگاه حکومت و خلافت اموی در مدت بیش از چهل سال کافی نبود، و لازم بود کسانی از خود اهل بیت با مردم این شهر روبرو شوند و آنها را از اشتباه درآورند، و با سندهای زنده ای که نشان می دهند خدمت های پرارزش

رجال بنی هاشم را به دین اسلام و مسلمانان جهان به ثبوت رسانند و سابقه ننگین دشمنی و ستیزه بنی امیه را با رسول خدا و مسلمانان برملا سازند.

### سوابق ننگین بنی امیه

امام چهارم علیه السلام فراهم شدن منبر و مجلسی را هر چند برای بد گفتن از امام حسین و پدرش امیر المومنین مغتنم دانست و در آن مجلس حضور یافت تا خطیب بر فراز منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و زبان به ثنای پروردگار گشود آن گاه درباره علی و امام حسین علیه السلام بسیار بدگویی کرد و در مدح و ثنای معاویه و یزید پرگویی و یاوه گویی را از حد گذراند و هر خیر و صلاحی را به آن دو نسبت داد! چنانکه گویی کانون همه فضایل و سرچشمه تمام معارف و مکارم این پدر و پسر بوده اند! مردم هر چه دارند از آل ابو سفیان دارند!! و در سعادت دنیا و آخرت به ایشان نیازمند می باشند و جز راه اینان راهی به خدای متعال و رضای او نیست!

اینجا بود که علی بن الحسین علیه السلام بی هیچ بیم و هراسی فریاد زد و **بلک ایها الخاطب اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق فتبوء مقعدک من النار** (94) یعنی وای بر تو ای سخنران که از راه به حشم آوردن آفریدگار در مقام خشنود ساختن و راضی کردن آفریده ای برآمده ای و خود را دوزخی کرده ای.

هر چند در این جمله ها روی سخن امام چهارم علیه السلام با خطیب دمشق که برای راضی داشتن یزید خدا را بر خویش به خشم آورد و راه دوزخ را در پیش گرفت، اما هر گوینده ای را پند می دهد و از گفتاری که خدا را به خشم آورد و مخلوق وی را خشنود سازد برحذر می دارد تا سخنوران اسلامی در آنچه می گویند تنها رضای پروردگار جهان را منظور دارند و رسالت های خدا را با کمال خیرخواهی و بی نظری به بندگان او برسانند و برای خوش آمد مخلوقی سخنی

که خدا را ناراضی کند بر زبان نیاورند و آنچه را خدای متعال در قرآن مجید فرموده است به راستی باور کنند که **و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد # اذ يتلقى التلقیان عن اليمين و عن الشمال قعيد # ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد (95)**.

ما انسان را آفریده ایم و آن چه را نفسش وسوسه می کند می دانیم و ما از رگ گردن وی به او نزدیکتریم. هنگامی که دو فرشته ضبط کننده که در طرف راست و چپ وی نشسته و آماده اند و اعمال او را فرا می گیرند و ضبط می کنند گفتاری نمی گوید مگر آنکه در نزد وی فرشته ای مراقب و آماده است.

### گوینده از خدا بی خبر

این سخن پروردگار است که در قرآن مجید آمده و امام چهارم علیه السلام هم آن گوینده از خدا بی خبر را به همین حساب توجه می دهد و او را از مراقبتی که در ضبط و نوشتن نیک و بد بندگان خدا به کار می رود برحذر می دارد و او را متوجه می سازد که اگر بنده ای را بدین وسیله از خود راضی و خشنود می کنی، اما حساب خشم خدا را هم فراموش مدار و روزی را که از این بنده ناتوان که تو او را بسیار توانا پنداشته ای هیچ کاری ساخته نباشد بیاد داشته باش.

زین العابدین علیه السلام پس از آن که خطیب خلیفه را ملامت کرد و او را بر سخنان ناروایی که می گفت توبیخ نمود، رو به یزید کرد و گفت آیا به من هم اجازه می دهی تا روی این چوب ها برآیم و سخنانی چند بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب گردد؟

در همین سخنان کوتاه امام لطیفه هایی بسیار شیرین نهفته است و می توان گفت که امام گفتنی های خود را در همین جمله کوتاه خلاصه کرد، اولاً تعبیر به منبر نکرد و گفت اجازه بده بالای این چوب ها بروم، یعنی نه هر چه را به

شکل منبر سازند و روی آن کسی برود صحبت کند می توان آن را منبر گفت بلکه این چوب ها وسیله ای است برای از میان بردن منبرها و نه هر که با قیافه منبری و خطیب بر منبر برآید می توان او را مروج دین و مبلغ مذهب شناخت. و این خطیب گوینده دین به دنیا فروخته ای است که راضی شده است مخلوقی از وی خشنود شود و خدا بر او خشمناک گردد و بدین جهت جای او دوزخ است، سپس امام چهارم علیه السلام فرمود، می خواهم سخنانی بگویم که خدا را خشنود کند، یعنی آنچه بر زبان این خطیب می گذرد موجب خشم خداست و با بدگویی مردی مانند علی ابن ابی طالب علیه السلام نمی توان خدا را خشنود ساخت و با مدح و ثنای مردی مانند یزید نمی توان خدا را راضی نگهداشت، می خواهم سخنانی بگویم که برای شنوندگان بهره ای از اجر و ثواب داشته باشد یعنی شنیدن آنچه این خطیب می گوید جز گناه و بدبختی برای این مردم اثری ندارد، و جز انحراف مردم از راه راست نتیجه ای به بار نمی آورد. مردم اصرار می کردند که یزید اجازه دهد و او با اصرار امتناع می ورزید و در آخر گفت اینان مردمی هستند که در شیرخوارگی و کودکی دانش را بخورد ایشان داده اند، و اگر او را مجال سخن گفتن دهم مرا رسوا می کند.

### ملاک رهبری در اسلام

اصرار مردم کار خود را کرد و امام چهارم علیه السلام پا به منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دل ها از جا کنده شد و اشک ها فرو ریخت و شیون از میان مردم برخاست، و فرزند امام حسین علیه السلام ضمن خطابه خویش جای اهل بیت را در حوزه اسلامی نشان داد، و پرده از روی چهره تابناک فضایل و مناقب آنان برداشت و از یک حکم عقلی مورد اتفاق تمام عقلا استفاده کرد، آن حکم عقلی این که هر کس بخواهد بر مردمی سست پیامبری و یا پیشوایی و رهبری پیدا

کند باید بر آنان برتری داشته باشد و به حکم همان برتری که دارد به رهبری آنان برگزیده شود، قرآن مجید به استناد همین حکم عقلی می گوید **افمن یهدی** **الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون** <sup>(96)</sup>

آیا کسی که رهبری به سوی حق از وی ساخته است سزاوارتر است که از وی پیروی شود یا کسی که خود به راه نمی آید، مگر آنگاه که رهبری او را به راه آورد، مگر شما را چه می شود و چگونه حکم می کنید؟ این آیه در مقام استدلال نیست، بلکه در مقام توجه دادن مردم به همان حکم مسلم است عقل که رهبر هر قومی باید از آنان راه شناس تر باشد، و آنکه خود محتاج به رهبری است نمی تواند پیشوا باشد، مشرکان مکه هر چند پیامبری رسول خدا را باور نمی کردند اما این حکم عقلی را باور داشتند و اعتراف می کردند که اگر بنا باشد پیامبری از طرف خدا فرستاده شود باید مرد بزرگ امت برای این کار برگزیده شود، منتها در این که موجب بزرگی و مایه برتری چیست در اشتباه بودند و گمان می کردند که داشتن ثروت بسیار با فرزندان و خویشان یا قدرت و پیروان می تواند مایه برتری بر دیگران شود و می گفتند که اگر هم خدا می خواست پیغمبری برای ما مردم حجاز بفرستد چرا مرد بزرگ مکه یعنی ولید بن مغیره مخزومی، یا مرد بزرگ طائف یعنی عروه بن مسعود ثقفی را نفرستاد و **قالوا لولانزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم** <sup>(97)</sup> .

#### خواستۀ مردم مکه

یعنی گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو آبادی یعنی مکه و طائف نازل نگشت؟ مشرکان مکه در این حکم عقلی که باید کتاب آسمانی بر مرد بزرگ حجاز فرستاده شود راستگو بودند و دروغ و اشتباه ایشان در تطبیق مرد بزرگ بر ولید یا عروه بود. چه ثروت و قدرت و امتیازهای مادی را ملاک

عظمت و بزرگی و برتری می پنداشتند و آن چه را در واقع موجب عظمت روحی و قدرت معنوی می شود از قبیل علم و مکارم اخلاق و فضایل نفسانی به حساب نمی آوردند و نمی توانستند باور کنند که مرد بزرگ حجاز بلکه تمام جهان محمد پیامبر خدا ﷺ است نه ولید یا عروه.

### فضیلت اهل بیت در سخنان امام سجاد علیه السلام

امام چهارم علیه السلام در خطبه خویش به آنچه می تواند کسی را بر کسی، یا ملتی را بر ملتی برتری دهد اشاره کرد و روشن ساخت که آل محمد صلی الله علیه و آله بر دیگران برتری دارند و این برتری ها را نمی توان از ایشان گرفت و دیگران با ایشان همپایه نیستند.

چه خدا ایشان را بر دیگران برتری داده و برای هدایت و ارشاد و تعلیم و تربیت مسلمانان برگزیده است. علی بن الحسین علیه السلام با کمال صراحت و شجاعت گفت :

ایها الناس اعطینا ستا و فضلنا بسیع اعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و السحیه فی قلوب المومنین<sup>(98)</sup> ای مردم خداوند شش چیز را به ما بخشیده است و برتری ما بر دیگران بر هفت پایه استوار است : علم یعنی دانش را که شرط اساسی برتری شخصی بر شخصی یا ملتی بر ملتی است، به ما داده اند، حلم یعنی بردباری را که در راه تعلیم و تربیت مردم بسیار بکار بست به ما داده اند. سماحت یعنی بخشندگی که زمامداران اسلامی را به کار است خوی ما است، فصاحت یعنی شیوایی بیان و سخنوری که در بیان احکام و هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر و روشن ساختن افکار مردم، و تهییج آنان به جهاد و فداکاری و از خودگذشتگی بسیار لازم و ضروری است در خاندان ما است. شجاعت یعنی دلیری و مردانگی که رهبری و زمامداری بر



آن استوار است به ما داده شده، دوستی و علاقمندی قلبی مردم با ایمان را که رمز حکومت و راز سلطنت است به ما داده اند. یعنی با زور و جبر نمی توان مردم را ارادتمند و دوست و طرفدار خویش ساخت. اما می خواهد بگوید یزید! خدا چنان خواسته که مردمان با ایمان ما را دوست بدارند و نمی شود با هیچ وسیله ای جلو این کار را گرفت و کاری کرد که مردم دیگران را دوست بدارند و ما را دشمن بدارند.

سپس امام چهارم فرمود: **و فصلنا بان منا النبی المختار محمد و منا الصدیق، و منا الظیاری، و منا اسدالله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه** یعنی برتری ما بر دیگران هر که باشند بر این هفت پایه استوار است: رسول خدا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ماست، وصی او علی بن ابی طالب از ما است، حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا از ما است، جعفر بن ابی طالب همان پرنده ملکوتی از ما است، دو سبط این امت حسن و حسین از ما اهل بیت است.

### مهدی امت اسلام

سپس امام چهارم در اشاره ای به آینده اسلام و حکومت فرمود: بدانید مهدی این امت یعنی امام دوازدهم - امام زمان - از ما است. حالا که این گونه است باید یزید اول برود و این افتخارات را اگر می شود از ما اهل بیت بگیرد و به نام خود ثبت کند، و به تعبیر دیگر اگر می تواند تاریخ را تحریف کند، تا آن چه برای ما است به او دهد و رسوایی ها و بدنامی ها و بی دینی های او را نادیده بگیرد، و قیافه ها را جابجا کند، اگر این کار از یزید ساخته است می تواند با ما درافتد و گرنه تا روزی که افتخارات اسلام به دست ما است، و مردان بنی هاشم از قبیل ابی طالب و برادرش حمزه و فرزندانش علی عَلِيٌّ و جعفر و فرزندان امیر المومنین یعنی حسن و حسین عَلِيٌّ در تاریخ به صورت صدیقترین

خدمتگزاران دین خدا ظاهر می شوند، و از همه مهمتر رسول خدا نیز مردی از بنی هاشم است.

چگونه می توان ما را گمنام یا بدنام ساخت و حق ما را به دیگران داد و دل های متوجه به ما را به دیگران متوجه ساخت، سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جایی رسید که ناچار شدند سخن امام را قطع کنند و به همین منظور دستور دادند که موذن اذان بگوید. امام هم ناچار و هم به احترام نام پروردگار خاموش گشت، تا فرصتی دیگر به دست آورد، و از آن هم کاملاً استفاده کرد: یعنی چون موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله عمامه از سر بر گرفت و گفت: ای موذن تو را به حق همین پیامبری که نام او را بردی خاموش باش، آنگاه رو به یزید کرد و گفت: آیا این پیامبر ارجمند بزرگوار جد تو است یا جد من؟ اگر بگویی که محمد جد تو است همه می دانند که دروغ می گویی و اگر می گویی که جد من است پس چرا پدرم را کشتی و مال او را به غارت بردی و زنانش را اسیر کردی؟ سپس دست برد و گریبان چاک زد و سخن خویش را تا آنجا ادامه داد که مردم را منقلب ساخت و جمعیت با پریشانی و پراکندگی متفرق شدند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

## بخش پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### قلم تاریخ

قلم تاریخ نه تنها خطبه امام چهارم را ضبط کرد، بلکه سخنان یزید و اشعار او را هم ضبط کرد و تحویل تاریخ داد و این و آن را کنار هم آورد تا مردم در یک صفحه تاریخ بخوانند که علی بن الحسین علیه السلام در شهر دمشق با کمال افتخار می گفت :

انا این مکة و منی انا این زمزم و صفا انا این من حمل الرکن باطراف الرداء  
(99) منم یسر مکة و منی و منم به سر زمزم و صفا، منم فرزند رسول خدا، اما چون به صفحه دیگر تاریخ بنگرند در آنجا بخوانند که یزید فریاد می زد و می گفت :

لعبت هاشم بالملک خبر جاء ولا وحی نزل (100)  
یعنی حساب وحی و پیامبری در کار نبود، بنی هاشم که می خواستند به این بهانه با مردم بازی کنند و بر آنان حکومت کنند، راستی اگر یزید از خدا نمی ترسید و از رسول خدا شرم نمی کرد چرا از قدرت تاریخ نمی ترسید؟! و چرا بیم آن نمی داشت که آنچه می گوید و می کند و می اندیشد همه را خواهند نوشت و به آیندگان خواهد سپرد، تاریخ نامه عمل گذشتگان و آیندگان است، تاریخ آینه ای است که هر کس را با همان قیافه ای که داشته نشان خواهد داد.

### فراز و نشیب ملتها

اشخاصی از میان می روند ملت ها جابجا می شوند اما در نشیب و فراز ملت ها و رفت و آمد دولت ها، تاریخ همچنان بر سر جای خود ایستاده است و

با کمال مراقبت بر نیک و بد اشخاص و رفت و آمد ملت ها نظارت می کند، و حساب این را با آن و قیافه آن را این اشتباه نمی کند و گناه کسی را به گردن کسی دیگر نمی گذارد.

تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون، عما کانوا **یعلمون**<sup>(101)</sup> تاریخ عمل ها را برای حساب دنیا می نویسند و فرشتگان خدا برای حساب آخرت و کسی که از حساب خدا هم نترسد باید از حساب تاریخ بترسد و بداند که این نامه عمل هم کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه را به حساب اشخاص و امت ها می گذارد.

### سخنرانی زینب در شام

زینب کبری دختر امیر المومنین علیه السلام در قسمت دوم خطبه ای که در شام ایراد کرد یزید را اول از حساب به آخرت بیم دارد و ثانیاً از حساب تاریخ و حساب دنیا بر حذر داشت، و در همین قسمت بود که به او فرمود:

یزید، روزی که داوری با خدا باشد و محمد صلی الله علیه و آله دادخواهی کند و اعضاء و جوارحت بر تو گواهی دهند آن روز پدرت که تو را بر مسلمانان مسلط ساخت به سزای خود خواهد رسید، و آن روز دانسته خواهد شد که ستمکاران چه مزدی می برند، با اینکه من (ای دشمن خدا و ای دشمن پسر رسول خدا) به خدا قسم که تو را کوچک می شمارم و قابل توییخ و سرزنش نمی دانم اما چه کنم چشم ما گریان و سینه ما سوزان است، و با توییخ و سرزنش شهیدان ما زنده نمی شوند، حسین ما کشته شد و طرفداران شیطان ما را نزد نابخردان می برند و مزد خود را بر بی احترامی نسبت به خدا از مال خدا می گیرند.

خون ما از دستهای اینان می چکد و گوشت ما از دهان ایشان فرو می ریزد و پیکرهای پاک شهیدان در اختیار گرگان و درندگان بیابان نهاده شد، اگر گمان

می کنی که امروز از کشتن ما سودی می بری، فردای قیامت به زیان آن خواهی رسید، روزی که جز عمل خویش چیزی را به دست نیاوری، روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند، روزی که هم تو و هم پیروانت نزد میزان عدل الهی به جان هم افتید، روزی که می بینی بهترین توشه ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا را بکشی، به خدا سوگند که جز از خدا نمی ترسم و جز نزد وی شکایت نمی برم.

دختر امیر المومنین علیه السلام یزید را از عذاب خدا بیم داد، و از حساب قیامت برحذر داشت، و سپس او را به حساب تاریخ توجه می دهد و می خواهد بگوید که اگر هم از خدا نمی ترسی و به روز حساب ایمان نیاورده ای یا در اثر گناه کردن ایمان خود را از دست داده ای، از حساب تاریخ بترس و از آن که تاریخ تو را رسوا کند برحذر باش برای همین مقصود بود که دختر امیر المومنین علیه السلام گفت یزید مکر خود را به کار بر، و کوشش خود را دنبال کن و هر چه می توانی بکن، به خدا سوگند ننگ و رسوایی آنچه با ما کردی هرگز قابل شست و شو نیست و جای این بدنامی را هرگز نیک نامی نخواهند گرفت.

### قدرت تاریخ

دختر فاطمه زهرا علیه السلام یزید را به قدرت تاریخ توجه داد و او را از بدنامی و رسوایی و ننگ برحذر داشت، اما یزید که گویی عقل خود را از دست داده بود از بیان زینب استفاده نکرد و نمی توانست آینده تاریخ را پیش بینی کند، یزید در این موقع مصداق همان حدیثی بود که سبوطی در کتاب جامع الصغیر از رسول خدا روایت می کند **إذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب ذوی العقول عقولهم حیت ینفذ فیهم قضاء و قدره فاذا مضی امره رد الیهم عقولهم و وقعت الندامه** یعنی هرگاه خدا بخواهد قضا و قدر خود را به انجام رساند عقل

خردمندان را از ایشان بگیرد تا آنچه می خواهند درباره ایشان به انجام رسد و چون کارش به انجام رسید، عقل را به ایشان بازگرداند و آن گاه از آنچه کرده اند سخت پشیمان شوند.

اگر عقل یزید را از وی نمی گرفتند باید می فهمید که بعد از کشتن فرزند رسول خدا و آن همه خویشان برومند او نمی توان بر مسلمانان حکومت کرد و این فاجعه عظیم اسلامی را نادیده گرفت. و اگر این مطلب روشن را هم درک نمی کرد باید این قدر شعور می داشت که در اشعار خود به اساس اسلام حمله نمی کرد و تصمیم خود را بر انتقام جویی از فرزندان رسول خدا را علنی بیان نمی داشت و وحی آسمانی و پیامبری بنی هاشم را منکر نمی شد.

دختر فاطمه الزهرا (س) خطبه خود را به شکرگزاری پروردگار خاتمه داد و

چنین گفت :

شکر خدایی را که عاقبت کار سروران جوانان بهشتی را خوشبختی و آمرزش قرار داد و بهشت را آرامگاهشان ساخت، از خدا می خواهم درجات آنان را بالا برد و از فضل خویش به ایشان هر چه بیشتر عنایت کند، چه خدا همه کاره و توانا است.

#### ابراز پشیمانی یزید از واقعه عاشورا

همین خطبه ها بود که یزید را ناچار ساخت به ظاهر از ابن زیاد بیزاری بجوید و او را لعنت کند، نوشته اند که یزید هنگام فرستادن اهل بیت به مدینه امام چهارم علیه السلام را خواست و به وی گفت خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند، به خدا قسم اگر من با پدرت روبرو می شدم و هر پیشنهادی می کرد و هر چه می خواست قبول می کردم و تا می توانستم کاری نمی کردم که او کشته شود، اما قسمت و مقدر چنان بود که این گونه پیش آمد کند خواهشمندم هر

کاری داشتید از مدینه به من بنویسید این سخن را یزید به قصد قربت نگفت و از ابن زیاد هم سپاسگزار بود که امام و یاران او را کشته بود و در جواب نامه ابن زیاد که راجع به اسیران اهل بیت کسب تکلیف کرده بود خود نوشته بود که آنان را به شام روانه کن لعن یزید بر این زیاد جز رنگ سیاسی نداشت و جز از فشار افکار عمومی برنخاسته بود، زیرا خطبه شام و آیاتی که زین العابدین علیه السلام در بازار شام در جواب مرد شامی تلاوت کرد، و دیگر سخنان اهل بیت کار خود را کرد و پیش از همه جای دیگر در مرکز خلافت یعنی شهر دمشق و در خانه خلیفه مجلس سوگواری ابا عبدالله علیه السلام برقرار شد و زنان شامی هم از جریان صحیح فاجعه کربلا باخبر شدند و شاید ماه محرم سال 61 به آخر نرسید که بیشتر بلاد اسلامی از شهادت امام علیه السلام و حتی از بیشتر وقایعی که روی داده بود خبر یافتند و با فرو نشستن رعد و برق دستگاه خلافت مردم به خود آمدند و بر آنچه روی داده بود تاسف خوردند و خود را بر یاری نکردن امام و کوتاهی در نصرت حق و بی توفیقی جبران ناپذیری که بدان گرفتار شده بودند، ملامت کردند و تدریجا همان تشخیص صحیح قبل از شهادت امام علیه السلام که مردم کوفه را به دعوت امام وادار کرد سر جای خود آمد و پس از فرو نشستن گرد و غبار فتنه که مردم را گیج و گمراه کرده بود به اشتباه خود پی بردند و در مقام چاره جویی برآمدند، گو این که از دست رفتن امامی مانند حسین بن علی علیه السلام به هیچ وجه جبران پذیر نبود و شیون و زاری و پشیمانی مردم ناچیزتر از آن بود که فقدان امام را جبران کند.

### روزگار از آوردن مانند علی علیه السلام عقیم است

معاویه می گفت : دنیا و روزگار عقیم است که دیگر بار فرزندی مانند علی بن ابی طالب بیاورد، راستی چنین است، و دیگر نسخه وجود امیر المومنین علیه السلام

تکرارپذیر نیست و دنیا از آوردن مثل او ناتوان است، و به همین حساب از آوردن امامی مانند امام حسین هم عقیم است، چه اگر چنان پدری و چنان مادری و چنان بیت طهارت و عصمتی به وجود آید، فرزندى مانند امام حسین علیه السلام هم به وجود خواهد آمد.

و ما كان قيس هلکه هلک واحد و لکنه بنیان قوم تهدما هر زیانی را دیر یا زود می توان جبران کرد مگر زیان از دست دادن مردانی که دیگر شرایط و اوضاع برای به وجود آمدن و تحقق یافتن شخصیت های نظیر آنان مساعد نیست.

هی الايام ابلتها يد الغیر و صارم الدهر لا ینفک ذا اثر این الاولی کان اشراق الزمان بهم اشراق ناحیه الاکام بالزهر جار الزمان علیهم غیر مکتوث وای حز علیه الدهر لم یجر و کیف تامن من جور الزمان یدا خانت بال علی خیره الخیر

#### سخنرانی امام سجاد هنگام ورود به مدینه

در اینجا نمی توان حرکت مهم و سیاسی و اجتماعی و موثر امام سجاد علیه السلام را هنگام بازگشت به مدینه نادیده گرفت، و نکات دقیق و فراوانی را در آن مورد توجه قرار داد. امام چهارم علیه السلام در کنار شهر مدینه آنچه را در طریق این قیام مقدس دیده بود به مردم مدینه گزارش داد.

الحمد لله رب العالمین مالک یوم الذین باریء الخلائق اجمعین الذی بعد  
فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهدا النجوى، نحمده علی عظام المور و  
فجائع الدهور، و الم الفجائع و مضاضه اللوادع و جلیل الرزء و عظیم المصائب  
الفاظعه الکاظه الفاحه الجائحه <sup>(102)</sup>.



امام چهارم پس از حمد و ثنای پروردگار و سپاسگزاری خدا بر مصیبت های دشوار طاقت فرسایی که پیش آمده تاریخ عاشورا را در چند جمله خلاصه کرد و در گفتار کوتاه و جامع خود چنین فرمود:

ایها القوم ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه  
قتل ابو عبدالله الحسین و عترته، و سبی نسائه و صبیته و داروا براسه فی البلدان  
من فوق عامل السنان، و هذه الرزیه التي لامثلها رزیه (103).

از بیان امام به خوبی آشکار است که نمی خواهد فقط به عنوان اظهار تاجر از آنچه پیش آمده سخنی بگوید و صحنه ای تاثرانگیز به وجود آورد، با که می خواهد در جمله هایی اگر چه کوتاه دشمنان اهل بیت را برای همیشه سربزیر و شرمنده سازد و ستمگری های آنان را در عباراتی صریح و بی پرده خلاصه کند. فرمود ای مردم خدا که او را در هر حال سپاسگزارم ما را به مصیبت های بزرگی گرفتار ساخت و در اسلام شکافی عظیم پدید آمد پدرم ابا عبدالله و جوانان و یاران او کشته شدند، زنان و کودکانش به اسیری رفتند، سر او را بر نی زدند و در بلاد اسلامی گرداندند، آن گاه پس از چند جمله ای فرمود ای مردم با ما چنان رفتار کردند که گویا کافر و از دین برگشته ایم، با این که ما نه گناهی کرده بودیم و نه جرمی مرتکب شده بودیم، و نه به اسلام خیانتی کرده بودیم، به خدا سوگند اگر رسول خدا دستور می داد که با ما بجنگند بیش از این کاری نمی کردند.

### بنی هاشم و افتخار فداکاری

خطبه امام چهارم علیه السلام به پایان رسید و اهل بیت عصمت و طهارت به خانه های خویش وارد شدند و برای همیشه افتخار فداکاری و جان بازی در راه حق را به نام بنی هاشم ثبت کردند و نام دشمنان خود را در ردیف ستمگران و

بیدادگران و جباران و زورگویان جهان قرار دادند و آن افتخار را برای خود و این بدنامی را برای دشمن با مدارک تاریخی که در اختیار اوراق بی نظر تاریخ قرار دادند روشن ساختند، دیگر چه قدرتی می توانست دست تحریف به سوی تاریخ دراز کند و نیکنامی و سرفرازی را از بنی هاشم بگرداند و رسوایی و بدنامی دیگران را شست و شو دهد، یا اینان را خوشنام و سرفراز و آنان را بدنام و سرافکنده گرداند یا خطبه ها و گفته هایی که از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق و از عراق تا شام و از شام تا مدینه بر زبان توانای اهل بیت گفته و ثبت تاریخ شد.

### چهره تاریخ تغییر نپذیرد

کار از آن گذشته بود که چهره تاریخ را بتوان تغییر داد و قیافه هایی را که از شهیدان راه خدا و زورگویان در تاریخ منعکس شده بود جابجا ساخت، و جامه های نیکنامی و سرفرازی را از پیکر مردان راستگوی فداکار در آورد و بر تن دروغگویان و ستمگران پوشانید، یا مردمی زبون و از فضیلت بیگانه را در لباس جوانمردی و فداکاری و خدمتگزاری بر تاریخ عرضه داشت، ریاکاری کرد که تاریخ حق ناشناس و ناسپاسی کند، و خدمت‌های مردان پاک بی نظری را که جان بر سر اخلاص و ایمان و حق پرستی خویش نهاده اند نادیده بگیرد، و شهادتی که به نفع اینان در نزد وی سپری است کتمان کند یا دست خیانت به سوی اسناد فضیلت و بزرگی و پاکدامنی آن ها دراز کند تا روزی که شهادت تاریخ درباره گذشتگان برقرار باشد به طهارت و عصمت و ایمن و تقوی و دین داری و خداپرستی حسین بن علی علیهم الصلاه والسلام و یاران او شهادت خواهد داد و از ستمگری و زورگویی و خودپرستی دشمنان وی سخن خواهد راند تاریخ تنها پناهگاهی است که برای بررسی حوادث باید به آن رجوع کرد و دست به دامن

آن شد چه افسانه ها و دروغ هایی که با زبان و قلم یاوه گویان و یاوه نویسان به گوشه و کنار راه یافته نمی تواند خاصیت نشان دادن سیمای حق و باطل را از تاریخ سلب کند و پیوسته قدرت محکمت تاریخ از تشبیهات آن بیشتر بوده و همان محکمت و قطعیات تاریخ است که باید آن را ام الکتاب تاریخ شناخت و همه تشبیهات را در روشنی رسیدگی کرد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش شانزدهم

بسم اله الرحمن الرحيم

### دیدار جابر انصاری از کربلا

شیخ طوسی در کتاب مصباح المتعجد می نویسد روز بیستم ماه صفر روزی است که جابر بن عبدالله انصاری صحابی رسول خدا ﷺ از مدینه برای زیارت قبر ابا عبدالله علیاً به کربلا آمد و او اول کسی بود که امام را زیارت کرد و در این روز زیارت امام حسین علیاً مستحب است و زیارت اربعین همین است، ظاهر عبارت شیخ طوسی (ره) آن است که جابر از مدینه به منظور زیارت حرکت کرده بود و روز بیستم ماه صفر وارد کربلا شد نه آنکه رسیدن او به کربلا بعد از چهل روز از شهادت امام علیاً بر حسب تصادف روی داده باشد و بعید نیست که همین گونه باشد، چه بعد از رسیدن اهل بیت به کوفه ابن زیاد بی درنگ عبدالملک بن ابی الحارث سلمی را از عراق به حجاز فرستاد تا هر چه زودتر از کوفه وارد مدینه شود، و عمرو بن سعید بن عاص اموی والی مدینه را از شهادت امام و یاران وی آگاه سازد و عبدالملک بی درنگ راه مدینه را در پیش گرفت و چند روز بعد وارد مدینه شد و خیر شهادت امام را رسماً به والی مدینه ابلاغ کرد، در این صورت ممکن است که جابر بن عبدالله انصاری با خبر یافتن از فاجعه شهادت امام و بنی هاشم و اصحاب با آن که بنا بر بعضی اقوال از دو چشم نابینا شده بود از همان مدینه به قصد زیارت امام و یاران فداکار او که دلیرانه تسلیم شهادت شده بودند حرکت کند و در بیستم ماه صفر دست چهل روز بعد از شهادت امام وارد کربلا شد و سنت زیارت اربعین امام بر دست او تاسیس گردید.

## عطیه کیست ؟

جابر در این سفر تنها نبود و همسفری از خود جوان تر و در عین حال بسیار دانشمند و بزرگوار همراه داشت، که یکی از بزرگترین دانشمندان و مفسران اسلامی و بزرگواری است که همراه جابر بود و شخصیت او در بسیاری از محافل مذهبی مانند بسیاری از حقایق و مطالب دیگر تحریف شده عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی است که از بزرگان تابعین، یعنی از کسانی که رسول خدا ﷺ را ندیده اما اصحاب رسول خدا را دیده، عطیه هم از صحابه رسول خدا نیست اما بسیاری از صحابه از جمله عبدالله بن عباس را دیده و از آنان کسب علم کرده است.

طبری مورخ در کتاب منتخب ذیل المذیل می نویسد، عطیه بن سعد بن جناده عوفی از طائفه جدیله و از قبیله قیس و کنیه اش ابوالحسن آنگاه روایتی به این مضمون نقل می کند که سعد بن جناده یعنی پدر عطیه در کوفه نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت :

ای امیر مومنان خدا به من پسری داده لطفا شما او را نام گذاری کنید.  
امیر المومنین علیه السلام فرمود هذا عطیه الله این پسر عطیه الله یعنی داده خدا است، اما امیر المومنین با همین جمله او را نام گذاری کرد و عطیه نامیده شد.  
سپس طبری می نویسد عطیه این است که عطیه در سال 81 هجری همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از جباران عراق بود خروج کرد و پس از آن که عبدالرحمن در سال 85 از میان رفت عطیه به فارس گریخت، حجاج بن محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را حاضر کند و از او بخواهد که علی علیه السلام را لعن کند و اگر نه چهار صد شلاق به

او بزند و سر و ریش او را بتراشد، محمد عطیه را حاضر کرد و نامه حجاج را برای وی خواند تا یکی از دو راه را انتخاب کند.

### عطیه عاشق امیر مومنان علیه السلام

عطیه حاضر نشد که علی علیه السلام را بد بگوید و از جسارت به امیر المومنین امتناع ورزید و ناچار تن داد که محمد به دستور حجاج چهارصد شلاق به او زد و سر و ریش او را تراشید و چون قتیبه بن مسلم حاکم خراسان شد عطیه به آنجا رفت و در خراسان می زیست تا روزی که عمر بن هیره والی عراق شد و عطیه نامه ای به او نوشت و از وی اجازه خواست تا به عراق باز گردد، عمر هم به وی اذن داد و عطیه به کوفه رفت و همان جا می زیست تا در سال یکصد و یازده وفات کرد، سپس طبری می نویسد که عطیه بسیار روایت می کرد و محل اعتماد است. (104)

عطیه علاوه بر آن که از راویان حدیث و از مجاهدان اسلامی است یکی از بزرگترین علمای تفسیر قرآن مجید و خود تفسیری بر قرآن مجید نوشته است و بر حسب روایت بلاغات النساء او خطبه صدیقه طاهره (س) را در موضوع فدک از عبدالله محض یعنی عبدالله بن حسن بن حسین که پدرش حسن مثنی پسر امام حسن و مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بوده روایت می کند، عطیه چندی شاگرد این عباس بوده و در درس تفسیر وی حاضر می شده و می گوید که من سه دوره تفسیر قرآن را و هفتاد دوره قرائت قرآن را بر ابن عباس خوانده ام. معنی این سخن این است که ابن عباس درسی داشته که در آن تفسیر قرآن می گفته است و درسی که منحصر به تلاوت و خواندن قرآن بوده و عطیه سه دوره در آن درس و هفتاد دوره در این درس حاضر شده است.

## یاران پیامبر و اهمیت به قرآن

از این روایت می توان بدست آورد که صحابه رسول خدا و تابعین تا چه حد به تفسیر قرآن و تلاوت قرآن اهمیت می داده اند و در فراگرفتن علم تفسیر و آشنا شدن به تلاوت قرآن تا کجا توفیق داشته اند، اینان نیک می دانستند که سرفرازی مسلمانان و سعادت دنیا و آخرتشان تنها در سایه قرآن و آشنایی به عمل کردن به آن است و قرآن مجید برای آن نازل شده که مسلمانان همیشه آن را تلاوت کنند و در آیات آن بهتر توجه نمایند و علاوه بر آن بیان قرآن را از رسول خدا فرا گیرند و دیگر آن که خود نیز با مطالب قرآن آشنا شوند و در آنها تفکر کنند، در یکی از آیات قرآن کریم به این دو نکته : 1. مردم باید بیان و تفسیر قرآن را از رسول خدا فرا گیرند 2. خود هم در مقام فهمیدن قرآن برآیند، و در آن تفکر کنند تصریح شده است : **و انزلنا الیک الذکر لتین للناس ما نزل الیهم و لعلمهم یتفکرون** (105).

## قرآن کتاب اندیشه

قرآن را که به وسیله یادآوری است به سوی تو فرود فرستادیم تا اولاً آنچه را به سوی مردم نازل شده برای ایشان بیان کنی و ثانیاً خود مردم هم در آیات قرآن تفکر کنند و با سخنان قرآن آشنا شوند، معنی آیه آن است که مردم در مقابل دو وظیفه دارند یکی آن که بیان و تفسیر رسول خدا را که دار اطراف قرآن به آنها می رسد فرا گیرند و حفظ کند و آنچه را نیازمند بیان و تفسیر است که به وسیله بیانی که از رسول خدا ﷺ می رسد بفهمند، اما مراد از بیان پیغمبر برای قرآن آن نیست که قرآن را برای مردم ترجمه کند و در محکمت و آیات صریح و روشن قرآن هم مردم نیازمند بیان رسول خدا باشند، مقصود بیان کلیات قرآن و مطالبی است که اجمال آن نیازمند تفصیل و مشکل آن محتاج به

توضیح است و می شود کسی آن را گونه ای و کسی دیگری گونه ای دیگر تفسیر کند.

وظیفه دیگر مسلمانان در مقابل قرآن مجید به صریح آیه مزبور آن که خود هم از قرآن مجید استفاده کنند و فکر خود را در راه فهم قرآن به کار برند، معنی آن که رسول خدا قرآن را بیان و تفسیر کنند، آن نیست که مسلمانان خود را از فهم قرآن محروم کنند و از رسول خدا پرسیده باشند که معنی **ان الله بامر بالعدل و الاحسان و ابناء ذالقربی** چیست؟ معنی این قبیل آیات به قدری روشن است که هر کس با انس مختصری به زبان عربی می تواند از آن استفاده کند و به آن موعظه شود و هیچ کس از این آیه جز آن نخواهد فهمید که خدا مردم را امر می کند که عادل باشند و بیدادگری نکنند و نیکی کنند و با خویشان خود به مهربانی و محبت رفتار نمایند مسلمانان دنیا را نگفته اند که وقتی امثال این آیات برایشان تلاوت شد: **ویل للمطففین الذین اذا اکتا لواعلی الناس یسوفون و اذا کالوهم او و زنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین** <sup>(106)</sup> بگویند ما که قرآن را برای ما تفسیر کند بپرسیم که این آیه ها چه می گوید؟ قرآن مجید با این گونه آیات صریح و روشن نازل شده تا مسلمانان آنها را تلاوت کنند و در معانی آنها تامل کنند و بهترین درس ها و موعظه ها را از همین آیات قرآنی فرا گیرند، این آیات یا ترجمه آن بر هر کس خوانده شود می فهمد که خدای متعال مردم کم فروش را که وقتی می خواهند حق مردم را بدهند کم می دهند و وقتی می خواهند حق خود را از مردم بگیرند دقیق می شوند و حق خود را کامل و سریر از مردم وصول می کنند.



## وعده عذاب خداوند

چنین مردمی را خدا وعده عذاب می دهد و می گوید وای بر اینان که گویی به روز حساب عقیده ندارند و از روزی که مردمان به امر پروردگار جهان به رستاخیز حساب فرا خوانده شوند بی خبرند قرآن مجید کتابی است که باید همه مسلمانان از آن بهره مند گردند و از هدایت های آن استفاده کند و قرآن را بهترین وسیله درمان بیماری های روحی و اخلاقی خود بشناسند. البته در قرآن مجید آیاتی و متشابهاتی هست که فهم آن مشکل است و فهمیدن آنها برای هر کس میسر نیست، بلکه علماء و دانشمندان بزرگ که از فهم آن فرو مانده اند و ناچار باید در این گونه آیات از بیان و تفسیر رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام استفاده کرد اما همه آیات قرآن این طور نیست بلکه بیشتر آیات قرآن صریح و روشن و قابل فهم مردم است.

## قرآن آیاتی برای بشریت

در بسیاری از آیات قرآن تعبیر یا ایها الناس دارد یعنی ای مردم یا تعبیر یا ایها الذین آمنوا یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید و معنی این تعبیرها آن است که روی سخن در کتاب آسمانی قرآن با مردم است، گاهی با همه مردم و گاهی با مردم با ایمان و گاهی با کافران و منافقان قرآن کتابی است برای تمام بشر دین اسلام هم دینی است برای تمام بشر، البته بعضی پذیرفته اند و می پذیرند و تصدیق می کنند، و بعضی نپذیرفته اند و نمی پذیرند و تصدیق نمی کنند، اگر مردمی خدا را باور نکرده اند، و به او ایمان نیاورده اند، این باعث نمی شود که خدا را فقط خدای خداشناسان و دین داران بگوییم رسول خدا که پیامبر تمام بشر است چه او را به پیامبری بشناسند و چه نشناسند، قرآن هم کتابی است که برای تمام بشر نازل شده، ورودی سخن با همه جهانیان دارد، هم

آنان که آن را کتاب آسمانی بدانند و هم آنان که از روی قصر یا تقصیر بدان ایمان نیاورند، به همین حساب امیر المومنین علی بن ابی طالب و یازده امام دیگر علیهم السلام در زمان امامت و دوره پیشوایی خود بر تمام بشر امام بوده اند و امام زمان که امروز بر تمام بشر امام و حجت الهی است چه آنان که امامت امامان را باور کنند، و چه آنان که به هر جهتی باشند از ایمان به امامشان محروم باشند، به هر جهت این فکر که قرآن مجید از حدود فهم مردم خارج است و کتابی مقدس است که باید آن را فقط به عنوان تبرک در خانه های خود داشته باشیم و اگر می خوانیم تنها برای ثواب بخوانیم نه برای فهمیدن و نه برای دستور گرفتن و نه برای نیرومند شدن از نظر روحی و اخلاقی فکری بی اساس و ضد قرآن و ضد دین و بهترین راهی است برای محروم کردن مسلمانان از تاثیر در آیات قرآن مجید که دیگر به مسلمان مجال نمی دهد یا قرآن مجید آشنا شود و آن را بفهمد و از مواعظ و تربیت های قرآن استفاده کند و در نتیجه تلاوت یا شنیدن آیه های قرآن با ایمان او افزوده شود خدای متعال از بندگان خواسته است که در قرآن تدبیر کنند.

### افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها (107).

آیا این خدای شناسان در قرآن تدبیر نمی کنند یا هنوز قفل ها بر دل زده است یا تدبیر نکردن در قرآن و نفهمیدن آن کسی می تواند خدا بشناسد و از هدایت های قرآن استفاده کند و رهبری آن را در زندگی دنیا و آخرت خود بیذیرد، مرحوم امین الاسلام در مقدمات تفسیر مجمع البیان حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که می تواند در فهم این مطلب ما را کمک دهد که فرمود:

يقال لصاحب القرآن : اقرء وارق ورتل كماكنت ترتل في الدنيا فان منزلک عند آخر آيه تقروها<sup>(108)</sup> روز قیامت پس از رسیدگی به حساب ها به صاحب قرآن یعنی کسی که اهل قرآن بوده و قرآن می خواند و قرآن می دانسته گفته می شود اقرء وارق قرآن تلاوت کن و همان گونه که قرآن می خوانی خواهی رفت و رتل كماكنت ترتل في الدنيا یعنی همچنان که در دنیا قرآن را درست و آهسته و مرتب و منظم می خواندی و هم درست می خواندی و هم درست در آن تامل می کردی اکنون هم همان گونه بخوان زیرا که منزل و خانه ات در بهشت همان جا است که در موقع خواندن آخرین آیه به آنجا می رسی.

### درجات بهشت با آیات قرآن

از این حدیث باید این گونه بهره برد که تنها آن کسی در بهشت قرآن را آیه آیه می خواند و درجات بهشت را به شماره آیه های قرآنی که تلاوت می کند که در دنیا قرآن می خوانده است و به خواندن هر آیه ای از یک درجه از درجات روحی و اخلاقی و ایمانی به درجه ای بالاتر پانهاده است، آنجا کسی به مقامی نمی رسد و به درجه ای بالا نمی رود مگر آنکه اینجا مقامی را تحصیل کرده باشد و به درجه اخلاقی و روحی نائل شده باشد کتاب مجید قرآن را خدای متعال به مسلمان ها داده است که آن را کتابی مقدس و مطهر و آسمانی بدانند و به خود حق بدهند که در قرآن تدبر کنند و از آن استفاده برند.

مسلمانان پیش از هر کتاب و بیش از هر کتابی باید با قرآن مجید انس بگیرند و از قرآن بهره مند باشند و قرآن را برای دستور گرفتن و بکار بستن و عمل کردن بخوانند.

## وظیفه مسلمانان در برابر قرآن

چه خوب است که هر مسلمانی هر روز چند آیه از قرآن را به این نظر بخواند و در آن نیک بیندیشد هر چند زبان عربی نمی داند لااقل به ترجمه فارسی آن توجه کند و از کلام پروردگار خویش که هیچ سخنی نمی تواند جای آن را بگیرد کسب فیض کند، اگر ده آیه برای ثواب بردن می خواند یک آیه هم برای تربیت شدن بخواند، با این که روح ثواب همان اثر نیکی است که تلاوت قرآن در نفس انسان می کند و اگر خواندن قرآن یا هر عمل نیکی در نفس انسان هیچ اثر نکند ثواب داشتن این عمل معنی ندارد، مقید باشید که هر روز چند آیه از قرآن تلاوت کنید، مقید باشید که حتی الامکان معنی این آیات را بفهمید، زبان عربی اکنون با زبان فارسی بسیار مهم آمیخته است و بسیاری از کلمات عربی در زبان فارسی ما مستعمل و متداول و جزء زبان ما شده است، اگر اندکی توجه کنید و اگر کمی علاقمندی به فهم قرآن نشان دهید به زودی با معنی قرآن و ترجمه کلام الله مجید آشنا خواهید شد و این رعب و ترس که امروز حتی تحصیل کرده های ما را از عربی و فهمیدن قرآن فراگرفته است از میان خواهد رفت، آدمی تا وقتی مرعوب است که نمی داند، و نمی فهمد اما اگر با قرآن و معنی قرآن آشنا شدید، و با استفاده از مواعظ و حکمت های آن خو گرفتند از تلاوت آن لذت ها می برید و به بهره ها می گیرید و استفاده ها می برید، قرآن را بخوانید و هیچ کتابی را به جای آن نگذارید، روزی چند آیه از قرآن هر چه باشد - شماره اش با خودتان - تلاوت کنید حتی الامکان به معنی آیات توجه داشته باشید، اگر هنوز نمی توانید خودتان از متن آیات استفاده کنید، پس از تلاوت ترجمه فارسی آن را هم بخوانید و در حدود فرصتی که دارید با متن عربی قرآن تطبیق کنید تا ممکن است این چند آیه را با اهل خانه

و همسر و فرزندان خویش بخوانید در حدود فرصت و وقتی که دارید درباره این چند آیه ای که هر روز می خوانید، هم روزه به هر اندازه ای که مقدور است صحبت کنید.

بیگانه بودن از قرآن و نشناختن قرآن و عاجز بودن از خواندن قرآن و عاجز ماندن از فهمیدن قرآن برای مسلمان سزاوار نیست، قرآن مجید را خدای متعال نازل کرد تا مسلمانان دنیا با همین قرآن آشنا شوند قرآن را بخوانند و بفهمند و از آن دستور بگیرند، و در اثر انس با قرآن با فضایل اخلاقی خو گرفته از رذایل اخلاقی پاک و منزّه شوند ثواب بودن از تلاوت قرآن هم جز آن نیست که روح انسان را تربیت کند و پیش ببرد، اگر کار خوبی می کنید و خدا به شما ثواب می دهد، روح ثواب دادن خدا همان است که نفس شما روح شما در نتیجه این عمل مرحله ای بالاتر برود و در مراحل کمال قدمی فراتر نهد و به تعبیر دیگر چیزی بر شما افزوده شود تا کار نیک چیزی بر آدمی نیفزاید و او را از آن که بوده بهتر نکند و از مقامی که داشته است بالاتر نبرد، معنی ندارد که بگوییم آن کار ثواب دارد.

همچنین تا رفتار بد چیزی از انسان کم نکند و او را از آنکه بوده زبونتر نسازد و از مقامی که داشته فروتر نبرد معنی ندارد که بگوییم این کار گناه دارد کارهای پاداشی همان کارهایی است که اگر انسان با توجه و اراده انجام دهد در وی اثر نیک می گذارد و بر صفای باطن او می افزاید و خلق نیکی را در او زنده می دارد، و خلق بدی را در نفس او می کشند، کارهای گناهدار همان کارهایی است که اگر مومن از روی عمد و اراده انجام داد در وی اثر بد می گذارد و روح او را تیره و کدر می کند و خلق بدی را در وی شدت می دهد، و خلق نیکی را در او ضعیف می سازد و تدریجا به کلی از میان می برد.

تلاوت قرآن مجید از کارهای پسندیده است، اما در صورتی که بر نیکی های  
انسان چیزی بیفزاید یا از بدی های او چیزی کم نکند، خلق نیکی را در وی  
تقویت کند یا خلق بدی را در وی بی اثر سازد.  
والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## بخش هفدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

### روز اربعین از روزهای مقدس اسلامی

فرا رسیدن اربعین ابا عبدالله الحسین علیه السلام یعنی در حدود چهل روز از شهادت امام و یاران فداکار از جان گذشته اش می گذرد و در چنین روزی زیارت آن بزرگوار و شهدای واقعه طف مستحب است و بدین جهت روز اربعین همه سال یکی از روزهای بسیار پرازدحام شهر مقدس کربلا است که مردمی مسلمان و شیعه مذهب از اطراف و اکناف به آن سرزمین پرافتخار روی می آورند، و به یاد مردانی بس بزرگ و بزرگوار که عالیتین مراحل فداکاری و سربلندی را از خویش نشان داده اند و درود و سلام می فرستند البته با هر زمانی و بیانی می توان مراسم زیارت را انجام داد و علاقمندی خود را به هدف مقدس که شهدای راه حق را به میدان شهادت کشانده است اظهار کرد اما چه بهتر که در باب زیارات و جز آن از آنچه از پیشوایان دین رسیده غفلت نشود و زیارت یا دعا به همان کیفیتی که دستور آن از رسول خدا یا ائمه طاهیرین علیهم السلام روایت شده به انجام و حتی در باب دعا به دعاهایی که در خود قرآن مجید آمده بیشتر اهمیت داده شود، چه بسیار جای تاسف است که مردمی از راه دور مثلا برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه السلام مشرف می شوند اما در چند روز اقامت و تشریف در مشهد جز همان زیارت عامیانه ای که زیارت نامه فروش ها درست کرده اند نمی خوانند و از فیض خواندن آن همه زیارت های روایت شده از ائمه طاهیرین محروم می مانند و امام رضا علیه السلام را جز به عنوان غریب الغربا نمی شناسند.

## دین داری و دین شناسی

این مردم اگر چه دین دار باشند اما دین شناس نیستند و دین داری غیر از دین شناسی است، مردمی به خدا و رسول و دین و آیین عقیده دارند و در انجام مراسم مذهبی کوششی به سزا می کنند، اما دین شناس نیستند و کوشش های آنان غالباً جاهلانه و عامیانه است همین مردمند که گاهی به قصد قربت با خدا می جنگند و برای خاطر دین به دین و دینداران حمله می کنند و برای آن که کافر نشوند مردمی دیندار را کافر می شمارند هر کس رسول خدا محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان رسالت و پیامبری بشناسد و او را در آنچه از طرف خدا می گفت تصدیق کند مسلمان است، اما این طور نیست که هر مسلمانی بفهمد مسلمانی چیست و مقصد از بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بوده است و دعا و زیارت را چگونه باید انجام داد، و چه عمل هایی می تواند وسیله نزدیکی به خدای متعال باشد، بلکه بسا می شود شخصی با اشخاصی در عین آنکه مسلمان و متدین باشند، فکری یا افکار ضد دین داشته باشند و به نام توحید و خداشناسی شرک ورزند و به نام اخلاص ریاکاری کنند.

بنابراین اگر گفته شد کار فلان شخص بر خلاف دین است، یا فکر آن فرد یا افراد دیگر تفکری ضد دین و ضد قرآن است هیچ معنی این عبارت این نیست که آن شخص یا آن افراد دیندار نباشند.

## تاریخ اسلام و حرکت های خلاف دین

در طول تاریخ اسلام کسانی بودند که راستی به قصد قربت و برای رضای خدا قدم هایی بر خلاف دین برداشته اند، راستی بی نظر بوده اند، راستی در مقام حفظ دین خود و بلکه در مقام ترویج بوده اند اما در عین حال قدم هایی بر ضد دین برداشته اند و چه بسیار مردمی که به قرآن مجید و ترویج آن



علاقتمند بوده اند و اما قدم هایی علیه قرآن برداشته اند، چه بسا مردمی که به عقیده خود برای ترویج دین روایات و اخبار دروغ و افسانه مانند را در کتاب ها نوشته و موجب گمراهی بسیاری از مسلمانان شده اند، چه بسیار کسانی که مطالبی بر خلاف هدف قرآن به نام تفسیر قرآن نوشته اند چه افسانه ها که جزء تاریخ اسلام شده است و چه کارهای عامیانه ای که جزء مراسم دینی و مذهبی به شمار آمده است، برای همین است که گفتیم هر دینداری دین شناس نیست، و مردم دیندار باید پیش از هر چیز به فکر دین شناسی باشند تا هم آبروی دین را نبرند و هم آنچه به نام دین انجام می دهند مورد رضای خدا و رسول باشد، مراسم دینی را نمی توان با ذوق و سلیقه شخصی ساخت و پرداخت و راه و رسم زیارت رسول خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام را نمی توان جاهلانه برگزار کرد.

### تفکرات خطرناک ضد دین

یکی از افکار خطرناک ضد دین آن است که هر کاری قیافه مذهبی پیدا کرد خوب است و ثواب دارد اگر چه روح دین و آن پیغمبری که این دین را آورده است از آن بیزار و بیخبر باشد، و هر تشریفاتی که نام مقدس امام حسین علیه السلام روی آن باشد باعث سربلندی دنیا و آخرت است هر چند روح مقدس ابا عبدالله علیه السلام را در فشار قرار دهند و خاطر مبارک امام علیه السلام را برنجاند و هر سخنی که بر منبر امام حسین گفته شود عبادت است و ثواب آن نزد خدا محفوظ، گو این که دروغ باشد و یا مدح و قدح اشخاصی باشد، بر اساس همین خطرها بود که برخی از بزرگان دین و دانشمندان مذهبی با آن که خود شایستگی تعلیم و تربیت دیگران را داشته اند باز دین و عقاید و افکار مذهبی خود را بر امام زمان خود عرضه می داشتند تا مبادا به نام دین چیزی را بر خلاف دین معتقد باشند یا به حساب دین کاری را بر خلاف دین انجام دهند، از جمله اینان یکی

عبدالعظیم حسنی است که نسبش با چهار امام حسن علیهم السلام می رسد، با امام جواد و امام هادی معاصر است و خود از بزرگان اهل بیت و از علمای اسلام به شمار می رود، در عین حال خدمت امام هادی شرفیاب می شود و می گوید: **انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه می خواهم که دین خود را بر شما عرضه کنم تا اگر مورد پسند شما باشد بر آن استوار بمانم، و پس از آنکه دین عقاید خود را بر امام عرضه داشت امام هادی علیهم السلام فرمود: هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا و فی الاخره (109).**

یعنی دینی که خدای برای بندگان خود پسندید، به خدا قسم همین دینی است که تو داری، پس بر همین عقیده ثابت بمان خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت بر حق و استوار و پایدار بدارد.

#### عرضه فهم دینی بر امام علیهم السلام

راستی عجب است که عبدالعظیم حسنی علیهم السلام با آن جلالت قدر و مقام شامخ علمی که داشت تا دین و عقاید خود را بر امام زمان خود عرضه نکرد آسوده خاطر نشد، اما چه بسا یک نفر عامی اطمینان کامل دارد که هر چه می داند و هر چه انجام می دهد همان است که رسول خدا از طرف خدای متعال آورده است.

حمران بن اعین که یکی از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم السلام است و امام پنجم به او گفت تو در دنیا و آخرت از شیعیان هستی، و او را از قاریان قرآن و علمای قرآن و علمای نحو و لغت شمرده اند، دین و عقاید خود را بر امام صادق علیهم السلام عرضه کرد و امام به او فرمود: هر کس در این عقاید که اظهار کردی با تو مخالفت ورزد بی دین است. عمران گفت اگر چه علوی و فاطمی

باشد؟ امام فرمود: اگر چه محمدی و علوی و فاطمی باشد، یعنی نسبت و خویشاوندی با رسول خدا و علی و فاطمه نمی تواند جای دین را بگیرد. عبدالله بن ابی یعفر دین خود را بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد، همچنین عمرو بن حرث دین خود را بر امام صادق علیه السلام عرضه داشت و امام به او فرمود:

یا عمرو هذا والله دینی و دین آبائی الذی ندین یدین الله به فی السرو العلانیه فاتق الله و کف لسانک الا من خیر و لا تقل انی هدیت نفسی بل هذلك الله و اشکر ما نعم الله علیک (110).

ای عمرو به خدا قسم که دین من و دین پدران من که در هر حال متدین بدان بودیم، و یا پرستش خدا بر آن استوار است همین است که تو داری، پس تقوی و پرهیزکاری را از دست مده و جز گفتار خیر بر زبان خویش میاور و مگو که من خود را هدایت کرده ام چه خدا است که تو را هدایت کرد و خدا را بر نعمت هایی که به تو داده سپاسگزار باش.

خالد بجلی از اصحاب امام ششم خود را بر امام عرضه داشت تا آنکه امام به او فرمود:

حسبک اسکت الان فقد قلت حقا همین که گفتی بس است خاموش باش که آنچه گفتی حق بود.

یوسف نامی از اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت گفت اجازه دهید دینی که به آن معتقد و پایبندم برای شما بیان کنم، آن گاه اگر حق باشد بفرمایید تا بر آن استوار باشم و اگر عقیده ای بر خلاف حق داشتم مرا به حق بازگردان امام پذیرفت و یوسف گفت :

به یگانگی خدا و بی شریک بودن او گواهی می‌دهم و نیز شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست و علی علیه السلام امام من و حسن امام من و حسین امام من و علی بن الحسین امام من، و محمد بن علی امام من و اکنون تم خود امام منی، امام چندین بار فرمود، خداوند تو را رحمت کند و سپس گفت **والله دين الله و دين ملائکته و دينی و دين آبائی الذی لا يقبل الله غیره** <sup>(111)</sup> به خدا قسم هر آنچه گفتمی و اظهار داشتی دین خدا و دین فرشتگان او و دین من و دین پدران من است دینی که خدا جز آن را نمی‌پذیرند.

حسن بن زیاد عطار نیز اندیشه دینی خود را بر امام ششم علیه السلام عرضه کرد و امام دین و عقاید او را تایید کردند.

از جمله کسانی که دین خود را بر امام زمان خود عرضه داشتند، صفوان بن مهران اسدی است که شتر به کرایه می‌داد می‌گوید که در مقام عرض عقاید به امام صادق علیه السلام گفتم: به یگانگی خدا و بی شریک بودن او گواهی می‌دهم، سپس گفتم شهادت می‌دهم که محمد ﷺ پیامبر خدا است و تا بود حجت خدا بود بر خلق خدا آنگاه امیر المومنین علی علیه السلام حجت خدا بود بر خلق خدا امام گفت خدا تو را رحمت کند گفتم: سپس حسین بن علی که حجت خدا بود بر خلق خدا باز گفت: خدا تو را رحمت کند، گفتم: پس حسین بن علی بود که حجت خدا بود بر خلق خدا و سپس محمد بن علی علیه السلام بود که حجت خدا بود بر خلق خدا و اکنون تویی که حجت خدایی بر خلق خدا، پس امام علیه السلام فرمود خداوند تو را رحمت کند.

### انسان خوشبخت

این مرد سعادت‌مند که از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام است چند بار امام صادق علیه السلام را از مدینه به عراق برد و امام ششم از او شتر به کرایه

می گرفت، خود صفوان هم، همراه امام می رفت و از برکت همراهی با امام ششم قبر امیر مومنان علی علیه السلام را که تا آن تاریخ شناخته شده نبود شناخت و بیست سال مجاور قبر علیه السلام شد.

صفوان از بزرگان روات شیعه است و آثاری از ائمه طاهرين روايت کرده از جمله زیارت وارث و زیارت معروف به عاشورای امام حسین علیه السلام و دعای علقمه و یکی از زیارت های امیر المومنین را او روايت کرده است. شیخ طوسی در کتاب مصباح المتہجد زیارت وارث را از همین صفوان از امام صادق علیه السلام روايت کرده است، زیارت عاشورا را نیز شیخ طوسی از علقمه بن محمد حضرمی از امام محمد باقر و یکبار از همین صفوان جمال از امام ششم روايت می کند.

صفوان به سیف بن عمیره می گوید که من همراه امام صادق علیه السلام کربلا بودم که چنین زیارت کرد و دعای علقمه را خوانند، عجیب آن است که دعای معروف به دعای علقمه را که بعد از زیارت عاشورا خوانده می شود صفوان از امام صادق روايت کرده نه علقمه از امام باقر و می بایست دعای صفوان گفته شود نه دعای علقمه و معلوم نیست که چرا آن را دعای علقمه، گفته اند، یکی از دو زیارت اربعین امام حسین را همین صفوان شتردار از امام ششم روايت می کند.

### زیارت اربعین

زیارت دیگر اربعین زیارتی است که جابر بن عبدالله انصاری امام را به آن طریق زیارت کرد و عطیه بن سعد بن جناده آن را از جابر صحابی جلیل آنقدر بزرگوار روايت می کند این عبارات بسیار معروف از زیارت اربعین صفوان است.

اشهد انك كنت نورا في الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، لم تتجك  
 الجاهليه بانجاسها و لم تلبسك المدلهمات، من ثيابها و اشهد انك من دعائم  
 الدين و ارکان المسلمين و معقل المومنين، و اشهد انك الامام البراتقى الرضى  
 الزكى الهادى المهدى، و اشهد ان الائمة من ولدك كلمه التقوى و اعلام الهدى و  
 العروه الوثقى و الحجه على اهل الدنيا<sup>(112)</sup> اينها همان كلماتى است كه بر حسب  
 روايت صفوان امام صادق عليه السلام به عنوان زيارت امام گفته است يعنى گواهى مى  
 دهم كه تو نورى بودى و در نسل پدران والامقام، و رحم هاى مادران پاك و  
 پاكيژه پليدى هاى جاهليت تو را آلوده نساخت، و تيرگى هاى شرك و كفر و  
 گمراهى جامعه هاى خود را بر تو نپوشانيد، گواهى مى دهم كه تويى از پايه  
 هاى دين و استوانه هاى مسلمين، و تويى پناه مردم با ايمان و گواهى مى دهم  
 كه تويى امام نيكوكار، پرهيزكار، پسنديده، پاكيژه، هدايت كننده، هدايت شده، و  
 گواهى مى دهم كه سندهاى پرهيزكارى و نشانه هاى هدايت و وسيله قابل  
 اطمينان و حجت بر اهل دنيا تنها امامان از فرزندان تو اند.

### فهم دينى

بنابراين آيا مى تواند انسان دين دار باشد و با كمال علاقه مندى از دين و  
 آنچه مربوط به دين است طرفدارى كند، اما در عين حال دين شناس نباشد و  
 مطالبى را به عنوان دين معتقد باشد كه روح دين از آنها بى خبر است و  
 كارهاى را به نام دين انجام داده باشد كه دين دستور چنان كارهاى را نداده  
 باشد بر همين اساس بر حسب حديثى كه سبوطى در كتاب جامع الصغير روايت  
 مى كند رسول خدا فرمود **اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه فى الدين وزهده فى الدنيا**  
**و بصره عيوبه**<sup>(113)</sup> يعنى هرگاه خدا خير بنده اى را بخواهد او را فقيه در دين  
 قرار دهد، و او را زاهد در دنيا گرداند، و او را به عيب هاى خودش آشنا سازد،

ظاهرا مراد رسول خدا از جمله اول حدیث همان است که هرگاه خدا بخواهد بنده ای را بخواهد او را فقیه در دین قرار دهد و او را زاهد در دنیا گرداند، و او را به عیب های خودش آشنا سازد، ظاهرا مراد رسول خدا از جمله اول حدیث همان است که هرگاه خدا بخواهد بنده ای را اهل خیر قرار دهد و او را سعادت مند سازد او را دین شناس می کند که دین خود را بشناسد تا آنچه را معتقد است از روی بصیرت و معرفت معتقد باشد و آنچه را انجام می دهد نیز از روی بصیرت و معرفت انجام دهد، و نه چیزی را از هوای نفس بر دین خود بیفزاید و نه چیزی از دین را از روی نادانی و کم بصیرتی رها کند.

### دین شناسی از پایه های خوشبختی

بر حسب این حدیث شریف دین شناسی یکی از پایه های سعادت مندی بنده خداست و نمی تواند جز این باشد راستی می توان گفت منشا پیدایش فتنه هایی که در تاریخ اسلام روی داده و زیان های جبران ناپذیری که به مسلمانان زده همان بوده که در طول تاریخ اسلام بسیاری از مردم مسلمان دین شناس نبوده اند و در عین دین داری و پافشاری و اصرار در راه دین صدمه هایی به اسلام و مسلمین وارد ساخته اند و شاید جهت عمده این کار آن باشد که فتوحات اسلامی در زمان خلفا به سرعت پیش می رفت و هر روز شهری و ناحیه ای اسلام را می پذیرفت، کجا امکان داشت که مردم مسلمان شده با حقیقت اسلام و تعلیمات واقعی آن آشنا شوند، و مردمی که مسلمان شده اند و دین اسلام را پذیرفته اند اسلام شناس هم بشوند و راستی از روی بصیرت و معرفت با قرآن و احکام و اخلاقیات اسلام آشنایی پیدا کنند.

## پیامبران برای کشورگشایی مبعوث نشدند

حساب کشورگشایی و مردمی را به پذیرش مقررات سیاسی دولت اسلامی وادار کردن، از حساب تعلیم و تربیت و مردمی را به روح اسلام و ارزش تعلیمات آن آشنا کردن جداست در هیچ یک از آیات کریمه قرآن که در توصیف شخصیت رسول خدا نازل شده سخن از آن نیست که محمد پیغمبری است کشورگشا در هیچ سند مذهبی کشورگشایی را از فضایل رسول خدا نشموده اند بیان قرآن درباره رسول خدا و بیان وظیفه او و مقصد از دعوت و رسالت در این است **یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا، و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا** یعنی ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا گواه و مژده دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان وی و چراغی فروزان و نوربخش خدا و نگفت و فاتحا للبلدان باذنه ما تو را فرستادیم تا با اذن خدا سرزمین ها فتح کنی و به کشور اسلامی ضمیمه سازی. بلکه خدا می گوید و داعیا الی الله باذنه <sup>(114)</sup> تو را فرستاده ایم تا به اذن خدا مردم را به خدا دعوت کنی در سوره بقره می گوید **انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا** <sup>(115)</sup> ما تو را فرستاده ایم تا مژده و بیم دهی، در سوره فرقان می گوید و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا <sup>(116)</sup> ما تو را جز برای آنکه مژده رسان و بیم دهنده باشی نفرستاده ایم در سوره سبا می گوید **و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا** <sup>(117)</sup> ما تو را نفرستادیم مگر برای آن که همه مردم را بشارت دهی و بترسانی در سوره فاطر **انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا** در سوره فتح **انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا** <sup>(118)</sup> در سوره آل عمران می گوید **هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه** <sup>(119)</sup> یعنی خداست که در میان مردمی بی فرهنگ و بی سواد پیامبری از خودشان



برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد.

### توجه پیامبر به تعلیم دینی مردم

در این آیات که و در آیات دیگر که در مقام بیان شؤ و نبت و تعیین وظایف رسول خداست هیچ سخن از کشور گشایی نیست و همه اش سخن از تعلیم و تربیت و هدایت و توجه دادن و تشویق کردن مردم به آثاری است که بر کارهای نیک مترتب است و بیم دادن و برحذر داشتن آنان از بیچارگی ها و بدبختی هایی که بدکاران بدان ها گرفتار می شوند. در سال هشتم هجرت پس از آن که شهر مکه به دست مسلمانان فتح گردید و بساط بت پرستی در مکه برچیده شده و مسلمین در جنگ با قبیله هوازن که در حنین برای حمله به مسلمانان آماده می شدند پیروز گشتند، رسول خدا آهنگ شهر طائف کرد و بدان شهر روی نهاد تا بلکه بساط بت پرستی را در آنجا هم برچیند و بت خانه لات را که کعبه طائف شمرده می شد در هم بکوبد اما پس از مدتی که شهر طائف را در محاصره داشت به مکه و از آنجا به مدینه بازگشت و شهر طائف همچنان فتح نشده باقی ماند، اما در سال نهم هجری خود بزرگان طائف و نمایندگان مردم آن شهر در مدینه نزد رسول خدا آمدند و پیشنهاد کردند که مسلمان شوند اما به شرط آن که اولاً از نماز خواندن معاف باشند و ثانیاً برای مدتی هر چه کم رسول خدا از ویران ساختن بت خانه لات صرف نظر کند.

### مسلمانی بدون نماز نشود

اگر هدف فتح شهر طائف بود، می بایست رسول خدا بی درنگ این پیشنهاد را بپذیرد و تسلیم شدن مردم این شهر را مغتنم بشمرد و این شهر را هم بدینوسیله جزء قلمرو حکومت اسلامی قرار دهد و از مردم مسلمان شد، طائف

زکاه و مالیات بگیرد و در جنگ های اسلامی مردانشان را به میدان نبرد دعوت کند و بدین طریق جمعی بر سپاه اسلامی افزوده شود، البته مسلمان شدن مردم طائف و تسلیم شدن آنان هر چند با این دو شرط پیشنهادی از نظر تشکیلات و فتوحات و تعداد و سلاح به نفع مسلمانان بود، اما رسول خدا به هیچ وجه روی موافق نشان نداد و تا موقعی که اهل طائف در پیشنهادهای خود پافشاری داشتند. از پذیرش اسلام آنان امتناع ورزید و آخرین پاسخی که به آنان داد این بود که : **اما کسر او تانکم بایدیکم نستغیکم منه و اما الصلوه فانه لا خیر فی دین لا صلوه فیه** <sup>(120)</sup> عادت رسول خدا آن بود که هر جا را فتح می کرد بزرگان همان جا را می فرمود تا بتخانه ها را به دست خود خراب کنند، مساعدتی که در اینجا با مردم شهر طائف کرد این بود که گفت از اینکه بتهای خود را با دست خود بشکنید و خرد کنید شما را معاف می دارم و دیگرانی را برای شکستن ویران ساختن آنها می فرستم. اما نماز که می خواهید مسلمان باشید و نماز نخوانید بدانید که خیری نیست در دینی که نمازی در آن نباشد، یعنی نه تنها شهر طائف بلکه اگر کشوری را هم بگشایی و مردم آنجا نماز نخوانند خیری در آن کشور گشایی نمی بینم، به تعبیر دیگر خیر نیست که دین دار باشند اما دین شناس نباشند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## پی نوشت ها :

- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 15.
- 2- همان .
- 3- صفین ، 166.
- 4- جامع الصغیر، سیوطی ، ج 1، ص 31.
- 5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 327.
- 6- کافی 1: 261.
- 7- کافی 1: 258.
- 8- کافی 1: 258.
- 9- بحار الانوار 3: 13/7.
- 10- القصص (28): 21.
- 11- القصص (28): 22.
- 12- العنکبوت 29: 2.
- 13- البقره (2): 195.
- 14- ناگفته نماند یکی از موادی که حتی در بین مورخین بسیار مورد گفتگو بوده و یا مخالفان اهلبیت علیهم السلام آن را بیشتر از واقع درشت نشان داده و بر شیعه می تازند، موضوع نامه های شیعیان کوفه به سید الشهداء علیه السلام است ، چنانکه مرحوم دکتر آیتی نیز در مورد آن به بحث و تحلیل اجتماعی ، اخلاقی ، فرهنگی می پردازد، همچنین دیگران ... اما آنچه باید بیشتر مورد دقت و تامل قرار گیرد که کمتر به آن پرداخته شده است که کوفه پس از آغاز خلافت عمر جهت دستیابی بیشتر به خطه عراق و ایران بزرگ آن روز و شامات و روم شرقی ساخته شد و از تمام طوایف و گروه های فکری ، مذهبی ، و مردم متفاوت حتی خوارج ، امویان ، و شیعیان اهلبیت علیهم السلام امیر مومنان علیه السلام ظهور و بروزی عیان داشتند هواداران امویان ، خارجیان ، مخالفان و دشمنان سرسخت اهلبیت علیهم السلام نیز کم نبودند و شهادت امیر علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام و حوادث جنگ صفین و تحکیم و ادامه آن در دوران امام حسن و مجروح شدن وی نیز بهترین دلیل بر این موضوع است ، بنابراین ، چنانکه دو امام پیش از سید الشهداء علیه السلام شیعیان و هوادارانی داشتند و سرسخت هم بودند، امام حسین علیه السلام نیز در کوفه هواداران و دوستانی داشت که به ریاست و پیشنهاد سلیمان خزاعی نامه های خود را برای امام فرستادند و از وی به کوفه دعوت

کردند، اما در کنار آن حوادث کوفه و ورود ابن زیاد سبب گردید بسیاری از امثال سلیمان بن سرد و سران شیعه زندانی و یا فراری و یا کسانی همچون هانی بن عروه به شهادت رسند و نتوانند از امام خود حمایت کنند و گروه کمی نیز به یاری او به کربلا رفتند جمعی هم از ترس ساکت شدند و یا چون سست ایمان بودند از عاقبت کار هراسیدند و امام خود را که شیفته او بودند تنها گزاردند، اما همه آنها که نامه نوشتند نه تنها شیعیان امامی نبودند که برخی تنها از فشار حوادث و ظلم و ستم بنی امیه، اهلبیت را دوست می داشتند که با حاکمیت مخالفت کرده باشند و بسیاری نیز از هواداران بنی امیه بودند که به توجیه حکومت بنی امیه به امام نامه ها نوشتند تا حضرت را به کوفه بکشانند و او را به قتل برسانند، زیرا حکومت از سکونت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در مکه که محل تجمع همه مسلمانان بود می ترسید و از طرف دیگر تحرک سیاسی هواداران امام را در کوفه کنترل می کرد تا بتوانند ضمن از بین بردن ریشه های تجمع و مخالفت شیعیان اهلبیت علیهم السلام منشا مبارزه با حکومت بنی امیه را که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بود از میان بردارد، از اینرو امثال معقل که تظاهر به دوستی با اهلبیت می کردند و در مجلس مسلم با سلیمان و هانی حاضر می شدند ساختند تا ضمن ارباب و اطلاع از نقشه های شیعیان و مسلم از حرکت سید الشهداء و تحرکهای سیاسی اجتماعی کوفه باخبر باشند و نامه یزید به ابن زیاد که می نویسد فانه كتب الی من شیعته من اهل الكوفة یخبرنی ان ابن عقیل بها یجمع الجموع لیشق عصما المسلمین ... روضه الواعظین ص 174 نشانگر همین حقیقت است و از سوی دیگر پاسخ امام به کوفیان که می نویسد: الی الملا من المومنین و المسلمین می رساند کوفیان و دعوت کنندگان از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همگی از شیعیان امامی نبوده اند، بلکه از کسانی بودند که برای نجات از وضعیت موجود حکومت بنی امیه به سید الشهداء پناه می بردند و آنها که در کربلا جمع شدند، نه فقط هیچ یک از شیعیان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نبودند که از شیعیان بنی امیه و از دشمنان اهلبیت بودند که سید الشهداء فرمود: یا شیعه آل ابی سفیان ... و آنها که در لیست قاتلان و جانباختگان فاجعه کربلا در زیارت ناحیه ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ نام برده شده اند، هیچ کدام از شیعیان اهلبیت علیهم السلام نمی باشند.

15- العنکبوت (29): 2.

16- بحارالانوار 44: 32/350.

17- البلد (90): 10.

18- تیر و نیزه اعضاء و جوارحشان را درهم کوبید اما نتوانست مکارم اخلاق آنان را تغییر

دهد.

19- ارشاد مفید، ج 2، ص 58.

20- نوشته اند که پادشاه روم دو مرد پهلوان یکی تنومند و دیگری نیرومند و قوی پنجه برای مسابقه نزد معاویه فرستاد تا با پهلوانان اسلامی مشت و پنجه نرم کنند، معاویه به عمرو بن عاص گفت حریف این مرد یک قامت را داریم و او قیس بن سعد بن عباده است ، اما برای آن دیگری به فکر تو احتیاج داریم چه کسی می تواند با وی زورآزمایی کند و بر او پیروز آید؟ عمرو گفت دو نفر در نظر دارم که هر دو را دشمن می داری یکی محمد بن حنفیه و دیگری عبدالله بن زبیر. معاویه گفت هر کدام اکنون به ما نزدیک تر است وی را فرا خوان . عمرو از محمد بن حنفیه خواست که این مهم را کفایت کند، معاویه در مجلس عمومی نشست و بزرگان دولت و ملت نیز حاضر شدند و مرد زورمند اولی به میدان زورآزمایی درآمد و با محمد روبرو شد محمد گفت : با بنشین و دست خود را به من ده تا تو را از جای بکنم با من می نشینم و تو دست مرا بگیر و از جای بلند کن تا زورمند از ما دو نفر تشخیص داده شود اکنون چه می خواهی می نشینی یا بنشینم ؟ رومی گفت بنشین محمد نشست و دست خود را به مرد رومی داد ولی پهلوان رومی آنچه کرد نتوانست محمد را جنبش دهد و به ناتوانی خود اعتراف کرد، محمد ایستاد و رومی نشست و دست خود را به پهلوان اسلام داد محمد با یک حرکت بی درنگ او را از جای کند و در هوا نگهداشت و آنگاه بر زمین انداخت حاضرین بر قدرت او آفرین گفتند و معاویه نیز خوشحال گردید. بار دیگر پهلوان بلند قامت رومی در صحنه مسابقه سربلند کرد قیس بن سعد که حاضر بود به گوشه ای رفت و زیر جامه از پا در آورد و به رومی داد تا بیوشد زیر جامه قیس تا بالای سینه پهلوان رومی رسید و زیر پای او نیز کشیده می شد، رومی شرمنده و جای خود را گرفت و نشست بزرگان انصار از اینکه قیس در چنان مجلس رسمی زیر جامه را از پا درآورد ناراحت شدند و قیس را ملامت کردند و او در جواب با گفتن اشعاری عذرخواهی کرد.

21- بحار الانوار 44: 37/338

22- عثمان در آخرین روز ذی حجه 23 هجری به عنوان خلیفه سوم و منبر رسول خدا ﷺ جای گرفت ، هر چند قریش و بنی امیه از وی حمایت کامل داشتند اما رفته رفته اعتراض هایی از اطراف در مورد رفتارهای استبدادی و صرف اموال بیت المال آغاز شد و عثمان به بدعتهای دینی متهم گردید حتی عایشه گفت : عثمان کتاب خدا را آتش زد و سنت پیامبر را ترک کرد (انسان الاشراف ، ج 5، ص 48) امام علی عَلِيٌّ در چند مورد عثمان را سرزنش کرد همچنین اعتراض هایی به واگذاری فرمانداریها و به بذل و بخششهایی فراوان به امویان شد این اعتراضها نه از مردم عادی که حتی عمرو بن عاص و عایشه از مخالفان تند عثمان بودند (تاریخ المدینه المنوه ، ج 3، ص 1089، المعیار و الموازنه ، ص 27) و به سختی بر عثمان می تاختند و

چون شورش بر ضد عثمان اوج گرفت ، کمتر کسی در مدینه با عثمان موافقت داشت . شاخص ترین صحابی رسول خدا ﷺ ابوذر از معترضان بزرگ عثمان در مورد انحرافهای سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و مالی او بود، و توسط عثمان تبعید شد و به نوشته جاحظ مردم به خاطر این که عثمان ابوذر را تبعید کرد او را کشتند (الحيوان ، ج 4، ص 227) به مرور زمان اعتراضات بر ضد عثمان بالا می گرفت و رفته رفته نماز و خطبه او تعطیل گردید و این اعتراضات به دیگر نقاط کشور اسلامی به خصوص به مصر و کوفه رسید و جمعیتی از مصر و بصره به مدینه آمده و عثمان را محاصره کردند امام علی عليه السلام در این اختلافات و اعتراضها دخالت می کرد اما به علت لجاجت عثمان کمتر به نتیجه می رسید تا آنکه محاصره خانه عثمان شدت یافت حتی آب را بر روی او بستند، معترضین از عثمان عزل او را می خواستند که او نمی پذیرفت تا بین هواداران عثمان و مخالفان او درگیری آغاز شد و به شدت رسید عثمان از مردم مکه و حتی عایشه تقاضای کمک کرد اما کسی نپذیرفت و به کشته شدن خویشاوندان عثمان و غلامان او منتهی گردید تا به خانه او وارد شدند و ضمن یک زد و خورد شدید و قتل هواداران و مخالفین ، عثمان به قتل رسید و خانه او غارت شد. عثمان چهل و نه روز در محاصره بود تا روز جمعه 18 ذی حجه سال 35 هجری در نزدیکی عصر کشته شد و جنازه او سه روز در حش کوب افتاده بود بدون آن که کسی بر وی نماز بگذارد و در پایان او را در همان جا که خارج از بقیع که قبرستان یهودی ها بود دفن کردند (تاریخ المدینه المنوره ، ج 3، ص 1241) اما بعدها معاویه قبر عثمان را جزء بقیع مسلمانان قرار داد.

23- البته نباید فراموش کرد که چون ایام حکومت عمر جامعه مسلمانان از ثروت و کثرت فراوانی برخوردار نبودند کمتر چنین اموال و ثروتهای همچون زمان عثمان و تحولات اجتماعی و سیاسی و اثرات فتوحات به چشم می خورد هر چند جسته و گریخته گاهی جستارهایی از ثروت و یا گردآوریهای رشوه ، حکومت امثال زمامداری ابو هریره در بازگشت از ماموریت به مدینه دیده می شود.

24- بحار الانوار 44: 37./214

25- مروج الذهب ، مسعودی ، ج 2، ص 67.

26- بحار الانوار 44: 37./328

27- بحار الانوار 44: 37./328

28- بحار الانوار 44: 37./366

29- الهوف : 6.

- 30- اللهوف : 60.
- 31- كشف النفعه .2:29
- 32- اعلام الوری : 217.
- 33- مشیر الاحزان : 17.
- 34- بحار الانوار 44: 37./326
- 35- ارشاد مفید: 66.
- 36- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3: 249.
- 37- تحف العقول : 245.
- 38- تحف العقول : 345.
- 39- كشف الغمه .2:33
- 40- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4، ص 96.
- 41- ارشاد مفید، ج 2، ص 79.
- 42- کامل الزیارات ، ص 96.
- 43- القصص (28): 41.
- 44- البقره (2): 257.
- 45- امالی صدیق ، ص 156، فصل 30.
- 46- اللهوف ، ص 83.
- 47- کافی ، ج 2، ص 578.
- 48- باید خاطر نشان ساخت ، برخی از کسانی که به امام علیه السلام نامه نوشتند، همچون نام آورده شدگان ، از منافقان بودند چهره گانی بودند که به دنبال فرصت طلبی خود با هر اجتماعی جمع می شدند تا به ثروت و قدرت و دنیای خود برسند و این نکته به خوبی می رساند که همه کسانی که به امام علیه السلام نامه نوشتند از شیعیان نبودند.
- 49- الکهف (18): 110.
- 50- در لهُوف سید چنین است که بعد از آنکه عبیدالله دستور قتل علی بن الحسین علیه السلام را داد و زینت کبری علیه السلام شنید فرمود یا ابن زیاد لم تبق منا احدا فان كنت عزمتم علی قتله فاقتلنی معه ای پسر زیاد اگر می خواهی او را شهید کنی مرا قبل از او به قتل رسان امام علیه السلام فرمود عمه جان آرام باش من خود به او جواب می دهم آن گاه رو به ابن زیاد کرده فرمود: ابالقتل تهددنی یا ابن

زیاد اما علمت ان القتل لنا عاده و کرامتنا الشهاده ای پسر زیاد مرا به قتل می ترسانی مگر نمی دانی که عادت و سیره ما کشته شدن و شهادت برای ما کرامت می باشد (صحیح).

51- الشوری (42): 23.

52- الاحزاب (33): 33.

53- البته بی تردید اگر در تاریخهای حوادث کربلا و مدینه ، یادی از حضور اهل بیت علیهم السلام در ایام اربعین گردیده ، بدون دلیل و یا سند معتبر نبوده ، و چه بسا همچون بسیاری از کتابها و رساله هایی که در گذشته در دسترس نبود، و یا مفقود تلقی می شده رفته رفته به دست آمده که در دسترس گذشتگان نبود و امروز می توان به آن استناد کرد موضوع یاد شده نیز از چنین موارد باشد. (در این مورد به اربعین قاضی طباطبایی مراجعه کنید)

54- وسائل الشیعه ، ج 12، ص 13، باب 2.

55- مئیر الاحزان ، ص 57.

56- این ام کلثوم دختر امیر المومنین است اما نه از حضرت زهراء ، ام کلثوم که نامش زینب صغری است او از حضرت زهرا علیها السلام است و بنابر روایت کلینی و شیخ طوسی و مرحوم طبرسی عمر بن خطاب او را به فشار و کشمکش زیادی در زمان خلافتش به تزویج خود درآورد و بعد از او در مدینه در اثر آوار از دنیا رفت ، و این ام کلثوم را که در کربلا حاضر بود ام کلثوم صغری گویند و مادرش ام ولد است .

57- امالی صدیق ، ص 165، مجلس 31.

58- ارشاد مید، ج 2، ص 116، فصل 71.

59- عبدالله بن عقیف ازدی از شیعیان علی علیه السلام بود و چشم خود را در جنگ جمل از دست داده بود چشم راست او هم در جنگ صفین از بین رفته بود کار این مرد مسلمان نابینا آن بود که همه روزه صبح به مسجد کوفه می رفت و تا شام به نماز و عبادت سرگرم و شب به خانه باز می گشت .

60- گذشت که خطبه حضرت زینب علیهم السلام را گویند، محترم رحمه الله از نسخه بلاغات النساء ابی الفضل احمد بن ابی ظاهر بغدادی ، متولد در 304 و متوفی 280 نقل را فرموده است .

61- الروم (30): 10.

62- بلاغات النساء، ص 35.

63- احتجاج ، ج 3، ص 307.

64- بحار الانوار، ج 45، ص 134.



- 65- آل عمران (3): 169.
- 66- سوره بقره (2)، 133.
- 67- سوره احزاب ، 63.
- 68- سوره اسراء (17): 77.
- 69- سوره انفال : (8): 28.
- 70- سوره حجرات 15: 13.
- 71- سوره فتح : (48): 23.
- 72- سوره مائده : 45.
- 73- سوره غافر: 85.
- 74- نهج البلاغه : خطبه 20.
- 75- چنانکه در غزوه احد در اثر نافرمانی عده ای (با این که مسلمان و معتقد به خدا و پیغمبر و اسلام و قرآن بودند و طرف آنها دشمنان خدا و پیغمبر بودند) شکست خوردند.
- 76- نهج البلاغه ، خطبه 27.
- 77- نهج البلاغه : خطبه 27.
- 78- بقره (2) 80.
- 79- نساء (4): 134.
- 80- شعراء (26): 214.
- 81- غرر الحکم ، (کلمات قصار) ش 2086.
- 82- بحار الانوار ج 45 ص 115 باب 39.
- 83- الشعراء (26): 227.
- 84- بحار الانوار ج 19 ص 25 باب 5.
- 85- غرر الحکم ، ش 11116.
- 86- آل عمران (3): 54.
- 87- ماه تمام از ثنیه الوداع (یکی از دروازه های مدینه) طلوع کرد مادامی که خدا را خواننده ای بخواند شکر این نعمت بر ما واجب گشت ، ای آنکه در میان ما از جانب خدا برانگیخته گشتی ، آمدی و بر ما وارد شدی در حالتی که همگی فرمانت را گردن نهاده و مطیع فرمان تو باشیم . بحار الانوار ج 19 ص 105 باب 7.
- 88- البقره (2): 9

89- شعر از عمر بن معد یکرب زبیدی است ، یعنی زنان بنی زیاد فریاد و شیونی کشیدند همان گونه که زنان ما در جنگ از نب فغان کردند، ارنب جنگی بود که بین بنی زبید و بنی زیاد اتفاق افتاد و بنی زیاد بن حارث بن کعب از وهط عبدالمدان مغلوب گشتند.

90- روضه الواعظین ، ج 1 ص 193.

91- بحار الانوار ج 45 ص 147 باب 39.

92- نهج البلاغه ، خطبه 156.

93- نهج البلاغه : نامه 9

94- بحار الانوار ج 45 ص 137 باب 39.

95- سوره ق (50): 16.

96- یونس (10) 35.

97- زخرف (43) 31

98- بحار الانوار ج 45 ص 137 باب 39.

99- تحف العقول ص 123.

100- احتجاج ج 3 ص 307.

101- بقره (2): 123.

102- اللهوف ، ص 200.

103- مثير الاحزان ص 113.

104- تمام آنچه مرحوم دکتر آیتی از کتاب ذیل المذیل طبری نقل نموده عینا در طبقات ابن

سعد ج 6 ص 304 طمع بیروت نقل شده ، به اضافه این که گوید مادر عطیه ام ولد و از اهل روم

بود یعنی کنیز رومی بود.

105- النحل (16): 44.

106- مطفین (83): 3

107- محمد (47): 13.

108- مجمع البیان ج 1 ص 16.

109- وسایل الشیعه ج 1 ص 20 باب

110- بحار الانوار ج 66 ص 5 باب 28.

111- رجال الکشی ص 423.

112- بلدالامین ص 274. 113- کافی ج 1 ص 23.

- 114- احزاب (33): 4.
- 115- بقره (2): 19.
- 116- فرقان (25): 56.
- 117- سبا (34): 28.
- 118- فاطر (25): 24.
- 119- آل عمران (3): 164.
- 120- امالی طوسی ص 4 و 5 مجلس 18.

## فهرست مطالب

2	سخن نخست
22	بخش اول
22	پرافتخارترین فصل تاریخ اسلام
22	زمینه قیام
24	مرگ معاویه
26	شهادت عمار یاسر
26	سخن یاوه معاویه
27	مرگ معاویه و ولایتعهدی یزید
28	دیدار مروان با امام
29	خروج امام از مدینه
30	عراقیان و مرگ معاویه
31	احساسات تغییر پذیرند
32	نامه کوفیان به امام <small>علیه السلام</small>
33	پاسخ امام به کوفیان
34	ابن زیاد و حکومت عراقین
36	آدمی با شرایط تغییر می کند
36	کوفیان و امتحان بزرگ
38	در جستجوی مسلم
39	ملاقات با مسلم بن عوسجه
39	جاسوس ابن زیاد

40.....	ابن زیاد در خانه هانی
40.....	فرار عبیدالله بن زیاد
41.....	تغییر اوضاع اجتماعی کوفه
43.....	مردم و شناخت حق و باطل
43.....	فداکاری یاران واقعی
44.....	دو یار بی وفا
46.....	مسلم در راه شهادت
48.....	بخش دوم
48.....	انگیزه های قیام امام <small>علیه السلام</small>
51.....	علل قیام امام <small>علیه السلام</small>
52.....	زیاده رویهای حکومت عثمان
54.....	گرفتاریهای حکومت امیر المومنین <small>علیه السلام</small>
54.....	امام مجتبی و بن بستهای حکومت
56.....	نامه امام به معاویه
56.....	امام حسین و زمامداری معاویه
57.....	معاویه قاتل مومنان
59.....	شخصیت شناسی یزید
60.....	چرا امام بیعت نکرد
61.....	انحراف تشکیلات خلافت
62.....	آشنایی با قیام امام حسین <small>علیه السلام</small>
63.....	امام از شهادت خود آگاه است
64.....	عمر بن جموح کلیددار بتخانه مدینه
65.....	تقاضای شهادت در راه خدا
67.....	قیام برای امر به معروف

- 68..... امام از شهادت سخن می گوید.....
- 69..... موقعیت سیاسی حرکت امام .....
- 71..... اعلان قیام امام علیه السلام .....
- 73..... بخش سوم .....
- 73..... شخصیت امام حسین علیه السلام از دیدگاه پیامبر .....
- 74..... نهضت کربلا کانون نهضتها .....
- 75..... گفتگوی امام با مروان در مورد بیعت .....
- 76..... انحراف مسلمانان بدست امویان .....
- 77..... گفتگوی فرزندق با امام حسین علیه السلام .....
- 78..... هدف امام علیه السلام .....
- 79..... امام علیه السلام در هر صورت پیروز است .....
- 79..... امویان سنتهای پیامبران را تغییر دادند .....
- 82..... امام علیه السلام و پایان کار .....
- 82..... امام علیه السلام و پایان کار .....
- 83..... امام به سوی عراق می رود .....
- 85..... انتقاد امام علیه السلام از شرایط ناگوار زمانه .....
- 86..... وضعیت نابسامان مسلمانان .....
- 87..... دیدار امام با لشکر حر .....
- 88..... خطبه امام برای لشکر کوفه .....
- 89..... حر و مصلحت جویی برای امام .....
- 90..... رهبران دوزخی .....
- 91..... بنی امیه پیروان شیطان .....
- 91..... قیام تنها شایسته امام علیه السلام بود .....
- 93..... شهادت در راه نهی از زشتکاری .....

93.....	اثر روحی سخنرانی امام <small>علیه السلام</small>
94.....	حر کوفیان را نصیحت می کند
97.....	بخش چهارم
97.....	ورود امام به کربلا
98.....	نامه عمر سعد به ابن زیاد
99.....	امان نامه ابن زیاد
100.....	فرمان ابن سعد به لشکر
101.....	تسلیم یا جنگ
101.....	خطبه شب عاشورا
103.....	فداکاری در راه امام <small>علیه السلام</small>
106.....	درس امام <small>علیه السلام</small>
108.....	شب عاشورای امام و یارانش
109.....	بامداد عاشورا
110.....	دعای امام <small>علیه السلام</small>
111.....	سخنرانی امام در برابر دشمن
113.....	شیث بن ربیع منافقی چند چهره
115.....	تعداد شهیدان سپاه امام <small>علیه السلام</small>
115.....	هفتاد و دو شهید زنده
116.....	هدف ارزشمند قیام
116.....	شهدای کربلا مردمانی با تقوی
117.....	برداشت غلط از شهادت امام <small>علیه السلام</small>
118.....	مردم و روح نهضت امام <small>علیه السلام</small>
119.....	معنی پیامبر و امام
120.....	رفتار به تقوی قبول شود

121.....	بخش پنجم.....
121.....	جاودانگی روز عاشورا.....
121.....	گزارش مخالفت عمومی.....
123.....	چرا فاجعه کربلا فراموش نشد؟.....
123.....	واقعه شهداء فح.....
124.....	هیچ شهیدی شهید کربلا نشد.....
124.....	رفتار ناشایست دشمن.....
125.....	هرزگی دشمن در حادثه کربلا.....
127.....	سخنان جاودانگان کربلا.....
129.....	حادثه کربلا بی شبیه ترین فصول تاریخ.....
129.....	یزید و اشتباه بزرگ تاریخی.....
130.....	سخنرانی امام سجاد در کوفه.....
131.....	تاریخ صحیح عاشورا.....
131.....	غارت خیمه ها.....
132.....	بدن امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> لگدکوب کینه ها.....
132.....	پایمال بدنهای شهیدان.....
134.....	هوشیاری اهل بیت اسیر.....
135.....	شهادت و افتخار.....
136.....	امام چهارم اندیشه های خفته را بیدار ساخت.....
137.....	موج اشک و آه مردم.....
138.....	کوفیان هرگز کامروا نباشید.....
139.....	امام سجاد در مجلس عمومی ابن زیاد.....
140.....	پیروزی با کیست؟.....
141.....	امام سجاد در میان مردم شام.....



- 142..... امام سجاد و مجلس یزید
- 143..... بهترین فرصت در شام
- 144..... خداوند به ما فضیلت ها بخشیده
- 146..... بخش ششم
- 146..... بازگشت اهل بیت به مدینه
- 147..... تاریخ حرکت اهل بیت از کوفه
- 148..... قیام کربلا مصون از تحریف
- 150..... نامه پیامبر به سران حکومتها
- 151..... امپراطور روم و ابو سفیان
- 156..... بخش هفتم
- 156..... امام علیه السلام محبوب دل‌های مومنان
- 156..... نیک رفتاری دل‌ها را تسخیر می کند
- 157..... امام حسین شخصیتی جاودانه
- 157..... مردم و تشخیص موضوعهای مشابه
- 158..... تاریخ اشتباه نمی کند
- 162..... چرا تاریخ عاشورا فراموش شدنی نیست
- 162..... تحریف چهره تاریخی کربلا
- 164..... چرا دشمنان اهل بیت از قدرت تاریخ نترسیدند
- 164..... تاریخ و نظارت بر ملت ها
- 166..... بخش هشتم
- 166..... نقش زنان در تاریخ عاشورا
- 166..... همسر زهیر بجلی
- 167..... همسر عبدالله کلبی :
- 169..... همسر امام علیه السلام

- 170..... مرثیه سرایی همسر امام حسین علیه السلام
- 171..... دشمن و تحریف تاریخ شهادت
- 172..... فداکاری از سپاه دشمن
- 173..... زینب دختر امیر مومنان علیه السلام
- 174..... در مجلس ابن زیاد
- 175..... پاسخ دندان شکن به ابن زیاد
- 176..... در مجلس یزید
- 177..... زینب (س) سکوت نمی کند
- 179..... بخش نهم
- 179..... مصونیت واقعیت حادثه عاشورا
- 180..... ثبت تاریخی رسوا می کند
- 181..... تاریخ نیرومند و قدرتمند است
- 182..... ابن زیاد و تحریف عاشورا
- 183..... یاوه گویی ابن زیاد
- 184..... قیام کربلا گواه قدرت و صراحت تاریخ است
- 184..... زید بن ارقم در برابر ابن زیاد
- 185..... واقعیت تاریخ در سخنان زینب (س)
- 187..... شهادت و اسارت خواری نیست
- 188..... عدالت و انصاف کجاست؟
- 189..... بار خدایا، حق ما را بگیر
- 190..... خون ما از دست اینان می چکد
- 191..... بخش دهم
- 191..... فایده تاریخ چیست؟
- 192..... مردم و انتقاد از بدکاران

- 193..... بهره مندی از تاریخ گذشتگان
- 194..... سنتهای خداوندی
- 194..... بندگان منافق صفت
- 195..... کفار مکه و دشمنی با رسول خدا
- 196..... رفتار بد دامنگیر آدمی شود
- 197..... سنتهای الهی در تمام امتهای یکی است
- 197..... پیروزی دشمن بر دورافتادگان از ایمان
- 199..... علی علیه السلام اصحاب خود را مغرور نمی کرد
- 201..... آثار ناگوار ترک جهاد
- 202..... قانون الهی
- 204..... بخش یازدهم
- 204..... خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله
- 205..... ایمان و عمل صالح
- 206..... واژه های عشق و ایمان
- 207..... صفای معرفت
- 208..... نافع بن هلال در برابر دشمن
- 209..... هفتاد و دو نفر کیانند؟
- 210..... نام یاران امام در زیارت ناحیه
- 211..... سخنان اهل بیت هنگام اسیری
- 211..... زیبایی بهشت
- 212..... تاریخ بلند زن مسلمان
- 213..... فداکاری زنان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله
- 214..... تربیت و هدایت های رسول خدا صلی الله علیه و آله
- 215..... جنگ بدر ثمربخش بود

- 216..... اثر اسیران در روحیه دشمن
- 217..... بخش دوازدهم
- 217..... مقدمات هجرت رسول خدا
- 219..... از تو دفاع خواهیم کرد
- 219..... بیعت انصار
- 220..... ورود رسول خدا ﷺ به مدینه
- 221..... روزهای تاریخی مدینه
- 221..... جنگ خندق
- 223..... بازگشت اسیران به مدینه
- 223..... خرسندی حاکم مدینه از شهادت امام
- 224..... ابن زیاد و رسوایی تاریخی او
- 225..... در دارالاماره مدینه
- 226..... انتقام خون عثمان
- 227..... بازگشت اهل بیت به مدینه
- 229..... امام خلافت اموی را رسوا کرد
- 230..... بخش سیزدهم
- 230..... نشانه های پایانی حکومت یزید
- 230..... کودکی شجاع در برابر یزید
- 232..... مدینه زادگاه امام شهیدان
- 234..... خویشاوندان پیامبر
- 236..... رستگاری اوس و خزرج
- 238..... قحطانیان یمن و بیگانگان
- 238..... بیعت مردم مدینه با پیامبر
- 240..... بخش چهاردهم

- 240..... خطبه امام سجاد در شام
- 241..... فتح شهر دمشق
- 242..... ناآگاهی شامیان از اسلام
- 243..... ابوذر مردی با ایمان و شجاع
- 243..... حجر بن عدی جای ابوذر
- 244..... سوابق ننگین بنی امیه
- 245..... گوینده از خدا بی خبر
- 246..... ملاک رهبری در اسلام
- 247..... خواسته مردم مکه
- 248..... فضیلت اهل بیت در سخنان امام سجاد علیه السلام
- 249..... مهدی امت اسلام
- 251..... بخش پانزدهم
- 251..... قلم تاریخ
- 251..... فراز و نشیب ملتها
- 252..... سخنرانی زینب در شام
- 253..... قدرت تاریخ
- 254..... ابراز پشیمانی یزید از واقعه عاشورا
- 255..... روزگار از آوردن مانند علی علیه السلام عقیم است
- 256..... سخنرانی امام سجاد هنگام ورود به مدینه
- 257..... ینی هاشم و افتخار فداکاری
- 258..... چهره تاریخ تغییر نپذیرد
- 260..... بخش شانزدهم
- 260..... دیدار جابر انصاری از کربلا
- 261..... عطیه کیست ؟

262.....	عطیه عاشق امیر مومنان <small>علیه السلام</small>
263.....	یاران پیامبر و اهمیت به قرآن
263.....	قرآن کتاب اندیشه
265.....	وعده عذاب خداوند
265.....	قرآن آیاتی برای بشریت
267.....	درجات بهشت با آیات قرآن
268.....	وظیفه مسلمانان در برابر قرآن
271.....	<b>بخش هفدهم</b>
271.....	روز اربعین از روزهای مقدس اسلامی
272.....	دین داری و دین شناسی
272.....	تاریخ اسلام و حرکتهای خلاف دین
273.....	تفکرات خطرناک ضد دین
274.....	عرضه فهم دینی بر امام <small>علیه السلام</small>
276.....	انسان خوشبخت
277.....	زیارت اربعین
278.....	فهم دینی
279.....	دین شناسی از پایه های خوشبختی
280.....	پیامبران برای کشورگشایی مبعوث نشدند
281.....	توجه پیامبر به تعلیم دینی مردم
281.....	مسلمانی بدون نماز نشود
283.....	پی نوشت ها :
292.....	فهرست مطالب